



بیش از ۱۶ میلیون دانش آموز سال تحصیلی شان را از اول مهر آغاز می‌کنند

# ماه مهربان مهر



گزارشی در باب کودک کلاس اولی داشتن و نگرانی‌هایش

فرزند من کلاس اولی است



رفیق خوب روزها، رفیق روزهای خوب در باب گروه‌های همسال و دوستی در مدرسه



کمی درباره آموزش در خانه یا هوم اسکولینگ

خودم بهترین معلم



پیشنهاد فیلم برای مادرهایی که بچه مدرسه‌ای دارند

سینما تک نفره از اول مهرماه



روایت‌های نو

من هم دختر آرش کماندارم



گردشگری در فصل مدرسه بگرد و بخرد



سه نکته اساسی در ارتباط والدین و مدرسه

والدین، کارفرمای مدرسه نیستند



آموزش کیک یزدی برای تغذیه مدرسه

مامان من برای زنگ تفریح کیک می‌خوام!



### تیجا

برش‌هایی از زندگی سیدعیسی طباطبایی از زبان فرزندش سیدعلی طباطبایی



روایتی از دیدار مردم استان سیستان و بلوچستان با رهبر معظم انقلاب

سلامی از سرزمین نیمروز



نگاهی تحلیلی به حضور سربازان ایرانی در جنگ داخلی عمان

ارتش ایران از ظفار چه می‌خواست؟



از ممنوعیت تا صدرنشینی سینمای عربستان یک شبه هالیوود را پشت سر گذاشت؟

السینما السعودیة



در پیله‌بعثی‌ها چند پروانه

در طول تمام روزهای هشت سال جنگ تحمیلی ۲۲ هزار و ۸۰۸ امدادگرو ۲۲۷۶ پزشک و پرستار به جبهه‌ها اعزام شدند که همگی از زنان و دختران ایرانی بوده‌اند. ۶۴۲۸ بانوی این کشور به شهادت رسیدند. بعضی در مقابله با دشمن و بیشترشان در بهاران و موشک‌باران شهرهای درگیر با جنگ. آمارهای رسمی می‌گویند حدود ۵۰۰ نفر از این بانوان، رزمنده بودند.



«پدرگواردیولا»

معجونی ناهمگون از سینمای وسترن، فیلم فارسی و فیلم هندی!



داستان پدری که سام بود!

آغاز داستان زال



# گفت‌وگو

نگاهی تحلیلی به حضور سربازان ایرانی در جنگ داخلی عمان

## ارتش ایران از ظفار چه می‌خواست؟

گروه‌هایی از ارتش ایران در رژیم پهلوی در سه سال پایانی جنگ ظفار در عمان حضور داشتند و برای پایان این شورش داخلی به سلطان قابوس کمک کردند. اما حضور ایرانیان در عمان چه سودی برای ایران داشت؟



حاضر در جنگ ظفار بودند یا جزو نظامیان درجه دار. اغلب بازماندگان جنگ ظفار حاضر به مصاحبه برای مستند من نشدند. احتمالاً حدس می‌زدند که سمت و سوی مصاحبه قراره است به سمت مقایسه بین جمهوری اسلامی و پهلوی سوق پیدا کند. سعی کردم نگاه حاکمیتی به موضوع نداشته باشم و به همین دلیل بیشتر فیلم به مباحث تاریخی و اهمیت رفع خطر در عمان بحث می‌شود. اما پس از آن یک موضوع مهم برای مخاطب پیدا می‌شود و آن ارتباط جنگ عمان با جنگ ویتنام و البته فضای جهان در دوران جنگ سرد است.

زمانی که عمان صحنه درگیری بین استان‌های شمالی و جنوبی شده بود، چند سالی از شروع جنگ در ویتنام می‌گذشت. ارتش ایران، اگرچه محدودتر از جنگ عمان، در ویتنام هم حضور داشت. چند سال قبل از حضور ارتش ایران در عمان، چندین خلبان و سرباز ایرانی به ویتنام اعزام شده بودند و اسناد تاریخی هم گواه این مطلب است. اما نکته اینجاست که آیا حضور ارتش ایران در ویتنام برای رفع خطر بود؟

آشوب در عمان برای ایران دوره پهلوی خطر آفرین بود چون می‌توانست بر تبادلات کالا از تنگه هرمز اثر منفی بگذارد. اما چرا ارتش ایران در ویتنام حضور یافت؟ نگاه حاکمیتی را کنار بگذاریم؛ گزاره‌هایی که درباره حضور ارتش کشورمان در این دو جنگ در تاریخ آمده، ما را به یک تحلیل جدیدی می‌رساند.

کمی درباره ارتباط جنگ ویتنام و جنگ ظفار بیشتر توضیح دهید. لازم است بدانیم که اولاً شباهت‌های این دو جنگ چه بوده و چرا ارتش ایران در ویتنام هم حضور داشته است؟ ابتدا این نکته را اشاره کنم که ایران در ویتنام یک بازیگر کوچک است. شکل‌گیری جنگ در ویتنام تقریباً شبیه اتفاقی است که سال‌های بعد در عمان رخ می‌دهد. ایالت ظفار یکی از استان‌های جنوبی عمان است که گروه‌هایی از مردم این منطقه علیه حکومت مسقط قیام می‌کنند. به نظر من آنان پرچم عدالت را بلند می‌کنند و علیه ظلم و فساد که کشور را گرفته، واکنش نشان می‌دهند. از همین رو، معتقدم که به

جنگ سرد. اگه با این نگاه جنگ ظفار را تحلیل کنیم، می‌بینیم که معنای این جنگ تغییر می‌کند. واقعه ظفار در ادامه اتفاقات دیگری بویژه جنگ ویتنام رخ داده است. به نظرم اگر چنین تحلیل و نگاهی نداشته باشیم؛ یعنی جنگ جهانی، جنگ سرد و همینطور جنگ ویتنام را در مسیر نگاه خود به این واقعه قرار ندهیم، به تحلیل درستی نخواهیم رسید؛ چون استراتژی کشورهای امریکا و شوروی سابق هم عمان را تحت تأثیر قرار داده و هم در حضور ایران در جنگ ظفار بی‌تأثیر نیست.

جنگ ایران در عمان دقیقاً جنگی است که به صورت نیمه دستوری اتفاق افتاده است. آن زمان انگلستان از عمان خارج شده بود و پادشاهی عمان در حال از بین رفتن بود و برای نجات آن پادشاهی، ایران وارد جنگ می‌شود و پس از چند سال، جنگ را به سود عمان و البته امریکا تغییر می‌دهد.

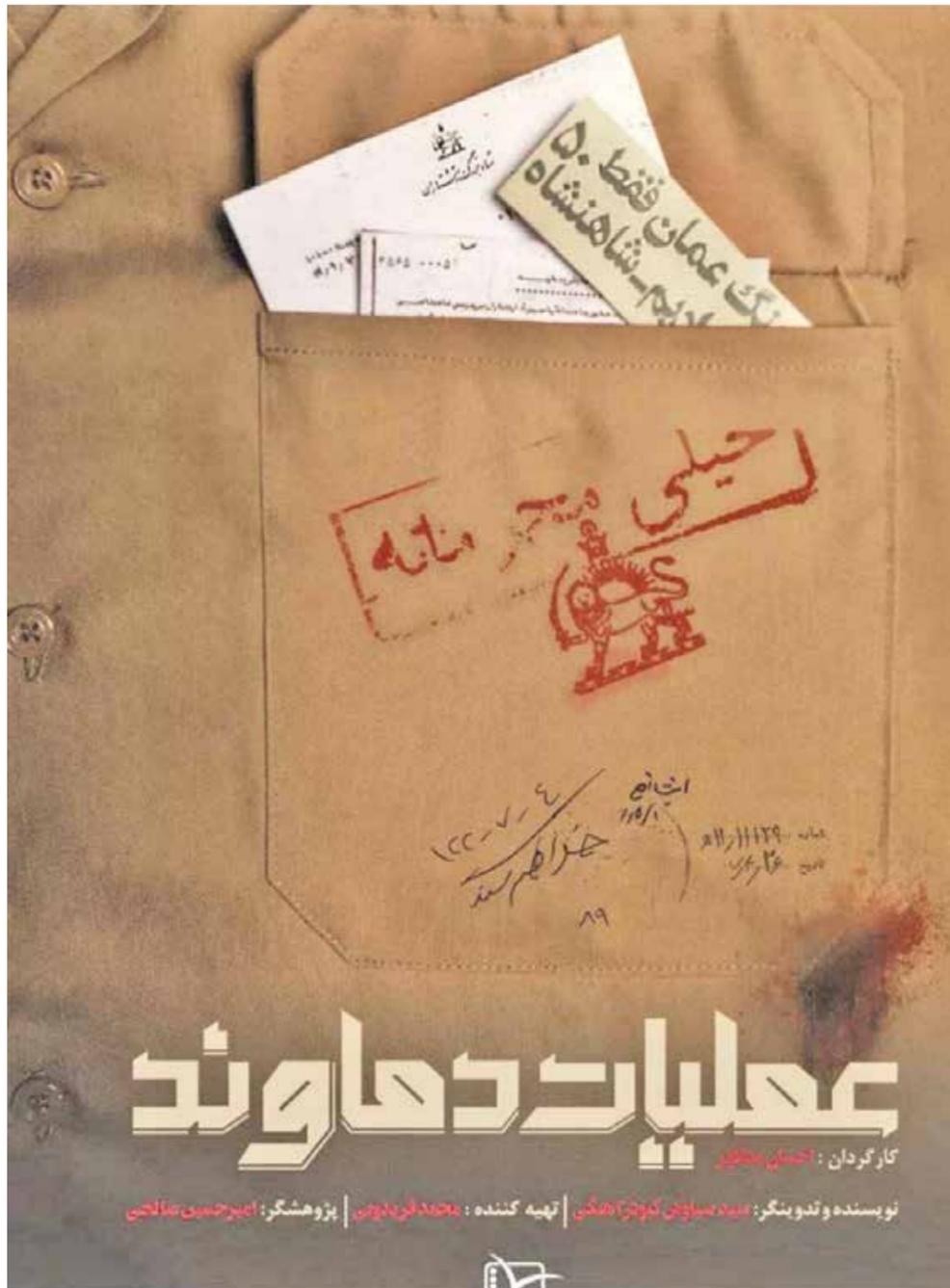
چرا در این همه سال درباره حضور ارتش ایران در نبرد ظفار کمتر سخن گفته شده است؟ آیا تغییر نظام سیاسی ایران در این امر دخیل بوده؟ شما چطور این موضوع را در مستند خود نشان داده‌اید؟

جنگ ظفار برای ما مانند لبه تیغ است؛ یعنی وقتی روی این موضوع بررسی می‌شود، حرف‌هایی به میان می‌آید که ممکن است به ذاته ارتشی‌های بازمانده از دوران پهلوی خوش نیاید. در ارتش پهلوی، حضور ایران در جنگ ظفار به عنوان یک موفقیت قلمداد می‌شد.

البته این نکته را باید مطرح کنیم که مسلماً ذهنیت و رویکرد استراتژیک برخی مشاوران ارتش که در دوران پهلوی به عنوان ارتشی خدمت می‌کردند، تغییر کرده است اما عنوان کردن اینکه ارتش در آن زمان اشتباه کرده و خودشان در این اشتباه دخیل بوده‌اند، یا حضور ارتش به صورت دستوری و از طرف شخص اول مملکت در آن زمان مطرح شده، سخت است.

**نارضایتی برخی سربازان ارتش از حضور در ظفار**

در این مستند با هفت یا هشت نفر از نظامیان آن زمان صحبت کردم که یا سرباز



**اثرگذاری جنگ سرد بر جنگ ظفار**

اطلاعات درباره واقعه ظفار، در متون تاریخی زیاد آمده و تحلیل واقعه، امکان پذیر است. اما درباره حضور ارتش ایران در عمان و شرکت در این نبرد، اطلاعات زیادی وجود ندارد و بنا بر این ساخت مستند و ارائه تحلیل و نگاه درباره آن، سخت می‌شود. چرا با وجود چنین چالش‌هایی، به دنبال ساخت این مستند رفتید؟

می‌توانم بگویم که درباره حضور ارتش ایران در عمان و جنگ ظفار تاکنون محتوای رسانه‌ای نداشته‌ایم. بنابراین در ساخت این مستند با حجم بالایی از اطلاعات آرشیوی و اسناد محرمانه و نیمه‌محرمانه روبه‌رو بودم. خلاصه آنچه از این اطلاعات آرشیوی و اسناد به دست آوردم این بوده که واقعه ظفار را باید در بستر دیگر وقایع قرن نوزدهم بررسی کنیم؛ بویژه جنگ جهانی

سید پویا هاشمی حفظ آباد  
دیپلومه گفت‌وگو

ارتش ایران در ظفار، تحلیل‌های بسیار کمی صورت گرفت. معمولاً درجه داران ارتشی که آن زمان در ظفار حضور یافتند یا خاطرات اعزام ارتش به عمان را به یاد دارند، تمایلی به مصاحبه نشان ندادند و تحلیل‌ها در حد بررسی آمار رسمی باقی مانده است. اما به تازگی یک مستندساز جوان، با ارائه تحلیلی نو، حرف تازه‌ای درباره حضور ارتش ایران در ظفار مطرح کرده است. احسان مشکور، مستندساز جوان در اولین کار حرفه‌ای خود، سراغ این موضوع رفته است. او نگاه جدیدی را در تحلیل واقعه ظفار و حضور ارتش ایران در عمان بیان می‌کند که می‌تواند باب گفت‌وگو و تحلیل بیشتر درباره این واقعه را باز کند. در ادامه، مشروح گفت‌وگوی ما با مشکور را می‌خوانید.

پادشاهی عمان حدود ۶۰ سال قبل دچار بحرانی داخلی شد. ادبیات تاریخی از بانیان این بحران با نام‌های متفاوتی نام می‌برند؛ برخی مورخان این بحران را از جانب گروهی شورشی معرفی می‌کنند و گروهی دیگر آنان را از جمله معترضان به نحوه حکمرانی سلطان قابوس می‌دانند که قصدشان اصلاح امور بود. این بحران کشور عمان را از سال ۱۹۶۲ درگیر جنگ کرد؛ زمانی که جبهه آزادیبخش ظفار توسط گروهی از جوانان استان ظفار تشکیلی چپ‌گرا تشکیل دادند و علیه سلطان عمان به مبارزه مسلحانه روی آوردند. اما این جنگ در تاریخ ایران نیز حضور دارد. محمدرضا پهلوی در آذر سال ۱۳۵۲ و با درخواست سلطان قابوس، ارتش را به عمان اعزام کرد. درباره حضور

چند سال قبل از حضور ارتش ایران در عمان، چندین خلبان و سرباز ایرانی به ویتنام اعزام شده بودند و اسناد تاریخی هم گواه این مطلب است اما نکته اینجاست که آیا حضور ارتش ایران در ویتنام برای رفع خطر بود؟

بسیاری از خانواده‌های جان‌باختگان یا به تعبیری شهدای جنگ ظفار، هنوز هم نمی‌دانند که فرزندشان در کشور دیگری جان خود را از دست داده است

# جنگ ایران در عمان دقیقاً جنگی است که به صورت نیمه‌دستوری اتفاق افتاده است. ارتش ایران وارد جنگ می‌شود و پس از چند سال، جنگ را به سود عمان و البته امریکا تغییر می‌دهد



معترضان در عمان، نباید عنوان شورشی داد. در جنگ ویتنام هم نیمه شمالی کشور با نیمه جنوبی در نبرد قرار می‌گیرد. علل شروع جنگ هم با آنچه بعداً در عمان صورت گرفته، تقریباً یکی است. دولت امریکا، به عنوان بازیگر جنگ به میدان می‌آید و اعلام می‌کند که قصد نجات مردم از دست شورشیان را دارد. علاوه بر امریکا، انگلیس هم در این جنگ حضور دارد و از ایران هم خلبان و ادوات نظامی به ویتنام اعزام و ارسال می‌شود تا جنگ به سود امریکا رقم بخورد. سود امریکا چیست؟ بازگشت نظام سیاسی قبل جنگ و ویتنام و جلوگیری از پیشروی شوروی در این کشور.

بنابراین می‌توان گفت که این دو جنگ در علت شکل‌گیری و همزمانی تقریبی وقوع آنها و البته حضور ایران در هر دو، برای ما حائز اهمیت است. مسأله مهمی که مطرح می‌شود این است که شوروی هم در عمان و هم در ویتنام حضور دارد و از نظر عده و نغد، طرفداران تغییر نظام سیاسی را یاری می‌کند. چین هم یک بازیگر دیگر این دو جنگ است.

### حمایت شوروی‌ها از مردم ظفار

نمی‌توانیم موضوع را اینطور نگاه کنیم که شوروی در عمان حضور یافته تا راهی برای جلوگیری از گسترش نفوذ امریکا در منطقه ایجاد کند؟

شوروی به گروه‌هایی که علیه حکومت‌های مستبد قیام می‌کنند، کمک می‌کند. این موضوع رانمی‌توان پنهان کرد. در کوبا، یمن شمالی، عمان... کمک کرده است. شوروی از طریق یمن است که کمک‌های نظامی خود را به ظفار ارسال می‌کند. اما مسأله این است که با بررسی فیلم‌ها و اسناد جنگ ظفار، می‌توانیم بگوییم که در این جنگ مترقی‌ترین بحث عدالت خواهی اتفاق می‌افتد. یکی از روزنامه‌نگاران آن زمان که در عمان زندگی می‌کند، مستندی می‌سازد و در آن همه اتفاقاتی را که در عمان رخ داده که به شورش منجر شده، مطرح می‌کند. مسائلی مانند اینکه سطح رفاه شمال و جنوب کشور عمان چقدر تفاوت دارد؛ این رفاه شامل مواردی مانند درمانی، تعلیم و تربیت، نظامی و... می‌شود. بنابراین می‌توانیم بگوییم که شوروی فقط برای به دست آوردن قدرت در عمان فعالیت نمی‌کرد، شوروی علاوه بر کمک‌های نظامی، به سوادآموزی و افزایش رفاه مردم هم کار می‌کرد. البته گرایش‌های سوسیالیستی در ظفار رقم می‌خورد اما این با نفوذ کمونیسم در ایران و حتی در عراق... بسیار متفاوت است. در واقع می‌توان گفت که عمان و ایالت ظفار برای شوروی قدرتی ندارد که باعث نگرانی این کشور نسبت به تنگه هرمز شود.

فضای رسانه‌ای ایران در زمان وقوع جنگ ظفار و البته حضور ارتشی هادر این کشور چطور بوده است؟

وقتی درباره اثرگذاری ایران در جنگ ظفار سخن می‌گوییم، در ذهن مخاطب، آگاهانه یا ناخودآگاه، شباهت‌هایی بین این جنگ و حضور نظامی ایران در سوریه متبادر می‌شود.

درست است که ایران در سال‌های ابتدایی حضور در سوریه، نیروهای ارتشی را محرمانه به این کشور اعزام می‌کرد. در جنگ ظفار هم چنین فضایی وجود داشت. اما مسأله دیگر این است که پهلوی‌ها به ظفار سرباز و وظیفه اعزام

به تازگی یک مستندساز جوان، با ارائه تحلیلی نو، حرف تازه‌ای درباره حضور ارتش ایران در ظفار مطرح کرده است. احسان مشکور، مستندساز جوان در اولین کار حرفه‌ای خود، سراغ این موضوع رفته است. او نگاه جدیدی را در تحلیل واقعه ظفار و حضور ارتش ایران در عمان بیان می‌کند که می‌تواند باب گفت‌وگو و تحلیل بیشتر درباره این واقعه را باز کند

می‌کنند در حالی که نیروهای رسمی ارتش و سپاه به سوریه می‌رفتند. یا اعزام‌ها داوطلبانه صورت می‌گرفت. بسیاری از خانواده‌های جانبازان یا به تعبیری شهدای جنگ ظفار، هنوز هم نمی‌دانند که فرزندان در کشور دیگری جان خود را از دست داده است. با برخی از خانواده‌های این سربازان که صحبت می‌کردم، می‌گفتند فرزندان به شیراز اعزام شده بود و آنجا کشته شده بود. در جنگ سوریه چنین فضایی را مشاهده نمی‌کنیم. در این جنگ، ایران، پیگیر شهدا را حتی به صورت محرمانه به کشور بازمی‌گرداند.

### گمنامی سربازان جان‌باخته در ظفار

فضای محرمانگی جنگ ظفار در ایران ادامه می‌یابد تا اینکه روزنامه‌نگارانی مانند محمد بلوری و برخی دیگر از روزنامه‌نگاران آن زمان، متوجه اتفاقات عمان می‌شوند. شاه تصمیم می‌گیرد که روی مثبت جنگ ظفار را به مردم نشان دهد. بنابراین آماری از کشته‌شده‌ها و مجروحان واقعی در ظفار ارائه نمی‌شود. رسانه‌های دولتی آن زمان، روی پیروزی‌ها مانور می‌دهند و تعداد جان‌باختگان و... را مطرح نمی‌کنند. هنوز هم اگر کسی بخواهد دنبال آمار واقعی این جنگ باشد، نمی‌تواند به اسناد درستی دست یابد. به نظر می‌رسد آمار جان‌باختگان و مجروحان بسیار زیاد بوده است.

آمار افراد اعزام شده را از طریق اسناد اعزامی تاحدودی می‌توان به دست آورد اما چون همه اجساد برنمی‌گشته، آماری از تعداد کشته‌شده‌ها نمی‌توان به دست آورد. با یکی از سربازان جنگ ظفار که صحبت می‌کردم، می‌گفت دو سال اول حضور ارتش ایران در عمان، تلفات خیلی زیاد بود و اجساد به ایران بازمی‌گشت. گفته می‌شود که تعداد کشته‌شدگان این جنگ حدود ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر بوده‌اند. حدود هفت هزار نفر هم به عمان اعزام شده بودند. احتمالاً بیش از سه هزار نفر مجروح داشته‌ایم.

اثر حضور ایران در ظفار برای سال‌های بعد چه بود؟ بررسی این اثرات را در ۲ بخش می‌گوییم: یکی حین حضور ارتش ایران در ظفار و یکی هم بعد از آن. عمان حین وقوع شورش ظفار و بعد از آن هم قابل بررسی است. حین حضور ارتش ایران در ظفار که همزمان با



حکومت پهلوی هاست، روابط سیاسی ایران و عمان بسیار پررنگ می‌شود تا آنجا که محمدرضا پهلوی به عمان می‌رود و با سلطان قابوس دیدار می‌کند و به طور کلی روابط دیپلماتیک بین این دو کشور شکل می‌گیرد. از طرف دیگر حضور در ظفار برای پهلوی‌ها سودمندتر بود چرا که ادوات نظامی زیادی که از انگلیس و امریکا خریده بودند، در ظفار استفاده می‌کردند.

در میان درجه‌داران ارتشی این موضوع مطرح می‌شود که جنگ ظفار یک میدان تمرین برای آنان بوده و تکنیک‌های جنگی و کار با ادوات را در این جنگ امتحان کرده‌اند. تجربه خوبی برای آنان محسوب می‌شده که از همین تجربه در دوران دفاع مقدس استفاده کردند.

روابط دیپلماتیک ایران و عمان پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا چند سال قطع شد و ایران از حضور نظامیان ایرانی در ظفار استفاده نکرد. دلیل این قطع روابط هم مشخص نیست و در تحقیقات مان به سند خاصی هم درباره این موضوع نرسیدیم. یک سال بعد از انقلاب هم امام خمینی (ره) دستور می‌دهد ارتشی‌هایی که در پایگاه‌های نظامی ایران در عمان حضور دارند، به کشور برگردند.

### تجهیزاتی که در عمان رها شد

مسأله بزرگی که در تحقیقاتم بدون جواب ماند، این است که تعداد زیادی پادگان نظامی با هزینه‌های زیاد، در دوران پهلوی در عمان ساخته شد که حتی می‌توان با جست‌وجو در اینترنت به اطلاعات این پادگان‌ها دست یافت اما همه این امکانات

در همان دوران پهلوی رها می‌شود و رژیم سابق به ساماندهی داخلی نیروهای نظامی می‌پردازد. روابط دیپلماتیک بین ایران و عمان پس از پایان جنگ و آغاز دهه ۷۰ از سر گرفته می‌شود و سلطان قابوس به یار همیشگی ایرانیان تبدیل می‌شود. او یکی از سیاستمداران باهوش در غرب آسیا است که روابط دیپلماتیک را بین ایران و امریکا حفظ کرده است.

آیا شورش یاب‌ه عبارت دیگر، قیام مردم در ظفار برای عمان نتایج داشت؟ شرایط این کشور پس از فروکش کردن وضعیت جنگی به چه صورت بود؟

قبل و حین شورش، عمان با عقب‌ماندگی زیادی مواجه بود و دلیل شورش علیه مسقط همین عقب‌ماندگی کشور است. یکی از افرادی که از اعضای شورشیان بود، یوسف بن علوی، بعد از شورش به یکی از سیاستمداران بلندپایه عمان تبدیل می‌شود. در واقع پس از پایان یافتن جنگ داخلی در عمان، سلطان قابوس از برخی از شورشیان برای پیشرفت کشور استفاده می‌کند. او از عوامل کودتا می‌خواهد که در حکومت حضور داشته باشند و در رشد و توسعه کشور کمک کنند.

یوسف بن علوی سال‌ها پس از کودتا و در دوره‌ای طولانی وزیر خارجه در عمان باقی می‌ماند. در واقع سلطان قابوس با نگاه اصلاح‌گانه، از مخالفانش برای اهداف حکومت خود استفاده می‌کند. بنابراین می‌توان گفت که عمان بعد از کودتا مسیر توسعه را آغاز کرد و حتی پس از سلطان قابوس، هیثم بن طارق نیز همین مسیر را ادامه می‌دهد.



مسأله این است که با بررسی فیلم‌ها و اسناد جنگ ظفار، می‌توانیم بگوییم که در این جنگ مترقی‌ترین بحث عدالت خواهی اتفاق می‌افتد





یاک-۱۳۰ علاوه بر حوزه آموزشی برای مأموریت‌های رزمی مانند پشتیبانی نزدیک هوایی CAS قابلیت‌های خوبی دارد و می‌تواند تسلیحات مختلفی را حمل کند و قاعدتاً برای نصب سلاح‌های بومی همچون بمب‌ها و موشک‌های هوا به سطح مناسب است

# سربازان جدید آسمان ایران

محمد مهدی یزدی  
نویسنده



ورود هواپیماهای آموزشی رزمی یاک-۱۳۰ به کشورمان بار دیگر نگاه‌ها را به حوزه هوایی کشور معطوف کرد و برخی آن را پیش‌زمینه ورود جنگنده‌های نسل جدید سوخو-۳۵ دانستند اما در صورت صحت این گزاره باز هم نمی‌توان مأموریت یاک



هواپیماهای یاک-۱۳۰ برای آموزش خلبانانی که قرار است با جنگنده‌های نسل جدید نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران پرواز کنند، استفاده خواهد شد و قابلیت شبیه‌سازی مشخصات آموزشی جنگنده‌های مختلف از جمله نسل ++۴ و نسل پنجم را داراست. الحاق هواپیماهای یاک-۱۳۰ به نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، در راستای قراردادهای تسلیحاتی کشورمان با فدراسیون روسیه است

جنگ‌ها و درگیری‌ها در طول تاریخ دستخوش تغییرات بسیار زیادی شده است، از نوع تسلیحات گرفته تا سرعت و دقت و مؤلفه‌های دیگر. اما در همه نزارها طرفی که از قدرت هوایی بهتری برخوردار بوده توانسته تأثیر بیشتری در جنگ داشته باشد. لذا در اینکه قدرت هوایی چه میزان اهمیتی در دفاع از منافع هر کشوری در درگیری‌ها دارد بر کسی پوشیده نیست، هرچند که در حوزه‌های دیگر نیز تسلیحات به روز و کارآمد نقش خود را در پیشبرد اهداف دفاعی نظامی هر کشور ایفا می‌کنند.

با این حال در حوزه رزم هوایی نیز برخی از کارشناسان نظامی معتقد به عبور از دوره جنگنده‌ها و ورود نبردها به عرصه موشک‌ها و پرنده‌های هدایت‌پذیر از دور (پهپادها) هستند اما به نظر نگارنده هنوز پهپاد و موشک نتوانسته کاملاً جایگزین جنگنده شود و هر کدام در جایگاه خود مورد نیاز نیروهای مسلح هر کشوری است.

بر همین اساس است که در تمام دنیا بالاترین تکنولوژی روز و تسلیحات نوین در طراحی و تولید جنگنده‌ها به کار می‌رود و یک جنگ افزار ویژه و گرانقیمت در سبد محصولات دفاعی هر کشور به شمار می‌رود.

در کشورمان نیز جنگنده‌ها نقش تأثیرگذاری در دفاع مقدس و حراست از آسمان و مرزهای میهن‌مان ایفا کرده‌اند که اگر این امر صورت نمی‌گرفت شاید روند جنگ تحمیلی به گونه‌ای دیگر طی

هوایی ارتش ملحق شود. انتشار این تصاویر و خبر ورود یاک به ایران سبب شد تا ارتش نیز طی بیانیه‌ای موضوع را تأیید و اعلام کند که «تعدادی هواپیمای آموزشی یاک-۱۳۰ در راستای ارتقای توان آموزشی و رزمی نیروی هوایی ارتش وارد کشور و به پایگاه هوایی شهید بابایی اصفهان ملحق شدند.

هواپیماهای یاک-۱۳۰ برای آموزش خلبانانی که قرار است با جنگنده‌های نسل جدید نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران پرواز کنند، استفاده خواهد شد و قابلیت شبیه‌سازی مشخصات آموزشی جنگنده‌های مختلف از جمله نسل ++۴ و نسل پنجم را داراست.

الحاق هواپیماهای یاک-۱۳۰ به نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، در راستای قراردادهای تسلیحاتی کشورمان با فدراسیون روسیه است. هرچند نفس ورود جنگنده‌های یاک به خودی خود در بحث آموزش خلبانی و رزم نزدیک توان مضاعفی برای نیروی هوایی کشور به حساب می‌آید اما برخی کارشناسان ورود یاک-۱۳۰ را پیش‌زمینه ورود جنگنده‌های سوخو-۳۵ می‌دانند. دلایلشان هم تا حدودی این است که سوخو SU-۳۵ (سوپرفلنکر) یک جنگنده بمب‌افکن و چند منظوره و تک کابین است و چه بسا خرید جنگنده‌های یاک-۱۳۰ برای رفع نیاز آموزش خلبانان سوخو صورت گرفته است.

اولین مقام رسمی که پس از الحاق جنگنده‌های یاک به نیروی هوایی ارتش در این باره سخن گفت، سردار سیدمهدی فرحی جانشین وزیر دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح کشورمان بود که گفت پیشرفت‌های هوایی جمهوری اسلامی ایران نقش مهمی در ورود این هواپیماها به کشور داشت؛ چرا که دانش و فناوری ساخت هواپیماهای آموزش پیشرفته خلبانی در کشور بومی شده است و در واقع در اختیار گذاشتن این هواپیماها

رابطه مستقیمی با سطح پیشرفت‌های صنعت هوایی جمهوری اسلامی ایران دارد.

جانشین وزیر دفاع همچنین تأکید کرد که این جنگنده با اولویت آموزشی و مأموریت ثانویه رزمی به کارگیری می‌شود و البته تمام تمهیدات مورد نیاز خلبانان کشور در جت آموزش پیشرفته یاسین به کار گرفته شده و هواپیمای یاک-۱۳۰ می‌تواند کامل کننده حلقه آموزشی خلبانان کشور قلمداد شود.

جنگنده یاکوفل یاک-۱۳۰ (Yakovlev Yak-۱۳۰) توسط شرکت یاکوفل کشور روسیه طراحی و تولید شده و وظیفه اصلی آن آموزشی و در مرحله بعد حوزه رزمی و عملیاتی است.

این جنگنده آموزشی از سال ۲۰۱۰ به ناوگان هوایی ارتش روسیه پیوسته و مدل‌های متنوعی از آن همچون جنگنده سبک رزمی برای جایگزینی SU-۲۵، جنگنده شکاری بمب‌افکن سبک، جنگنده شناسایی و جنگ الکترونیک و نسخه ۴ نفره برای پروازهای VIP طراحی شده ولی در نهایت همان نمونه اصلی آموزشی رزمی Yak-۱۳۰ به ارتش روسیه الحاق می‌شود.

این هواپیمای آموزشی رزمی دو سرنشین و ۱۱،۴ متر طول، ۹،۸ متر عرض بال و ۴،۷ متر از زمین ارتفاع دارد. وزن خالی آن ۱۰ هزار پوند و حداکثر وزن پروازی یاک ۲۲۶۰۰ پوند است و سامانه کمک ناوبری آن مبتنی بر GPS و GLONASS فعالیت می‌کند.

تولید هر فروند از این جنگنده آموزشی رزمی حدود ۱۵ میلیون دلار هزینه دارد. موتورهای این هواپیما قدرتی برای پرواز با مانورپذیری بالا به آن می‌دهد، یاک از دو پیشران توربوفن AL-۲۲۲-۲۵ نیرو گرفته و می‌تواند به وسیله آنها به ۱۲ هزار پوند نیرو و سقف پروازی ۴۱ هزار پا، حداکثر سرعت ۱۰۶۰ کیلومتر بر ساعت و برد انتقالی ۲۱۰۰ کیلومتر و برد رزمی

۵۵۵ کیلومتر با آرایش تسلیحاتی دست یابد.

طراحی ظاهری ورودی موتور یاک به گونه‌ای است که اجازه ورود اشیای خارجی به درون آن حین پرواز را نمی‌دهد و در حین عملیات و درگیری نیز با بهره‌گیری از سامانه Chaff / Flare و صندلی پرن‌های ایگرس K-۳۶L در سرعت ارتفاع صفر امنیت خلبانان خود را تأمین می‌کند.

یاک-۱۳۰ علاوه بر حوزه آموزشی برای مأموریت‌های رزمی مانند پشتیبانی نزدیک هوایی CAS قابلیت‌های خوبی دارد و می‌تواند تسلیحات مختلفی را حمل کند و قاعدتاً برای نصب سلاح‌های بومی همچون بمب‌ها و موشک‌های هوا به سطح مناسب است.

جنگنده یاک-۱۳۰ در زیر بدنه و بال و سر بال می‌تواند در ۹ محل حدود ۶۶۰۰ پوند انواع سلاح و موشک از جمله شامل راکت‌های هواپرتاب S-۸ و S-۲۵، بمب‌های خانواده فاب شامل مدل‌های ۵۰۰ پوندی سقوط آزاد و هدایت شونده، موشک هوا به هوا هدایت حرارتی R-۷۲۳ آرچر، پاد مسلسل ۳۰ م، غلاف شناسایی و جنگ الکترونیک و موشک هوا به سطح K۱۱-۲۹، ضدکشتی را با خود حمل کند.

این جنگنده برای اینکه برد عملیاتی و پروازی خود را بالا ببرد نیز می‌تواند مخازن سوخت خارجی را در زیر بدنه و بال‌ها نصب کند.

طراحی بدنه هواپیما یاک و آلیاژی که در آن به کار رفته به گونه‌ای است که در بازه ۸+ تا ۳- شتاب گرانش را تحمل کند و از ترمز هوایی و ارا به فرود توانمند بهره می‌گیرد.

کابین این جنگنده آموزشی از نشانگرهای تماماً دیجیتالی (MFD) بهره می‌برد و باتوجه به مأموریت آموزش خلبانی این جنگنده کانونی آن به نحوی طراحی و





نمایش هوایی این جنگنده در نمایشگاه‌های دستاوردهای نظامی سالانه روسیه همواره جزو جذاب‌ترین و پرمخاطب‌ترین برنامه‌ها بوده و علاقه‌مندان زیادی دارد. سوخو ۳۵ طولی معادل ۲۱،۹ متر، ارتفاع ۵،۹ متر و ۱۵،۳ متر عرض بال دارد. بیشینه وزن به هنگام Take\_off با حداکثر ظرفیت بارگذاری حدود ۳۴/۵ تن است. این جنگنده به رادار پیشرفته آرایه فازی N-۳۵ مجهز است و امکان کشف ۳۰ هدف و درگیری با ۸ هدف را به صورت همزمان داراست و بُرد رادار آن ۳۵۰ تا ۴۰۰ کیلومتر اعلام شده است

آیا اصلاً عدم ورود و بکارگیری آنها خلی می‌کند؟

در مأموریت‌های نیروی هوایی ایجاد می‌کند؟ به نظر نگارنده شکی در ضرورت و لزوم به خدمت گرفتن هواپیماها و جنگنده‌های جدید در ناوگان هوایی ارتش نیست و قطعاً می‌تواند خون تازه‌ای در رگ‌های یگان هوایی ارتش جاری کند اما نمی‌توان این حقیقت را هم نادیده گرفت که طی سال‌های اخیر شاهد بودیم متخصصان و کارشناسان خبره صنعت و نیروی هوایی کشور توانسته‌اند با تلاش خود پرنده‌های موجود در کشور از تامکت و فانتوم گرفته تا F-۵ و سوخو-۲۴ و میگ-۲۹ را سرپا نگه داشته و با بومی‌سازی بخش زیادی از سامانه‌ها و تسلیحات اجازه ندهند موتور جنگنده‌های نیروهای مسلح خاموش بماند.

این موضوع را در شرایطی در نظر بگیرید که جمهوری اسلامی ایران و نیروی هوایی ارتش آن ۸ سال درگیر جنگی بودند که نیروی هوایی ارتش طرف مقابل طی این جنگ ضمن حمایت همه‌جانبه از انواع و اقسام پرنده‌های شرقی و غربی بهره می‌برده و علاوه بر آن در طول جنگ تحمیلی به اذعان خودشان ۳ بار بازسازی شد. این رژیم در روزهای آغاز جنگ حدود ۳۵۰ فروند جنگنده داشت، اما در پایان جنگ تحمیلی و با وجود ساقط شدن بیش از ۶۰۰ فروند از هواپیماهایش، تعداد ۹۰۰ فروند از انواع جنگنده‌ها و هواپیماها را در اختیار داشت.

به شرایط پرنده‌های ایران پس از جنگ طولانی مدت، تحریم همه‌جانبه نیروهای مسلح کشورمان را هم بیفزایید. اما باز هم متخصصان حوزه هوایی کشورمان تلاش‌شان فقط معطوف به تعمیر و اورهال جنگنده‌های موجود نشد و از همان ابتدا ساخت جنگنده ایرانی در دستور کار بود و ثمره آن شد صاعقه و کوثر و یاسین.

لذا بار دیگر بر اهمیت و ضرورت به خدمت گرفتن هواپیماهای جدید و نو تأکید می‌شود و قطعاً این نوسازی ناوگان هوایی در کنار به کارگیری دیگر جنگنده‌های نیروی هوایی ارتش ضمن تکمیل کردن پازل سربازان هوایی کشور، می‌تواند دست بلند ایران را در دفاع از آسمان کشور و برخورد با متجاوزان به امنیت ایران مستحکم‌تر کند.

علاوه بر همه این موضوعات و اهمیت پرنده‌ها باید به نقش بسزا و تأثیرگذار نیروی انسانی و آموزش خلبانان هم اشاره کرد، بی‌شک تربیت و آموزش خلبانان همواره در دستور کار نیروهای مسلح کشور باشد تا بتوانند با هدایت جنگنده و صحنه نبرد همانگونه که در دفاع مقدس نقش آفرینی کردند در آینده نیز اجازه ورود هیچ پرنده متجاوزی را به آسمان کشورمان ندهند. در پایان با توجه به سابقه نیروی هوایی ارتش در کشورمان باید تأکید کرد که چه سوخو بیاید و چه باز در پیچ و خم موضوعات و داستان‌های مختلف گیر کند که امیدواریم این اتفاق نیفتد و پرچم ۳ رنگ جمهوری اسلامی ایران بر بدنه سوخو-۳۵ نقش ببندد، باید بدانیم و مطمئن باشیم که خلبانان و پرسنل هوایی کشور در دفاع تمام‌قد از آسمان و منافع جمهوری اسلامی ایران ذره‌ای کوتاه نخواهند آمد و همچنان آسمانی امن بر کشورمان حکمفرما خواهد بود.

سازنده آموزش ببینیم و بعد استاد خلبان‌ها، نسل‌های بعدی را آموزش می‌دهند.

با گذشت زمان مطرح شده در اظهار نظرهای غیررسمی و شایعات، همانطور که وزیر دفاع و فرمانده نیروی هوایی گفتند نکات مطرح‌شده در حد همان گمانه‌زنی بوده و هرچند که برخی ورود یک‌ها را پیش‌زمینه ورود سوخوها می‌دانند اما تاکنون خبری از ورود این جنگنده روسی نیست.

برای آشنایی با این پرنده باید بدانید بی‌شک سوخو ۳۵ از قدرتمندترین جنگنده‌های نسل ۴++ حال حاضر دنیا است که توسط کشور روسیه طراحی و تولید شده است.

نمایش هوایی این جنگنده در نمایشگاه‌های دستاوردهای نظامی سالانه روسیه همواره جزو جذاب‌ترین و پرمخاطب‌ترین برنامه‌ها بوده و علاقه‌مندان زیادی دارد.

سوخو ۳۵ طولی معادل ۲۱،۹ متر، ارتفاع ۵،۹ متر و ۱۵،۳ متر عرض بال دارد. بیشینه وزن به هنگام Take\_off با حداکثر ظرفیت بارگذاری حدود ۳۴/۵ تن است.

این جنگنده به رادار پیشرفته آرایه فازی N-۳۵ مجهز است و امکان کشف ۳۰ هدف و درگیری با ۸ هدف را به صورت همزمان داراست و بُرد رادار آن ۳۵۰ تا ۴۰۰ کیلومتر اعلام شده است.

بیشترین وزن تسلیحات قابل حمل این جنگنده ۸ تن بوده و به صورت همزمان به انواع موشک‌های هوا به هوا و هوا به زمین و ضدکشتی و ضدرادار نیز مسلح می‌شود، علاوه بر آن توانایی پرتاب و شلیک انواع موشک‌های لیزری و ماهواره‌ای و راداری را نیز در خود دارد.

حد اکثر سرعت این جنگنده در ارتفاع پست ۱۵۰۰ کیلومتر و در ارتفاع بالا ۲۵۰۰ کیلومتر بر ساعت است و عمر عملیاتی

موتورهای قدرتمند آن در هر دوره خدمت قبل از نیاز به کنترل و اورهال ۴۰۰۰ ساعت است. سقف پرواز سوخو ۳۵ معادل ۱۸ کیلومتر و بیشینه سرعت آن ۲،۵ ماخ است و طبق مشخصات اعلام شده برد این جنگنده با مخزن سوخت ۴۵۰۰ و بدون مخزن ۳۶۰۰ کیلومتر محاسبه شده است.

۹۹ حداکثر نیروی گرانشی قابل تحمل برای این پرنده است و ۴۰۰ متر برای برخاستن نیاز دارد، همچنین گفتنی است که سطح مقطع راداری این جنگنده نسل جدید بمب افکن ۲ مترمربع است.

اما با وجود مطرح شدن همه این مشخصات و ویژگی‌های جنگنده‌های یک ۱۳۰ و سوخو ۳۵ این سؤال مطرح می‌شود که نیاز نیروی هوایی کشور به این پرنده‌های جدید چه میزان است و

**اولین مقام رسمی که پس از الحاق جنگنده‌های یک به نیروی هوایی ارتش در این باره سخن گفت، سردار سیدمهدی فرحی جانشین وزیر دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح کشورمان بود که گفت پیشرفت‌های هوایی جمهوری اسلامی ایران نقش مهمی در ورود این هواپیماها به کشور داشت؛ چرا که دانش و فناوری ساخت هواپیماهای آموزش پیشرفته خلبانی در کشور بومی شده است و در واقع در اختیار گذاشتن این هواپیماها رابطه مستقیمی با سطح پیشرفت‌های صنعت هوایی جمهوری اسلامی ایران دارد. جانشین وزیر دفاع همچنین تأکید کرد که این جنگنده با اولویت آموزشی و مأموریت ثانویه رزمی به کارگیری می‌شود و البته تمام تمهیدات مورد نیاز خلبانان کشور در جت آموزش پیشرفته یاسین به کار گرفته شده و هواپیماهای ۱۳۰ می‌تواند کامل کننده حلقه آموزشی خلبانان کشور قلمداد شود**



تولید شده تا خلبان و دانشجو بیشترین دید درونی و بیرونی را در زمان پرواز آموزشی داشته باشند.

علاوه بر آن استفاده از فناوری پرواز با سیم (Fly-By-Wire) در یک فضای مناسبی برای دانشجویان نسل جدید خلبانی فراهم می‌کند. یکی دیگر از ویژگی‌های این جنگنده دارا بودن نمایشگر سر بال (HUD) و پشتیبانی از سامانه هدف‌گیری روی کلاه خلبانی در مأموریت جنگی است. جنگنده یک ۱۳۰ قابلیت پرواز در روز و شب را برای آموزش شرایط مختلف عملیاتی به دانشجویان دارد و طبق اطلاعاتی که سازندگان منتشر کرده‌اند این هواپیما ۸۰٪ نیاز آموزشی خلبانان جدید هواپیماهای رزمی نسل جدید F-۴/۵ و ۵ را تأمین می‌کند.

جنگنده آموزشی رزمی یک ۱۳۰ در صورتی که خریدار بخواهد قابلیت این را دارد تا توسط سازندگان هواپیما، به رادار آرایه BARS-۱۳۰ تجهیز شود که توانایی کشف انواع اهداف هوایی و سطحی رادار و توان آن را در حوزه رزمی بالا می‌برد.

یک ۱۳۰ مانند دیگر جنگنده‌های آموزشی حال حاضر در دنیا از توانایی شبیه‌سازی مأموریت‌های هوا به هوا و هوا به سطح برخوردار است و پایداری الکترونیکی مناسبی را در محیط‌های آغشته به اغتشاشات سیگنالی دارد.

علاوه بر ارتش روسیه کشورهایی از جمله ویتنام، بنگلادش، الجزایر، میانمار، بلاروس و سوریه از یک ۱۳۰ در نیروی هوایی ارتش خود بهره می‌برند و اخیراً هم نیروی هوایی ارتش کشورمان این هواپیماهای روسی را به خدمت گرفته است.

همان‌طور که در ابتدای این گزارش اشاره شد طبق تصاویر و اطلاعات به دست آمده دو فروند جنگنده آموزشی رزمی یک ۱۳۰ در پایگاه هوایی شهید بابایی اصفهان حاضر شده و با درج شماره بدنه رسماً به خدمت نیروهای مسلح کشورمان درآمده‌اند تا فتح بابی باشند برای حضور سربازان تازه‌نفس در آسمان ایران و تکمیل‌کننده چرخه آموزشی خلبانان و تأمین‌کننده نیاز به هواپیماهای جت مادون صوت ایمن به عنوان واسطه‌ای مابین هواگردهای ملخی و مافوق صوت باشند.

یک ۱۳۰ و در آینده نزدیک جنگنده بومی یاسین قطعاً پله صعود خلبانان جوان کشورمان به هدایت جنگنده‌های نسل جدیدی هستند که بنا است بزودی به نیروی هوایی ارتش کشورمان بپیوندند. با گذر از موضوع جنگنده آموزشی رزمی

این جنگنده‌ها اوایل سال آینده به ایران می‌آید، اما باز هم خبری از سوخوها نشد و امیرآشتیانی وزیر دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح کشورمان خرداد ماه امسال در حاشیه جلسه هیأت دولت در خصوص خرید جنگنده سوخو ۳۵ از روسیه و احتمال ورود آن به کشور در آینده نزدیک، گفت: ما خودمان تولیدکننده هستیم و در بخش صنعت هوایی در حوزه جنگنده‌ها، هواپیماهای ترازبری، هواپیماهای آموزشی و سایر بخش‌ها کار می‌کنیم اما اگر درباره توان دفاعی مان احساس نیاز کنیم، سعی می‌کنیم از هر کشوری که امکانات فناوری و یا تجهیزات داشته باشد، دریافت کنیم.

امیرآشتیانی تأکید کرد که مباحث مطرح‌شده درباره جنگنده سوخو نیز بیشتر گمانه‌زنی است؛ البته براساس قراردادهایی که جمهوری اسلامی ایران از قبل در حوزه‌های مختلف با کشورهای مختلف داشته است، کار را دنبال می‌کنیم، ممکن است در هر مقطعی



باید به نقش بسزا و تأثیرگذار نیروی انسانی و آموزش خلبانان هم اشاره کرد، بی‌شک تربیت و آموزش خلبانان همواره در دستور کار نیروهای مسلح کشور باشد تا بتوانند با هدایت جنگنده و صحنه نبرد همانگونه که در دفاع مقدس نقش آفرینی کردند در آینده نیز اجازه ورود هیچ پرنده متجاوزی را به آسمان کشورمان ندهند

# زندگی



این که درس یک مقطع را بچه‌ها در مقطع قبل یاد بگیرند، نادرست است و این عجله و فشار را ما برای دخترمان نمی‌خواستیم اما خوب حس او و درکش از شرایط خودش و بقیه ممکن است متفاوت باشد

## گزارشی در باب کودک کلاس اولی داشتن و نگرانی‌هایش

# فرزند من کلاس اولی است

آیه طائبی  
دبیر روسی زندگی

این است که من نگران بزن و برقص توی مدرسه نیستم، نگرانی من دقیقاً روبه‌روی این دوستانی که گفت وگو کردید، است. من و علی سال هاست مانع شده‌ایم که کسی با پارسا درباره خدا و دین صحبت کند، حالای ترسیم تصویر دیگری از این امور در مدرسه توی ذهن پسرمان ایجاد شود.

علی که تعجب من را می‌بیند به خنده می‌افتد و با خنده توضیح می‌دهد: مسأله این است که به نظر ما تصویری از خدا که در جامعه سنتی مذهبی وجود دارد، تصویر دوست داشتنی نیست و بیشتر خدا سریع الحساب و جبار است در حالی که خداوند در نگاه ما همان رحمان رحیم است. دین در نگاه ما مجموعه دستورات العمل فقهی برای بکن و نکن فقط نیست، روح جاری در زندگی است و این روح اتفاقاً بسیار لطیف است.

مأنده به تصویری از امیرالمؤمنین در نقاشی‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید: من امیرالمؤمنین را یک عاشق می‌دانم، یک آدم لطیف و اصلاً از این حجم لطافت آن جنگ‌آوری زیباست. حالا تصور کنید تصویری که توی مدرسه به بچه‌ها داده می‌شود بیشتر یک پهلوان است. علی از تجربه خودش در دوره مدرسه می‌گوید که مورد قلدری واقع می‌شده و برایش سال اول مدرسه جهنم بوده است. از نگرانی‌اش برای پارسا می‌گوید: بولی کردن و قلدری در مدرسه‌های پسرانه بیشتر اتفاق می‌افتد و واقعاً دردناک است. پسرها هم خیلی وقت‌ها کسرشان‌شان می‌شود که برای خانواده از این مسأله حرف بزنند اما این چیزی از دردناک بودن ماجرا کم نمی‌کند. ما با پارسا وقتی پارک می‌رویم هم با مدل‌های رقیب این ماجرا درگیر بوده‌ایم. بارها با هم

شرایط امروز خیلی مشکل است. می‌پرسم خوب در این شرایط راهکار شما برای کم شدن آسیب به ریحانه‌تان چیست، چه کار کردید و چه کارهایی می‌کنید در طول سال؟ محسن جواب می‌دهد: مهم‌ترین عامل بازدارنده از سرخوردگی و حس ناکافی بودن عزت و اعتماد به نفس است. ما روی این ویژگی برای بچه‌ها خیلی وقت گذاشتیم. با وجود سن کمش، ریحانه خودش و توانایی‌هایش را می‌شناسد و این می‌تواند خطر سرخوردگی را کاهش دهد از طرف دیگر توی جلسه‌های هفتگی خانوادگی ما درباره حس‌هایمان و تجربه‌های شکست و ناگامی و حس‌های مثبت حرف می‌زنیم آنجا هم احتمالاً اگر حسی ایجاد شود می‌توانیم از بین ببریم‌اش.

زینب ادامه حرف را می‌گیرد: به نظر ما ارتباط با دین لاقدر در سنین کم ارتباط عاطفی است. حس خوش به دین و محبت به حضرات معصومین تا حدی ایجاد مصونیت می‌کند و ما مهم‌ترین تلاشی که در بچه‌ها کرده‌ایم، ایجاد این حس خوش و این محبت است از طریق شاد کردن جشن‌ها تا عدم فشار برمناسک و عزاداری‌ها. همچنین امیدمان به این حس خوش و ارتباط عاطفی است.

بیم و امیدهای زینب و محسن و گزارش مختصری از حرف‌هایمان را برای دوست دیگرم علی و همسرش مأنده مطرح می‌کنم تا مقدمه گفت‌وگویمان باشد.

علی و مأنده متولد ۷۰ و ۷۲ هستند و ۹ سالگی هست که ازدواج کرده‌اند و پسرشان پارسا امسال کلاس اولی است. مأنده چراغ اولین جواب را روشن می‌کند و می‌گوید: راستش



## نگرانی‌ها مثل اضطراب جدایی از فرزند، نگرانی تأمین وسایل مورد نیاز، دغدغه آسیب‌های اخلاقی در برخی مدارس و لیست بلندبالایی از مسائل دیگر است

شبهه هم هست. بحث مسموم کردن ذهن بچه هم هست. من برای دو فرزند دیگرم می‌توانم توضیح دهم و آنها هم چیزهایی که در ذهنشان هست را مطرح می‌کنند و بحث می‌کنیم اما ریحانه هنوز به اینجا نرسیده و تغییر حس و ذهنیتی که از جانب معلم توی ذهن کودک ایجاد می‌شود، کار مشکلی است.

می‌پرسم با این همه دغدغه چرا به ریحانه در خانه آموزش نمی‌دهید که زینب می‌گوید: برای دختر و پسر بزرگترم این کار را کردیم، یک سالی نفرستادیم‌شان مدرسه و خودمان آموزش‌شان دادیم، هم کار فنی و آموزش‌های دیگر و هم درس‌های مدرسه اما آخر سال با وجود اینکه قانوناً موظف بودند

که امتحان بگیرند، مانع امتحان دادن بچه‌ها شدند و آنها یک سالی از باقی همسالانشان عقب افتادند.

از طرفی رفتن به مدرسه‌های غیرانتفاعی هم برای یک خانواده معمولی تقریباً غیرممکن است، برای همچنین کاری باید حدوداً ماهی ۲۰ میلیون تومان فقط برای شهریه مدرسه سه بچه کنار گذاشت که با

دو سه سال قبل معلم هم بوده و سابقه تدریس دارد. او برآمده از این تجربه می‌گوید: دغدغه دیگرم، معلم‌ها هستند که ذهن‌هایشان مسموم و خودشان مسموم‌کننده هستند. من توی این سال‌های طولانی تدریسم، دیدم که بسیاری از معلم‌ها نه دغدغه مذهب دارند، نه نسبت و دل‌بستگی با ایران و جمهوری اسلامی.

این نوع نگاه باعث می‌شود در گفت‌وگو و حرف‌های توی کلاس فضای سیاهی و ناامیدی را به ذهن بچه منتقل کنند.

زینب که گرافیک است و در خانه فریلنس کار می‌کند، میان حرف محسن می‌گوید: مگر در این چند سال اخیر کم توی شبکه‌های اجتماعی دیده‌ایم که معلم فلان موسیقی مستهجن را برای بچه‌ها پخش کرده و خودش و بچه‌ها مشغول رقص هستند. من قائل به تربیت بسته نیستم اما بعضی موسیقی‌ها را نمی‌خواهم حتی به گوش دخترم بخورد و در فضایی نصف روزش را بگذراند که هیچ نسبتی با دین و بعضاً اخلاق وجود ندارد.

محسن حرف زینب را ادامه می‌دهد: گرفتاری این است که فقط هم عدم رعایت مسائل دینی نیست، بحث

چند روز پیش با دو نفر از دوستانم حرف از مدرسه شد. از ما سه دوست، یکی اوایل دهه شصت به دنیا آمده بود، یکی میانه آن و دیگری اوایل دهه هفتاد. تجربیات مختلفی از مدرسه داشتیم اما در یک چیز مشترک بودیم آن هم تنفر از اول مهر با آن سرود مزخرف «بوی ماه مهر ماه مهربان» بود، با این همه هر سه، دوباره یا درگیر اول مهر بودیم یا در شرف افتادن در پروسه مدرسه و بازی‌هایش، اما این بار به خاطر فرزند انمان.

این شد که تصمیم گرفتیم گپی که درباره نگرانی‌هایمان از مدرسه رفتن بچه‌ها داشتیم را با حضور همسرانشان ادامه دهیم تا از زاویه دو خانواده و هر دو والد این موضوع را داشته باشیم.



این که درس یک مقطع را بچه‌ها در مقطع قبل یاد بگیرند، نادرست است و این عجله و فشار را ما برای ریحانه نمی‌خواستیم اما خوب حس او و درکش از شرایط خودش و بقیه ممکن است متفاوت باشد.

محسن و زینب، متولد ۶۱ و ۶۵ هستند و نزدیک ۲۰ سال است که ازدواج کرده‌اند و سه فرزند دارند که به ترتیب متولد ۸۴، ۸۹ و ۹۵ هستند. ریحانه دختر ۷ ساله‌شان امسال کلاس اولی ست و این والدین حالا می‌روند که برای چهارمین بار اول

مهر را تجربه کنند. از ایشان درباره محسن: واقعیت این است که مهم‌ترین دغدغه من سرخوردگی دخترم است. تمرکز عمده من و زینب برای ریحانه روی تجربه کردن و یاد گرفتن زندگی بود و سعی کردیم فشار زیادی روی آموزش نیاوریم برای همین چیز چندان از درس‌هایی که در مدرسه قرار است یاد بگیرد بلد نیست؛ اما خیلی از خانواده‌ها بچه‌هایشان را به مهدکودک و پیش‌دستانی‌هایی فرستاده‌اند که ریاضی و نوشتن و خواندن یاد می‌دهند و حالا عملاً درس‌های کلاس اول را بلد هستند و همین می‌تواند باعث شود مقایسه در ذهن دختر من شکل بگیرد و حس عقب افتادگی به او دست بدهد.

چند روز پیش با دو نفر از دوستانم حرف از مدرسه شد. از ما سه دوست، یکی اوایل دهه شصت به دنیا آمده بود، یکی میانه آن و دیگری اوایل دهه هفتاد. تجربیات مختلفی از مدرسه داشتیم اما در یک چیز مشترک بودیم آن هم تنفر از اول مهر با آن سرود مزخرف «بوی ماه مهر ماه مهربان» بود، با این همه هر سه، دوباره یا درگیر اول مهر بودیم یا در شرف افتادن در پروسه مدرسه و بازی‌هایش، اما این بار به خاطر فرزند انمان.

این که درس یک مقطع را بچه‌ها در مقطع قبل یاد بگیرند، نادرست است و این عجله و فشار را ما برای ریحانه نمی‌خواستیم اما خوب حس او و درکش از شرایط خودش و بقیه ممکن است متفاوت باشد.

مهم‌ترین عامل بازدارنده از سرخوردگی و حس ناکافی بودن عزت و اعتماد به نفس است. ما روی این ویژگی برای بچه‌ها خیلی وقت گذاشتیم و دختر کوچک‌ترم با وجود سن کم‌اش خودش و توانایی‌هایش را می‌شناسد و این می‌تواند خطر سرخوردگی را کاهش دهد



قلدری در مدرسه‌های پسرانه بیشتر اتفاق می‌افتد و واقعاً دردناک است. پسرهای خیلی وقت‌ها کسرشان‌شان می‌شود که برای خانواده از این مسأله حرف بزنند اما این چیزی از دردناک بودن ماجرا کم نمی‌کند



تمام بار این حضور اجتماعی کودک، نباید به دوش خود او گذاشته شود. بنابراین در کنار تقسیم تمام مسائل کودک با دوست همسالش، مشاهده‌گری و کنترل غیرمستقیم والدین، کمک می‌کند که اتفاقات ناخوشایند دوستی تبدیل به تجارب مفید برای کودک شود



## رفیق خوب روزها، رفیق روزهای خوب

# در باب گروه‌های همسال و دوستی در مدرسه

سازامؤنی  
دانشجوی دکتری مدیریت رسانه

اگر بخواهیم به خودم و برخی از بچه‌های نسل خودم نگاه کنیم، باید بگویم نخستین حضور اجتماعی فرد، دور از والدین، در مدرسه شکل می‌گیرد؛ جایی که فرد در آن قدم می‌گذارد و به طور مستمر برای چندین ماه و مدت زمان قابل توجهی از روز در محیطی دور از خانه و خانواده است. در سال‌های اول مدرسه اغلب این دوری برای والدین نگران کننده است، هرچند از طرف دیگر مشوق کودک برای این دوری، استقلال و کسب دانش هستند. در کنار درس خواندن، فرد از طریق مدرسه به نوعی وارد جامعه می‌شود. برای او هم مانند همسالانش پرونده تشکیل شده و اسم و فامیلش از زبان معلم خوانده

می‌شود. قوانین مختلفی را یاد می‌گیرد و به نوعی وارد یک سیستم انسانی می‌شود و با فرهنگ آن آشنا می‌شود. دوستانی پیدا می‌کند، اما در این میان کسانی هم هستند که ممکن است با ارتباط خوبی برقرار نکنند. در واقع با این حضور اجتماعی دیگر فقط در موقعیت مشاهده‌گری نیست، بلکه در کنار مشاهده‌گری و یادگیری، خود نیز دیده شده، قضاوت، تنبیه یا تشویق می‌شود. در میان تمام این اتفاقات و عوامل گروه همسال، همکلاسی و نزدیکتر، گروه دوستی، اهمیت زیادی برای فرد دارد.

### یک نفس نه خیلی راحت برای والدین

قطعاً برای همه والدین در یک سن اتفاق نمی‌افتد، اما مسأله جدایی کودک از والدین و تقسیم خوشحالی، غم، قه‌گویی، بازی، تفریح کردن، درس خواندن و غیره او با دیگری همسال، اتفاقی است که برای والدین نیز خوشایند است. معمولاً با آغاز سال تحصیلی، والدین فکر می‌کنند که حالا دیگر زمان بیشتری برای خودشان دارند و نفس راحتی می‌کشند. اگرچه همین طور است، اما تمام بار این حضور اجتماعی کودک، نباید به دوش خود او گذاشته شود. بنابراین در کنار تقسیم تمام مسائل کودک با دوست همسالش، مشاهده‌گری و کنترل غیرمستقیم والدین، کمک می‌کند که اتفاقات ناخوشایند دوستی تبدیل به تجارب مفید برای کودک شود. حالا دیگر کودک با دوست یا دوستان همسالش تجربه حضور در جمعی بدون پدر و مادر دارد و خاطراتی برای او ساخته می‌شود که مشخصاً خودش و دوستانش در هسته مرکزی آن هستند. او تعامل، تقابل، گذشت، بخشش، فدکاری، محبت و حل مسأله را در همین گروه‌های همسال دوستی مشاهده کرده و یاد می‌گیرد. حالا دیگر تجربه و مشاهده‌گری او از معلم، ناظم، مدیر، پدرمادر و خواهر و برادرش، متفاوت و گویا تکمیل شده است.

### رفیق خوب روزها، رفیق روزهای خوب

در کنار تمام مسائلی که گفته شد و مربوط به حال حاضر زندگی و تجربه زندگی کودک در مدرسه و با گروه همسال بود، باید به این اشاره کنم که اثرات و پیامدهای برخی از تجارب و اتفاقات دوستی برای کودک بلندمدت است. برخی دوستی‌ها به لطف رفتار درست والدین تا سال‌ها بعد از مدرسه حتی پابرجا می‌ماند و دیگر همسال بودن و در مدرسه بودن نیست که افراد را به هم نزدیک می‌کند، بلکه سابقه دوستی و گذر از مسائل مختلف دوستی است که دو طرف را به یک سرمایه بزرگ برای هم تبدیل می‌کند، حتی اگر اشتراکات افراد کمتر شده باشد، یکی ازدواج کرده باشد و دیگری متأهل نباشد، یکی بچه داشته باشد و دیگری نه، یکی شاغل باشد و دیگری در حال تحصیل، یکی مدیر یک شرکت فرهنگی باشد و دیگری در بازار شهر بزنج بفروشد. در نهایت باید بگویم معتقدم اگر پدر و مادرها در کنار نگرانی سرمایه مالی برای آینده کودک، نگرانی سرمایه انسانی برای کودکشان هم داشته باشند، کمک بزرگی به او و در واقع افراد یک جامعه در ابعاد مختلف خواهند کرد.

### خانه دوست کجاست؟

یکی از راهکارهای قابل توجه برای نیفتادن والدین از دو لب بام مسأله گروه همسالان فرزندشان، مشاهده‌گری، کنترل غیرمستقیم، گذاشتن قوانین نه چندان سختگیرانه، ارتباط میان فردی با والدین دوستان فرزندشان و در نهایت میدان دادن به کودک خود برای انتخاب دوست، بدون ترس و نگرانی است. در این میان ارتباط میان والدین و کودک راهکار قابل توجهی است. کودک هنگام انتخاب دوست بر مبنای تصور اشتراکاتی که با دیگری دارد و علاقه به دوستی با دیگری آرام آرام متوجه تفاوت‌های اخلاقی، رفتاری و خرده‌فرهنگی دوستش هم خواهد شد که ممکن است او را دلزده از ادامه دوستی کرده یا هراسان کند.

اینجا نقش والدین مهم و پررنگ است. قطعاً خانواده‌ها خرده‌فرهنگ‌های متفاوتی از هم دارند و مشخصاً هیچ دونفری شبیه هم نیستند. اما این نباید کودک را بترساند یا او را از مواجهه با مسائلی که میان او و دوستش پیش می‌آید هراسان کرده و فراری دهد بلکه نیاز است والدین وارد کار شده و با مثلاً برگزاری برنامه‌های مشترک در منزل یکدیگر، یا رفتن به یک تفریح دسته‌جمعی، به دو کودک نشان دهند که آدم‌ها در یک اجتماع با وجود تفاوت‌های زیاد باز هم با هم هستند، یکدیگر را دوست دارند و با هم می‌مانند. اینجا همان جایی است که اگر والدین حواسشان به آن نباشد، کودک در انزوا، تنها و هراسش باقی مانده و برای حضور در اجتماع همیشه نگرانی خواهد داشت.

### قصه از کجا شروع شد؟

شاید اگر به خاطرات خودتان و دوست یا دوستان نزدیکتان در دوران مدرسه برگردید و دنبال شروع و شکل‌گیری دوستی‌تان باشید به یک اتفاق عجیب، تلخ یا حتی بحث و دعوا برسید؛ اغلب دوستی‌های مدرسه با یک برخورد شکل می‌گیرد. آدم‌ها اغلب بر اساس اشتراکاتی که «فکر می‌کنند» با دیگری دارند، تمایل دارند با دیگری تعامل داشته و اصطلاحاً دوست شوند. همین تصور منشأ شروع و شکل‌گیری بسیاری از دوستی‌هاست که در گذر زمان ممکن است تقویت شده و تبدیل به دوستی‌های چندساله یا چند دهه شود یا که ضعیف شده و ورشته محبت و دوستی در گذر زمان یا به صورت آبی پاره شود. در دوستی اتفاقات، تجارب و مسائل خوب و بد زیادی شکل گرفته و دوطرف را درگیر می‌کند. همه اینها محتمل و در زندگی روزمره هر کدام از مایک امراتاقی اما معمولی و در مسیر رشد و پرورش است؛ اگر در کنار این دوستی، همچنین حس کنیم پدر و مادرمان هم قویاً پشتیبان ما هستند. بعضی پدر و مادرها از ترس‌های زیادی که علت‌های مختلفی دارد، اگرچه پذیرفته‌اند که کودکشان بازه زمانی قابل توجهی از روز را از آنها دور بوده و در مدرسه باشد، اما به کودک اختیار و آزادی کشف و تجربه دوستی و پیدا کردن گروه همسال خود را نمی‌دهند و مانع شکل‌گیری بسیاری از دوستی‌ها می‌شوند. در سر دیگر طیف هم، والدینی هستند که ابداً توجهی به این مسأله نداشته و بیش از اینکه درگیر مسائل پرورشی کودک باشند، درگیر مسائل آموزشی و تکلیف شب بچه‌ها هستند.

شرایطی که در مدرسه وجود دارد من احتمالش را در داخل مدرسه کم می‌بینم و در سرورس هم راننده را توجیه کرده‌ام و با او حرف زده‌ام اما مهم‌ترین داشته من در این باره صمیمیتی است که پارسا با من دارد و حرف زدنش از ضعف‌هایش است. فکرمی‌کنم حرف زدن بسیاری از مسائل را حل می‌کند. البته خودم هم گاهی از دور هوایش را دارم. علی ادا مه می‌دهد: درباره نگرانی‌هایی که در رابطه با معلمش داریم واقعیت این است که کار چندان‌انی الان نمی‌توانیم بکنیم، نشسته‌ایم که ببینیم چه می‌شود و البته امید داریم که اتفاقی نیفتد. مائده درباره آخرین نگرانی‌شان می‌گوید: سعی ما این بوده که پسرمان اعتماد به نفس داشته باشد و این اعتماد به نفس کمکش کند که داشته‌های خودش را ببیند. حقیقتش این است که برای اختلاف طبقاتی کاری نمی‌توانیم بکنیم تازه اگر ثروت ما از همه والدین هم بیشتر باشد، سیاست‌های کنترلی ما در هزینه‌کرد و رسیدن به خواسته‌ها باعث می‌شود که هر چیزی که فرزندمان می‌خواهد را الزاماً نداشته باشد و با قاعده به خواسته‌هایش برسد.

علی از نگرانی دیگری درباره رابطه برقرار کردن بین پارسا و معلمش می‌گوید: خب پارسا ما ۴ سال نوی مهدکودک بوده و عملاً در دیوار و مربی‌های مهد و پیش دبستانی را می‌شناخته و مربی‌های مهدکودکی که ما انتخاب کرده بودیم همه برای تعامل با بچه‌ها آموزش دیده بودند. ما هم به تک تک رفتارهایشان با دیده انتقاد نگاه می‌کردیم و تذکر می‌دادیم ولی حالا قرار است پسرمان را بسپاریم دست معلمی که این آموزش‌ها را ندیده و این نگران کننده است.

مائده حرف علی را ادامه می‌دهد: ما همان سختگیری انتخاب مهد را روی انتخاب مدرسه هم داشتیم اما واقعیت این است که خیلی از سوالات ما درباره معلم‌هایی جواب ماند و خب مجبور شدیم به بهترین گزینه موجود اکتفا کنیم.

### می‌پرسم مدرسه غیرانتفاعی انتخاب کردید یا دولتی؟

می‌گویند غیرانتفاعی و توضیح می‌دهند: پارسا فعلاً تک فرزند است و خب وقتی یک بچه باشد تأمین هزینه مدرسه راحت‌تر است اما خود این غیرانتفاعی رفتن و مواجه شدن با بچه‌های ثروتمندتر، خودش یک مشکل است. بخواهیم یا نخواهیم مقایسه شکل می‌گیرد و بچه‌ها وقتی بزرگتر می‌شوند، این تفاوت‌ها به چشم می‌آید.

از بچه‌ها می‌پرسم خب این دغدغه‌ها که جدید نیست حتماً حاصل مشاهده‌ها و تجربه‌های شماست و برای آنها برنامه و ایده‌هایی دارید، از آن راهکارها برایم بگویند.

مادر خانواده از این می‌گوید که ما در بحث مذهبی آنقدر تأکید کرده‌ایم و قصه گفته‌ایم درباره محبت و مهربانی حضرت حق و حضرات معصومین که امید داریم حرف‌های دیگری که می‌شنود نگاهش را تغییر ندهد، همچنین فضای گفت‌وگو را هم باز گذاشته‌ایم و درباره همه موضوعات مان‌گپ می‌زنیم که اگر چیزی به ذهنش آمد آن را مطرح کند و جواب بگیرد.

علی که نگرانی مهم‌اش مورد قلدی قرار گرفتن است، می‌گوید: خب مدرسه خیلی مهم است با



بعضی پدر و مادرها از ترس‌های زیادی که علت‌های مختلفی دارد، اگرچه پذیرفته‌اند که قابل توجهی از روز را از آنها دور بوده و در مدرسه باشد، اما به کودک اختیار و آزادی کشف و تجربه دوستی و پیدا کردن گروه همسال خود را نمی‌دهند



قطعاً خانواده‌ها خرده‌فرهنگ‌های متفاوتی از هم دارند و مشخصاً هیچ دونفری شبیه هم نیستند. اما این نباید کودک را بترساند یا او را از مواجهه با مسائلی که میان او و دوستش پیش می‌آید هراسان کرده و فراری دهد



باور فرهنگی اجتماعی ما حتی نگاه شرقی، شاید باور دینی، تشویقمان می کند به خدابودگی، به گل بی عیب بودن، به عصمت، به نماینده خدا بودن روی زمین، به فرشته سیرتی. اما واقعیت وجودی ما متفاوت است

چند وقت پیش لایوی در صفحه ام داشتیم در مورد موضوعی که برای من پراز استرس بود. بعد از لایو هم جلساتی با مادران مدرسه گذاشته بودم. بعد از جلسه بارها پیامی گرفتم که چقدر آرامش دارم و آرامشم را به آنها هم داده ام. می خواهم بگویم اگر آدم با خودش در صلح باشد، این آرامش را به دیگران هم انتقال می دهد حتی اگر صد پشت غریبه باشند.

در فهرست ارزش های من، صلح با خود طی روندی چند ساله اتفاق افتاد. به این معنا که برای اشتباهاتم، خودم را عذاب ندهم. من آدمی بودم که برای گفتن یک جمله ناخوشایند یا نامناسب، بارها خودخوری می کردم که چرا این کار را کردم؟ نه اینکه به اشتباهاتم افتخار کنم، اینکه به خودم بگویم بسیار خب اشتباه کردی، از این به بعد مراقب می شوی و به خدا هم بگویم: می دانم ضعیف هستم و حتی مراقبت به لطف تو هموار می شود، پس لطفاً کمکم کن.

نمره این گفت و گوی درونی خیلی جذاب بود: به طرز شگفت انگیزی نسبت به اشتباهات دیگران در صلح شدم. کارهایی را که در جمع ها می شنیدم غیرقابل بخشش است ریشه یابی می کردم و با خودم می گفتم پیش می آید، شاید نمی دانسته، شاید فلان طور فکر کرده، شاید بلد نبوده و حواسش نیست. این نگاه ربطی به این نداشت که گناه یا اشتباه را کوچک ببینم. مربوط به این بود که گناه و اشتباه، رخ داده بود و درست است که نباید رخ می داد ولی رخ داد و مهم تر این است که چطور جبران شود. شبیه نور و سایه، سایه شاید فرصت دیدن نور باشد. اگر انسان، خطا نداشت که روی نور سایه بیندازد، چطور ارزش نور مطلق به چشمش می آمد؟

این مسیر، به والدگری من هم کمک کرد. بچه ها می توانستند بارها اشتباهی را تکرار کنند تا سایه رشدشان بشود. انتخاب های اشتباه کنند، انتخاب هایی که حتی هزینه داشته باشد ولی بتوانم بپذیرم. بپذیرم یعنی بگویم پیش آمد، در عوض دفعه بعد می دانی که چه کار کنی.

درواقع، لازمه نگاه پذیرش کامل، این فکر بود که واقعیت انسانی من و اختیاری که خدا در دست من قرار داده، گل و خار آمیخته است. باور فرهنگی اجتماعی ما حتی نگاه شرقی، شاید باور دینی، تشویقمان می کند به خدابودگی، به گل بی عیب بودن، به عصمت، به نماینده خدا بودن روی زمین، به فرشته سیرتی. اما واقعیت وجودی ما متفاوت است.

جمع خانواده مثال خوبی است. هر گلی برای یک رنگی دارد، یک جلوه ای. در هر کدامشان یک رنگی از خداگونگی هست: یکی شان پر از طنز است، یکی پراز محبت، یکی پراز کلمه، یکی پراز نگاه، یکی پراز سکوت، یکی پراز شور. طنز و کلمه و نگاه و شور و سکوت و محبت در همه شان هست، اگر با هم ببینمشان. و در یکی هست اگر همیشه آن یکی را ببینم.

از اینکه هر کسی چیزهایی در خود دارد که مزیت است. همان مزیت و ویژگی خوب، دشواری هایی برای او و اطرافیانش می آورد، کسی که خیلی بخشنده است، مدام اذیتش می کنند و او هی می بخشد، اطرافیانش از دیدن رنج او در رنج هستند. همین ویژگی خوب

## گزارشی به مناسبت روز جهانی صلح آیا ما باید با همه در صلح باشیم؟ این پرنده سفید صلح و محبت



حس به صورت زیرپوستی و پنهان است و شاید بارها مرتکبش شویم. مثلاً چه وقت هایی فکر کردید که اگر خود خدا هم بود، این کار زشت را قبول نمی کرد؟ قصه های مرحوم آفاسیدمهدی قوام را شنیده اید؟ یک آخوندی بود که خودش را با خدا اشتباه نگرفته و خدا را مهرش در او فراوان قرار داده.

کد و نشانه دیگر هم برمی گشت به اینکه اگر نمی خواهم با کسی در پذیرش باشم، برای خودم و او، وضوح صادقانه بدهم که ماجرا را بدانند. حتی اگر نسبت به اشتباهی در فرزندم این طور هستم، به فرزندم بگویم که چرا نسبت به این کار او پذیرش ندارم. وضوح و صداقت هم مهم است و هم سخت. گاهی خودم هم نمی دانستم که دقیقاً چرا پذیرش ندارم، آیا در لحظه عصبانی هستم؟ آیا مأیوس شده ام؟ چه چیزی دارد در من کار می کند؟ حتی گاهی باید انتخاب می کردم که چه اشتباهی را هرگز در روابطم نپذیرم؟

کد دیگر برای من هم این بود که طیفی از آدم ها برای ثبات و تعادل جامعه نیاز هستند. به تجربه هم دیده ام آدم هایی که در زندگی رنج های متنوع و بیشتری دیده اند، پذیرش بالاتری دارند. اینجا محققان برای افرادی که رنج کمی دیده اند، توصیه به خواندن رمان های خوب دارند. برای همین پیدا کردن روایت و قصه اهمیت بسیاری پیدا می کند. علاوه بر درمان، روایتگری به ابزار اقتصادی مثلاً دیجیتال مارکتینگ تبدیل شده و از قدیم و تا امروز، ابزار مهم آموزش و تربیت است. چه با شکل ادبیات تعلیمی و چه با پاسخ به نیازهای کودک و نوجوان و لذت بردن.

سال ها پیش از دکتر گلزاری شنیدم که رمان در تربیت کودکان و نوجوانان خیلی مهم و اساسی است و می تواند در بزنگاه زندگی آینده، دست آنها را بگیرد.

غیر از خواندن رمان، به قول مادرم، رسیدگی به نیازمندان و کسانی که انواع مشکلات را دارند هم یک جور رنج خریدن است. رنج خریدنی که خیلی هم توصیه شده. چون قصه ها و رنجانهاهایی از زندگی های مختلف می شنویم و می بینیم که باعث می شود پذیرش، صبور و اداری مان بیشتر بشود. منظورم فقط واریز پول به حساب نیازمندان نیست، پیدا کردن و نزدیک شدن عملی به این آدم هاست. همچنین همسفره شدن، همدلی کردن یا پرستاری از آنها و شنیدن قصه هایشان هم کمک کننده است.

ابتدا پذیرش اشتباه خودم و دیگران، من را یاد دو چیز می انداخت. یکی جمله درجه یک رمان قیدار از امیرخانی که می گفت «پیای آدم تک خطا می ایستم». و دیگری هم آن شرلی، وقتی که ماریلا از او گلایه می کند که آه تو خیلی اشتباه می کنی، کمی مکث می کند و می گوید «ولی ماریلا دقت کردی که من هر اشتباه را فقط یک بار انجام می دهم و دیگر تکرار نمی شود؟» و ماریلا خنده اش می گیرد که تو همیشه اشتباه جدیدی در دست و بالشت داری.

● کبری آسوپار خبرنگار سیاسی می گوید: برای اینکه ببینیم باید چه کنیم تا در کنار هم بتوانیم با صلح و مدارا و آرامش زندگی کنیم، به نظرم ابتدا بیاییم نقطه مقابلش را ببینیم که چه اتفاقی افتاده تا ما به این نقطه مقابل رسیده ایم. مثل همان چیزی که اهل علم می گویند: تعرف

امکان فکر کردن داشتیم. فکر کنم و آزمون و خطا کنیم و پیش بروم. بعدها دیدم که مطالب کارگاه ها و کتاب ها برایم تکراری هستند و من همان سال ها در همان فکر کردن ها دریافته ام کرده بودم. این یعنی مسیرهای هدایت به لطف پیامبر درونی، همواره هموار است. به هر حال به قول عین القضاة همدانی، دل محل ارادت است.

ولی در واقع چقدر پذیرش اشتباهات در اطرافیانی که بیشتر با آنها در ارتباط هستیم می تواند درست باشد؟ آیا باعث نمی شود که بهشان اجازه دهم متوجه اشتباهشان نشوند؟ برای این سؤال ها هم به کدها و نشانه هایی رسیده بودم. یک کد برمی گردد به اینکه من جایگاه خودم را با خدا اشتباه نگیرم. متأسفانه گاهی که خیلی مقدس می شویم، جایگاه خودمان را زیرپوستی با خدا عوض می کنیم. باید یادمان باشد که ارزیابی ما درباره اشتباهات آدم ها در دایره نیازهای ما در تعامل با آن فرد باشد و نه بیشتر. یعنی اگر نمی خواهیم با چیزی در پذیرش باشیم حواسمان باشد که داریم با خود خودمان انتخابش می کنیم، با نیازهایمان، برداشت هایمان، دریافت ها و ارزش های فردی و اجتماعی.

ما گاهی حواسمان نیست و فکر می کنیم انتخاب خدا همین انتخاب ماست. آسیب این حواس پرتی، تکبر زیادی است. این

آیا ما باید با همه در صلح باشیم؟ کدام افراد را باید از دایره صلح کنار

بگذاریم؟ تاریخ در این باره چه می گوید؟ آیا پرنده سفید صلح روی

شانه هر کسی می نشیند؟ سمیه مایاقت: دکترای سنجش دارد. مدرس

و پژوهشگر است و می گوید: بعد از دو کارگاه گفت و گو بدون خشونت که شرکت داشتم متوجه شدم که انگار گفت و گو بدون خشونت، نیاز به آموزش خاصی ندارد. شما وقتی این کار را انجام بدهی، خودش صلح را جاری می کند ولی خب اغلب ما آنقدر توانمند نیستیم، آنقدر حرفه ای نشد ایم و مهارت لازم را نیاموخته ایم. رفتارها ولی منتقل می شود، به همه افراد کوچک و بزرگی که با آنها در رابطه هستیم.

بزرگ ترین قصه صلح همین است که فرد خودش بتواند و بخواهد تا تکنیک هایش را یاد بگیرد و خیلی هم کاری نداشته باشد که فرزندش و یا کسی را تربیت کند. اگر کسی این طوری باشد، خواه ناخواه به تمام افرادی که می بیند هم منتقل می شود.

سمیه مایاقت  
نویسنده

World  
Peace  
Day



## کمی درباره آموزش در خانه یا هوم اسکولینگ خودم بهترین معلم

الهام اسماعیلی

نویسنده



ما والدین تحصیل کرده، خودمان قادریم آموزش های ابتدایی را به کودکان بدیم. او از رفتن به مدرسه بی نیاز است و کنترل کامل بر کودک و زندگی اش داریم پس خیالمان راحت است و کمترین آسیب عاطفی و اجتماعی را خواهد دید



کودک با رفتن به مدرسه گام مهمی در برقراری ارتباط اجتماعی و عاطفی با همسالان و افرادی غیر از خانواده و آشنایانش برداشته است. از زیر نگاه کنترلگر خانواده خارج شده و خودش برای زمان هایی هرچند کوتاه، اقدام به تصمیم گیری و گاه حل مسأله می کند

در دوران کودکی نیاموزد و ترس از برقراری ارتباط داشته باشد، در آینده نیز دچار مشکل خواهد شد. شاید سرخوردگی اجتماعی برای او ایجاد شود.

حضور در مدرسه و داشتن یک تجربه مشترک و گاه یکسانی از آموزش، در ایجاد یک خاطره جمعی برای یک نسل سهم به سزایی دارد و سهم نبودن در این تجربه و نداشتن خاطره، با همسنلان، احتمال منزوی شدن را برای فرد در پی خواهد داشت. پس مهم ترین دلیل رفتن به مدرسه حضور در میان همسالان و یادگیری مهارت های ارتباطی و اجتماعی است.

دومین نکته عدم تسلط والدین به مفاهیم آموزشی استاندارد است. کتاب های درسی را قبول ندارند و می خواهند مفاهیم را با استفاده از ادبیات، قصه، روایت و کارهای عملی به کودک آموزش دهند. مگر والدین به شیوه های مختلف آموزشی آگاه هستند که می خواهند این مهم را بر عهده گیرند. یا آموزش در نظرشان امری پیش پا افتاده و قابل انجام توسط هر فرد است. با اینکه مدارس گاه ضعیف عمل می کنند و تعداد دانش آموزان زیاد است و معلم نمی تواند برای فرد به فرد

آنها وقت بگذارد اما در سرفصل های آموزشی شان یک استاندارد تعریف شده که متناسب با آن تدریس می شود. نسبت به آموزش و پرورش انتقادهایی وجود دارد اما همین بودن از نبودنش بهتر است. محلی برای بروز توانایی های فرزند و مشاهده آن از سوی افرادی غیر از خانواده است. این امر در افزایش مهارت های روانشناختی کودک از جمله افزایش اعتماد به نفس اثر دارد. از طرفی هوم اسکول کردن یا تحت آموزش در خانه قرار دادن فرزند در محیطی اختصاصی، او را دچار یک ویژگی با عنوان خود مرکز پنداری می کند که اعتماد به نفس کاذب را او ایجاد کرده و برای خانواده و اطرافیان اثرات خوبی نخواهد داشت. او همواره گمان می کند که فرد خاصی است. همه در خدمت او برای رسیدن به آرزوها و اهدافش هستند و از هیچ تلاشی فروگذار نمی کنند. ممکن است در او خصلت پرتوقع بودن را ناخودآگاه به وجود آورده و برای والدین دردسر شود.

انتخاب مسیر آموزشی فرزندان، نیاز به بررسی از جنبه های مختلف، چون شغل والدین، روحیه و علایق کودک، محل سکونت و... دارد و مسأله ای نیست که آن را بر اساس جو انتقادی نسبت به آموزش و پرورش یا مدرسه ها تصمیم گرفت.

هر روز مراجعانی در کتابخانه دارم که برایم از مدرسه می گویند. «نمی تونم فضای مدرسه و رفتارهای کادرش رو با پسرم تحمل کنم.» «چرا باید صبح زود بلند شه و بره سر صف وایسه.» «این درس ها و کتاب ها اصلاً به درد زندگی نمی خورند.» این جملات تنها بخشی از صحبت های مادرانی است که با اضطراب و نگرانی درباره آینده فرزندشان، خلاف جریان آموزشی کشور تصمیم گرفتند تا او را به مدرسه نفرستند. اسمش را هم گذاشته اند، آموزش در خانه.

دوران قرنطینه و شیوع کرونا هم به این مسأله دامن زد. والدین، خصوصاً مادرها تصمیم گرفتند، به یک باره تمام نقش های اجتماعی را بر عهده بگیرند. خودشان با ایجاد نظم، برنامه ریزی آموزشی، اجتماعی و تربیتی فرزندشان را انجام دهند. مادر، معلم، ناظم، راننده، هماهنگ کننده و... باشند. فرزندشان فقط با خودش و افراد معدودی که انتخاب می کنند، در ارتباط باشد. می گویند: «ما با هم گردش می رویم و در تمام لحظات زندگی در حال آموزش و یادگیری هستیم.» به نظر مگر زندگی جز این است.

ما همواره در حال آموزش غیرمستقیم هستیم. از بدو تولد تا لحظه مرگ، فرق افراد با هم در این است که آیا نسبت به این آموزش آگاهی دارند یا نه؟! خانواده ای که فرزندش را به مدرسه نمی فرستد، مدام این نکته را به او یادآوری می کند که ما در هر کار و لحظه ای در حال آموزش هستیم و این تفاوت را با سایر دانش آموزان به او یادآور می شود. نکته مهم در ارتباط با این موج و تویی که در جامعه راه افتاده این است که: «ما والدین تحصیل کرده، خودمان قادریم آموزش های ابتدایی را به کودکمان بدهیم. او از رفتن به مدرسه بی نیاز است و کنترل کامل بر کودک و زندگی اش داریم پس خیالمان راحت است و کمترین آسیب عاطفی و اجتماعی را خواهد دید.»

اولین و مهم ترین نکته که شاید از آن غافل هستند این است که انسان موجودی اجتماعی است. رفتن به مهدکودک، پیش دبستان و خصوصاً مدرسه با قوانین خاص اجتماعی که برای کودک فراهم می کند. اولین مرحله استقلال کودک از خانواده محسوب می شود. کودک با رفتن به مدرسه گام مهمی در برقراری ارتباط اجتماعی و عاطفی با همسالان و افرادی غیر از خانواده و آشنایانش برداشته است. از زیر نگاه کنترلگر خانواده خارج شده و خودش برای زمان هایی هرچند کوتاه، اقدام به تصمیم گیری و گاه حل مسأله می کند. این کودکان به اصطلاح «هوم اسکول» قرار است در این جامعه انسانی (چه ایران، چه خارج از کشور) زندگی کنند و اصل ابتدایی زندگی در محیط های مختلف اجتماعی، توانایی برقراری ارتباط با هموعان خود است. اگر این مهارت اساسی زندگی را



من جایگاه خودم را با خدا اشتباه نگیرم. متأسفانه گاهی که خیلی مقدس می شویم، جایگاه خودمان را زیرپوستی یا خدا عوض می کنیم. باید یادمان باشد که ارزیابی ما درباره اشتباهات آدم ها در دایره نیازهای ما در تعامل با آن فرد باشد و نه بیشتر

نیندازیم و به آسیب های بزرگ و پیچیده تبدیلش نکنیم. با مدارا پیش برویم تا بلکه بتوانیم فضاهای دوستانه ای را بین خودمان شاهد باشیم.

به نظرم یک ملت برای اینکه قدرتمند باشد چاره ای ندارند جز اینکه همدیگر را دوست داشته باشند و مردم آن جامعه به هم علاقه مند باشند، هر چقدر کینه ها و دشمنی های بین شان بیشتر باشد و از فضای صلح و آرامش شان فاصله بگیرند، قدرتشان ضعیف تر می شود. خانواده ای را در نظر بگیرید که بین پدر و مادر و برادرها و خواهرها اختلاف باشد، طبیعتاً نمی توانند به لحظه های خوبی برسند و پیشرفتی داشته باشند.

فاطمه علمدار: دکترای علوم اجتماعی از آموزش صلح به کودکان می گوید که توازن قدرت بین پدر و مادر مهم است. اینکه بچه ها ببینند پدر و مادر با هم گفتگو می کنند و به نظر هم احترام می گذارند، اثر زیادی روی صلح بین خودشان دارد و اینکه خانواده ها راجع به مسائل خانوادگی جلسات خانوادگی بگذارند تا بچه ها، صحبت کردن و اظهار نظر داشتن و شنیدن نظرات دیگران را یاد بگیرند. توصیه می شود که هفته ای یک بار هر خانواده، جلسه صمیمانه ای هم داشته باشند و راجع به اتفاق هایی که در هفته گذشته شاهد بودند صحبت کنند، از هم قدردانی داشته باشند و برای رفتارهایی که سبب ناراحتی شده هم راهکار پیدا کنند.

زندگی در کنار دیگران و حتی روابط خارجی یک ضرورت است ولی وقتی تبدیل به بستری برای رشد و پیشرفت می شود که آدم ها مهارت برقراری ارتباط سالم با یکدیگر را بلد باشند. یک سری از رفتارهای اخلاقی اگر به فرهنگ مردم تبدیل شود، امید به صلح افزایش می یابد.



زندگی در کنار دیگران و حتی روابط خارجی یک ضرورت است ولی وقتی تبدیل به بستری برای رشد و پیشرفت می شود که آدم ها مهارت برقراری ارتباط سالم با یکدیگر را بلد باشند



الاشیاء، بأصدادها؛ ضد و نقطه مقابل را بشناسیم تا این طرف دستمان بیاید.

واقعاً چراصلح و آرامش و همزیستی مسالمت آمیز و آشتی جویانه بین آدم ها به هم می خورد؟ به هر حال آدم ها وقتی در کنار هم دارند زندگی می کنند، حتی اعضای یک خانواده که به هم علاقه مند هستند هم اختلافاتی با هم دارند،

طبیعتاً نمی آیند به این اختلاف خیلی میدان دهند. برای این اصالت را بر این می گذارند که ما یک خانواده هستیم و قرار است در کنار هم با آرامش زندگی کنیم و موقعی این رابطه به دعوا و ناآرامی و جنگ می رسد که به این اختلافات میدان داده شود.

این البته یکی از این موارد است. بخش دیگرش دخالت هاست. ما به خودمان اجازه می دهیم که در مورد بقیه نظر دهیم و به آنها امر و نهی کنیم و بر مبنای سلیقه خودمان، افراد را مورد قضاوت قرار دهیم و قضاوت را هم به زبان بیارویم و با همان قضاوت نادرستی که بر مبنای سلیقه خودمان انجام داده ایم، از آنها می خواهیم که چه کاری درست است و چه کاری نباید انجام دهند. بخش دیگر هم به زیاده خواهی ها برمی گردد. خیلی از جنگ های دنیا در همان فضا بین کشورها و عرصه سیاسی هم به دلیل زیاده خواهی و طمع است. در فضای شخصی آدم ها، فضای دوستی، همکاری و جامعه باز هم این مورد پررنگ است. شما مثلاً به جدل ها و اختلاف هایی که در مسیر رانندگی کردن پیش می آید توجه کنید، واقعاً بیشترش به دلیل زیاده خواهی است. اگر هر کسی به آن چیزی که دارد قانع باشد و بداند که خارج از مسیر رانندگی کردن، خلاف قانون است و به مسیرش قانع باشد، خیلی از ناآرامی های جاده ای اتفاق نمی افتد.

کینه ورزی هم از علت های دیگر است که بلد نیستیم همدیگر را ببخشیم که باعث می شود مدام به دلخوری ها و پرو و بال دهیم تا راه بروز و ظهورش را هموار کنیم.

تنگ نظری ها هم دخیل هستند که نمی گذارد خوشی ها و خوبی های دیگران را ببینیم. ما باید از اینها عبور کنیم. در واقع می بینیم بیشتر آن چیزی که نام برده ایم، جزو ضعف های اخلاقی و رفتاری ماست. اگر اخلاق در زندگی درست شود، می توانیم در صلح و آرامش با همزیستی مسالمت آمیز زندگی کنیم. وقتی که دشمنان می خواهند جامعه ای را تکذیب کنند، یکی از اصلی ترین کارهایی که انجام می دهند، انداختن اختلاف بین مردم است. چون حوزه کاری من سیاسی است، مثالی هم که می ززم سیاسی می شود اما یک واقعیت است. در مورد کارهای مسیح علی نژاد، شاید ظاهر و اولویت



پیشنهاد فیلم برای مادرهایی که بچه مدرسه‌ای دارند

# سینما تک نفره از اول مهرماه

روایت‌های نو

من هم دختر آرش کماندارم

ریحانه ونوئی  
نویسنده و نویسنده

از مامان خدا حافظی می‌کنم، کوله پشتی نوام را روی شانه‌هایم می‌اندازم و از ماشین پیاده می‌شوم. وارد حیاط که می‌شوم، خانم مدیر از روی سکو مشغول حرف زدن با ما کلاس هفتمی هست و ورودمان به دوره متوسطه را خوشامد می‌گوید. انگار کمی دیر رسیدم.

صف‌ها را می‌شمارم و در هفتمین صف می‌ایستم. من در کلاس ۷/۷ افتاده‌ام. امیدوارم با این هفت‌ها شانس بیاورم. روی نقطه‌ای از صف که نصیب شده می‌ایستم.

نفر جلویی‌ام مشغول نظر دادن و شکایت از مدیر است و به رفیقش که کنارش ایستاده و صف را رعایت نکرده می‌گوید: (تمومش کن دیگه! پامون درد گرفت.) رفیق دختر، با چشم‌هایش به من اشاره می‌کند. دختر، به سمت من برمی‌گردد و نیم‌ثانیه‌ای نگاهم می‌کند.

بعد، جفت‌شان ساکت می‌شوند و فقط هرازچندگاهی درگوشی چیزی می‌گویند. چند ماه بعد، در طول سال تحصیلی از دختری که پیش درد گرفته بود شنیدم که: «تو چون چادر سر می‌گرددی ما فکر می‌کردیم پادومدیری و می‌ری پیشش گزارش ما رو می‌دی.»

در جوابش فقط خندیدم. نگفتم که آن روز، روز اول مدرسه، چقدر دلم شکست. نگفتم که چقدر نگاه او و رفیقش برایم آزاردهنده بود. نگفتم که هر بار که به کلاس وارد می‌شدم بقیه صحبت‌شان را قطع می‌کردند. چرا؟ به خاطر نوع پوشش‌م؟ به خاطر مسلمان بودن‌م؟

این تازه وضع منی است که در خاورمیانه و در کشوری زندگی می‌کنم که اکثر مردمانش مسلمان هستند. پس آنهایی که در اروپا و آمریکا مسلمان می‌شوند چه می‌کنند؟

نه... باید به خودم بیایم. مگر چه شده است حالا؟ چهار تا نگاه چپ‌چپ که تأثیری روی من نمی‌گذارد. تقصیر آن بچه‌ها هم نیست. دلم برایشان می‌سوزد. دلم برای هر کسی که به جای خدا به خلق خدا تکیه می‌کند می‌سوزد. دعا می‌کنم که هیچوقت جزوی از آنان نباشم. دلم برای وطنم می‌سوزد. برای اینکه مردمش جبهه‌کشی کرده‌اند و نه فقط مسلمان بودن، که ایرانی بودن را هم از یاد برده‌اند. دلم می‌سوزد که نمی‌توانیم یکدیگر را ببذیریم.

کاش بشود در بلندگویی که صدایش به همه کشور می‌رسد، فریاد بکشم که: آهای! مردم. ما فرزندان همان مردی هستیم که جانش را در تیر ریخت تا تورانیان خاکمان را نگیرند. اصلاً چرا راه دور برویم، ما فرزندان همان مردانی هستیم که هشت سال تمام در گرما و سرما جنگیدند تا بعضی‌ها پیشان را از گلیم‌شان درازتر نکنند. پس غیرت‌تان چه شد؟ همبستگی‌تان چه شد؟

ما همگی ایرانی هستیم. سنی و شیعه. مسلمان و مسیحی. فرقی نمی‌کنند که از کدام نقطه، با کدام فرهنگ و با کدام لهجه. اهمیتی ندارد که دو سه نفر در مدرسه با من محجبه‌زایه بگیرند. اهمیتی ندارد که بقیه تصور کنند در دفتر مدیر و معلم پرورشی، برای خودم صندلی اختصاصی دارم. تنها چیزی که اهمیت دارد، این است که آنها هموطنان من هستند. جملاتی که گاه‌به‌گاه زبان می‌آورند، اثر تنشی است که در جامعه هست و می‌دانم که ته قلبشان هیچ چیز نیست. می‌دانم که آنها هم فقط نیاز دارند که شنیده شوند تا بتوانند رشد کنند. نیاز دارند یک نفر به سؤالات و شبهات‌شان پاسخ دهد. ای کاش همه‌مان آن یک نفر را داشته باشیم.



در جوابش فقط خندیدم. نگفتم که آن روز، روز اول مدرسه، چقدر دلم شکست. نگفتم که چقدر نگاه او و رفیقش برایم آزاردهنده بود. نگفتم که هر بار که به کلاس وارد می‌شدم بقیه صحبت‌شان را قطع می‌کردند. چرا؟ به خاطر نوع پوشش‌م؟

از همه‌ن امید باشی و نسبت به خدا امیدوارترین



کارهایی غیر از کار خانه تشویق کنم. از خواندن کتاب و دیدن فیلم ترفتن به کلاس زبان و باشگاه. مهم نیست چه کاری باشد، مهم اختصاص دادن ساعتی در روز به خودش و استراحت کردن است. در مادرهای خانه‌دار نسل جدید، این موضوع کمی بیشتر و بهتر پذیرفته شده است؛ و چه زمانی بهتر از صبح‌های نیمه‌دوم سال؟ اگر شناس با شما یار باشد و همه بچه‌هایتان به سن مدرسه رفتن رسیده باشند، صبح‌های دلچسب پاییز و زمستان بهترین زمان برای استراحت، تجدید انرژی و تشرکاز خودتان است. تشکر و قدردانی برای همه تلاش‌هایی که می‌کنید تا خانه به محلی آرام و دلچسب برای بقیه اعضای خانواده تبدیل شود. در این شماره، به بهانه بازگشایی مدارس، می‌خواهم چند فیلم در ژانرهای مختلف به مادرها معرفی کنم. صبح‌ها بچه‌هایتان را به مدرسه برسانید، یک ظرف میوه و تنقلات آماده کنید و خودتان را به یک سینمای خانگی و خصوصی دعوت کنید و از ساعت‌های تنهایی لذت ببرید. شما لایق این آرامش و استراحت هستید.

**دست نیافتنی‌ها (Intouchables-۲۰۱۱- امتیاز IMBD: ۸/۵)**

دست نیافتنی‌ها، یکی از بهترین فیلم‌هایی است که تا به امروز دیده‌ام. غالباً فیلم‌هایی که در مورد افراد دارای معلولیت ساخته می‌شوند، در تلاش هستند تا شک مخاطب را در بیاورند. در ذهن بیشتر ما، معلولیت مساوی است با ترجمه و دلسوزی. نقطه قوت این فیلم همین است. خبری از ترجمه و ناراحتی نیست.

نوشین تقیانی  
نویسنده

خانه‌مادر یکی محلات خیلی قدیمی شهر است. بچه‌ها که بودم، این محله و این کوچه برایم حکم بهشت را داشت. کوچه بن‌بست بود و کمی پیچ در پیچ و این مسأله باعث می‌شد ماشین و موتور و آدم‌های غریبه وارد آن نمی‌شدند. انگار که با همه بچه‌های همسایه یک حیاط مشترک داشتیم که می‌توانستیم صبح تا شب بدون نگرانی در آن بازی کنیم. با گذر سال‌ها کم‌کم خانه‌های ویلایی و بزرگ محله جای خود را به آپارتمان‌های چند طبقه دادند و مدرسه‌ای که در انتهای کوچه بود نیز بازسازی شد. کوچه بن‌بست و دنج ما تبدیل شد به یک کوچه عربض و شلوغ که از دو طرف به خیابان راه داشت. سروصدای ماشین‌ها و موتورها به یک طرف، حالا یک مسأله دیگر هم داشتیم؛ مدرسه بازسازی شده تبدیل شد به یک دبستان دو شیفت پسرانه، که سکوت و آرامش را برای همیشه در محله‌ماز بین برد. حالا دیگر ۹ ماه از سال، روز ما با صدای ناظم مدرسه که سعی می‌کند بیشتر از ۱۰۰ پسر بچه ۷ تا ۱۳ سال را به صف کند، شروع می‌شود و با صدای داد و فریاد بچه‌ها و ناظمی که مدام در حال صدازدن اسامی بچه‌ها و تذکر دادن است، ادامه پیدا می‌کند. هر روز صبح، خیال عظیم پدر و مادرها این بمب‌های انرژی را تحویل می‌دهند و با خوشحالی به



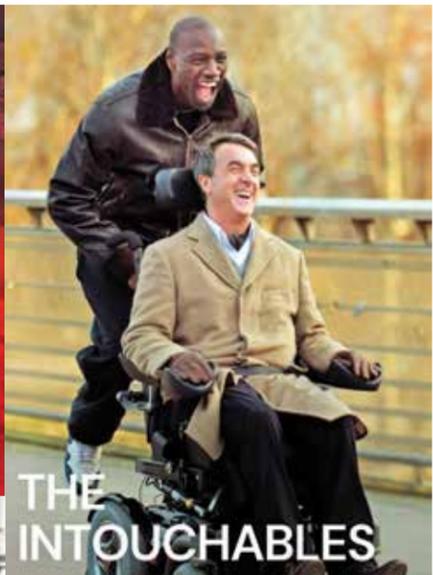
**همه چیز، همه جا، به یکباره (Everything, Everywhere, At Once-۲۰۲۲- امتیاز IMBD: ۷/۸)**

با دیدن فیلم برنده جایزه بهترین فیلم در مراسم اسکار ۲۰۲۳، شما وارد یک دنیای جادویی می‌شوید. اولین، زن چینی که سال‌ها پیش همراه همسرش و میموند به آمریکا مهاجرت کرده و یک خشکشویی را اداره می‌کند، با پدیده عجیبی مواجه می‌شود: دنیاها می‌موزای. در این فیلم کمدی-درام بی‌نظیر، کارگردان به خوبی به مسائل مهمی مانند شکاف بین نسلی، افسردگی، بیش‌فعالی و هویت آسیایی-آمریکایی پرداخته و در دل سکانس‌های اکشن و کمدی، پیام‌هایش را به مخاطب منتقل می‌کند. در حالی که رابطه اولین و میموند در جهان‌های موازی در حال تغییر است، این دختر آنها جوی است که ثابت می‌کند کلید اصلی است. جوی نشان دهنده شکاف نسلی روبرو رشد است. جوی، سنگینی روابط شکست‌خورده مادر و پدر بزرگش و ناامیدی از رؤیای دست نیافتنی آمریکایی را به دوش می‌کشد. او برای مادرش به همان اندازه که امریکادر بدو ورود غریبه بود، عجیب و غریب است. بی‌هدفی او ناامیدی بزرگ اولین است زیرا اولین فداکاری‌های زیادی انجام داده است تا جوی گزینه‌های بیشتری نسبت به او در زندگی داشته باشد. این فشار و انتظارات اولین از دخترش، منجر به شکاف بزرگی بین آنها شده است. پیشنهاد می‌کنم حتماً این فیلم را ببینید و از دیدن یک مادر کونگ‌فوکار با پیرهن گل‌گلی لذت ببرید.

فیلم مرد ثروتمندی است که در اثر سقوط هنگام پرواز با چتر، از گردن به پایین فلج شده است و به دنبال یک پرستار برای او هستند. سمت دیگر داستان دریس است؛ مرد سیاه‌پوستی که بی‌کار است، سابقه زندان دارد، و علاقه‌ای هم به استخدام شدن ندارد. دریس فقط می‌خواهد نامه درخواست شغلش رد شود تا بتواند حقوق بی‌کاری بگیرد. ولی دریس یک فرق بزرگ با سایر کسانی که برای مصاحبه آمده‌اند، دارد؛ معلولیت فیزیکی برایش مهم نیست! و این شروع داستانی جذاب و تأثیرگذار است که قطعاً از دیدن آن لذت خواهید برد.

**کدا (CODA-۲۰۲۱- امتیاز IMBD: ۸)**

تا همین پنج-شش سال پیش، واژه کدا به گوشم نخورده بود. تا اینکه با کسی آشنا شدم که خودش کدا بود، یعنی فرزند شنوای خانواده ناشنوا. اوایل که با همسایه دوست شده بودم، سوالات زیادی برایم پیش می‌آمد که تا آن روز به آنها فکر نکرده بودم. مثلاً اینکه افراد ناشنوا چگونه متوجه می‌شوند کسی زنگ در را می‌زند؟ صبح‌ها بدون آلارم و زنگ ساعت چطور بیدار می‌شوند؟ اگر مشکلی برایشان پیش بیاید، چطور سایر افراد خانواده را خبر می‌کنند؟ و از همه مهم‌تر، در جامعه‌ای که تقریباً هیچ امکاناتی برای افراد ناشنوا در نظر گرفته نشده، چطور کارهای اداری خود را انجام می‌دهند؟ و این مسأله یکی از بزرگ‌ترین چالش‌ها و دغدغه‌های فرزندان شنوای خانواده‌های ناشنوا است؛ فرزندان



سمت خانه‌ای می‌روند که حداقل ۴ ساعت در سکوت و آرامش خواهد بود. البته که برای پدر و مادرهای شاغل این موضوع خیلی مهم نیست. این ساعت از روز، خانه محل فرمانروایی مادرهای خانه‌دار است.

مادر من خانه‌دار است. از صبح که بیدار می‌شود تا آخر شب، در حال انجام دادن کارهای مختلف خانه است. در طول این سال‌ها، خیلی کم دیده‌ام در طول روز استراحت کند و ساعتی رابه خودش اختصاص دهد. وقتی که سبک‌تر بود، چندان متوجه این موضوع نبودم. بزرگ‌تر که شدم و پای دردل‌هایش نشستیم، فهمیدم که چقدر از شاغل نبودن ناراحت است. نه اینکه به کار کردن در بیرون از خانه علاقه‌مند باشد، بلکه احساس بی‌فایده بودن می‌کند. گمانم خیلی از خانم‌های خانه‌دار با این مشکل روبرو باشند. در روزگار و جامعه‌ای که مصرف‌گرایی به یکی از اصول زندگی تبدیل شده است، ناخودآگاه ارزش کارها با میزان پول دریاقتی در قبال آن سنجیده می‌شود. وقتی حرفی از قرارداد، ساعت کار مشخص و حقوق آخر ماه نباشد، ذهن انسان امروزی کاری را که انجام می‌دهد و در قبالش پولی دریافت نمی‌کند، بی‌اهمیت می‌شمارد. در حالی که همه ما می‌دانیم کارهای خانه چقدر وقت‌گیر و زیاد هستند، باز هم تصورمان این است که زنان خانه‌دار مدام در حال استراحت هستند.

در سال‌های اخیر، خیلی سعی کرده‌ام که مادرم رابه انجام



خلق خرده فرهنگی به نام «اربعین»

# قدم قدم تا قلب فرهنگ ایرانی



درباره ابعاد مختلف سبک زندگی و اینکه هر کدام چطور می توانند در زندگی ما دیده شوند و ما را نشان دهند، با هم حرف زدیم اما وقت هایی هم هست که این ابعاد یکدیگر را نیز تقویت یا تضعیف کنند و از هم اثر بگیرند. مثلاً اگر دین شما اسلام باشد و شما آدم دینداری باشید، «ازدواج» (که انتخاب آن یکی از ابعاد سبک زندگی است) برای شما یک امر مهم خواهد بود. یا اگر هویت ملی برای شما اهمیت داشته باشد، تلاش می کنید که ادبیات و گفتار آن به زبان فارسی نزدیک باشد، یا از محصولات تولیدات داخلی بیشتر استفاده کنید. بنابراین بُعدی از سبک زندگی ابعاد دیگر سبک زندگی شما را تعریف کرده یا تغییر می دهد. در این اتفاق، یعنی ترکیب ابعاد با هم، ممکن است پدیده های جدیدی مانند «خرده فرهنگ» به وجود بیاید که به طور همزمان و منسجم یک تصویر هویتی از شما ارائه دهد. یعنی با قرار گرفتن در آن خرده فرهنگ، ابعاد مختلفی از سبک زندگی شما تعریف شده و در نسبت با یکدیگر قرار می گیرند و شما را نشان می دهند.

## زندگی در خرده فرهنگی به نام «اربعین»

پیش از اینکه درباره اربعین بخواهم حرف بزنم، می خواهم خیلی کوتاه درباره خرده فرهنگ بگویم. این مفهوم متعلق به علم «انسان شناسی» است و ارزش ها و هنجارهای متفاوت با ارزش ها و هنجارهای گروه اکثریت در یک جامعه است که یک گروه از یک جامعه آن را دارند. شاید بعد از این تعریف از «خرده فرهنگ» برایتان این سؤال پیش بیاید که چرا و چطور می توان اربعین را یک خرده فرهنگ نامید؟! آن هم وقتی تمام مردم جهان با ارزش ها و هنجارهای مختلف از کشورهای مختلف در آن حضور دارند. پاسخ به این سؤال با کمک «سبک زندگی» ممکن می شود. هر کدام از ما با ویژگی های مختلف فرهنگی، جنسیتی، تحصیلی و غیره، در یک باز زمانی از یک سال، انتخاب می کنیم که به سفر اربعین برویم؛ سفری که مختصات ویژه و خاص خود را دارد و عملاً بخشی از عمر و زندگی ما در آن سفر خواهد بود.

## چطور اربعین یک خرده فرهنگ شد؟

اینکه چرا سبک زندگی را عامل خرده فرهنگ شدن اربعین می دانم، دقیقاً به همین علت برمی گردد که به واسطه یکی از ابعاد سبک زندگی در پدیده پیاده روی و سفر اربعین، دیگر ابعاد سبک زندگی تغییر کرده و در مسیر همان بعد اصلی قرار می گیرند که اتفاقاً در تجانس با فرهنگ است؛ دین و دینداری. دینداری، علاقه و دلبستگی به اهل بیت (ع) و در مرکز آنها حضرت ابا عبدالله الحسین (ع)، انتخاب افراد مسلمان را در ابعاد مختلف سبک زندگی تغییر داد. در یک باز زمانی خاص تمام برنامه های زندگی مانند کار، تحصیل، خانواده، همسر، فرزندان و غیره معطوف به سفر اربعین می شود. خوراک، پوشش، مصرف، استفاده از رسانه ها، بهداشت و نظافت شخصی، هویت ملی و دینی، خواب و بیداری، فراغت و تفریح همگی در این سفر تعریف و مختصات متفاوتی به خود می گیرند که در عین حال برای تمام افرادی که انتخاب کرده اند راهی این سفر بشوند، پذیرفته شده است. در این خرده فرهنگ که افراد را با فرهنگ، زبان، نژاد و جنسیت مختلف از تمام جهان دور خود جمع می کند، فقط یک محور وجود دارد و آن محبت به اهل بیت (ع)، راه حق و ابا عبدالله الحسین علیه السلام است. محبت، خلوص و امنیت، سه عنصر اصلی این خرده فرهنگ هستند. این سه عنصر باعث می شوند که آدم ها به دور از تمام لحظات زندگی، رفتار، اخلاق و عادات مختلفی که در زندگی روزمره دارند، راهی این سفر شوند.

## سبک زندگی، رسانه و خرده فرهنگ جهانی «اربعین»

در تبدیل سفر اربعین به یک خرده فرهنگ که فارغ از سفر بودن، برای بسیاری مانند تکلیف است و برای بسیاری دیگر، یک سفر زیارتی، رسانه اثرگذاری مهمی داشته است. رسانه های ارتباط جمعی توده مانند رادیو و تلویزیون با برنامه های خود در طول سال و همچنین در ماه محرم و همچنین رسانه ها و شبکه های اجتماعی با تبلیغات مختلف فردی در حوزه انتقال تجارب برای این سفر، همگی به خلق این خرده فرهنگ کمک کردند. نمایش تصویر زائرانی که از کشورهای مختلف راهی این سفر شدند، مستند های مختلفی که مشخصاً درباره این سفر ساخته شده اند، مصرف خوراک و پوششی که در آن تایلین شاپ ها برای سفر اربعین تبلیغ می شوند،

همگی به واسطه این خرده فرهنگ شکل گرفته و آن را نیز تقویت می کنند. هشتگ های مختلفی چون «حب الحسین یجمعنا»، «شب جمعه است هوایت نکنم می میرم» و محتواهای تولید شده شخصی و عمومی کاربران درباره سفر اربعین از دیگر نمود های رسانه ای هستند که روی انتخاب افراد برای تصمیم گرفتن و رفتن به این سفر، تأثیر داشته اند.

## وقتی ایستگاه های صلواتی موبک شدند، زندگی هم اربعین شد

مفهوم «موبک» وقتی عمومیت پیدا کرد و جایگزین «ایستگاه صلواتی» شد، اگر چه از طرفی یک رویکرد مثبت برای این سفر خلق کرد، به این معنا که امکانات و فضایی امن و راحت و رایگان در طول مسیر برای زائران فراهم است، آنقدر که اسما ل یکی از کاربران نوشتار نوشته بود: من این سال ها با یک بچه، بادو بچه، با دو بچه و یک در راهی، راهی سفر اربعین شده ام و اسما ل هم با سه بچه می خواهم به سفر اربعین بروم اما یک رویکرد منفی نیز ایجاد کرد که در سال های اخیر، بسیاری از زائران فراموش کردند که این موبک همان «ایستگاه صلواتی» است. بدون توقع، بدون اتلاف وقت و بدون ایجاد زحمت بیشتر برای موبک داران، در مسیر سفرشان از موبک ها استفاده کنند. هر چند همین موبک داری از طرف دیگر یک میل و شاید حسرت بزرگ مثبت در زائران هر ساله هم ایجاد کرد که ای کاش ما هم موبک داشتیم و در راه ابا عبدالله (ع) به زائران کمک می کردیم. تمام این ارزش ها، نگرش ها و نتایج مثبت و منفی حاصل از مفهوم «موبک» به دلیل باز زمانی قابل توجه (موبک ها اغلب دوماه تمام در حال خدمت رسانی به زائران هستند)، باعث می شود به این نتیجه رسید که اربعین دیگر فقط یک سفر و موبک و فقط یک ایستگاه نیست، بلکه خرده فرهنگی است که زندگی در آن جریان دارد؛ چیزی که یکی از مداخله ها درباره آن چنین مدح کرده است: «مسیر خوب زندگی، مسیر اربعینه».

## اربعین و خلق تصویر واقعی از دین

یکی از اتفاقاتی که خرده فرهنگ شدن اربعین بر شکل گیری و گسترش آن اثر داشت، رسیدن به یک باور هویتی جمعی درباره گردهمایی های دینی مانند «میهمانی ۱۰ کیلومتری غدیر» بود. شکل گیری این تصور ذهنی که برای اعیاد و رویدادهای مختلف دینی می توان یک برنامه دسته جمعی گسترده و با کمک خود مردم ایجاد کرد، چیزی بود که پیش از این خیلی ممکن دیده نمی شد اما گسترده شدن سفر اربعین و تبدیل شدن آن به یک خرده فرهنگ، در بعد سبک زندگی ابعاد مفاهیم فراغتی جدید را اضافه کرد. شادمانی های جمعی، عزاداری های جمعی، مراسم مختلف جمعی برای نکوداشت یا پاسداشت یک واقعه، همه بر مبنای باور جمعی اربعین شکل گرفت که اتفاقاً به مذاق نسل جدید خوش آمد. کودکان و نوجوانان در کنار خانواده و دوستان در این جشن ها شرکت کرده و فارغ از تجربه یک امر فراغتی جمعی، در لایه های زیرین شناختی تصورات واقعی مطلوبی از دین، زندگی و حضور جمعی در ذهن آنها شکل گرفت. همچنین در ایجاد اعتماد به نفس آنان درباره هویت ملی و دینی شان مؤثر شد؛ به طوری که در بسیاری از مراسم مذهبی جشن آنها را در حال خدمت رسانی، شعر خوانی و دیگر فعالیت ها می بینیم.

## زندگی

هر آنچه که در رابطه با سبک زندگی می خواهید بدانید

## گردشگری در فصل مدرسه

# بگرد و ببخرد

عطیه عیار  
نویسنده

با شروع مدارس فصل سفر هم تمام می شود. اما گردشگری و گردشگری در وقت تمام نمی شود. گردشگری فقط این نیست که مقصدی را انتخاب کنید، بار و بنه سفر را ببندید، بنشینید توی ماشین یا قطار یا هواپیما و به خانه ای اجاره شده یا هتل بروید و بعد چند روز برگردید. این فقط یکی از انواع و اشکال گردشگری است. در واقع هر بار که شما از خانه بیرون می روید می توانید آن را تبدیل به گردش کنید. تنها ملزومات این گردش هم کمی وقت آزاد، مقداری حوصله، دو چشم بینا، دو گوش شنوا و یک بینی آماده است. این گردشگری بهترین راه وقت گذرانی با فرزندان در همه فصول سال است.

## کجا برویم؟

هر جایی در محله و شهرتان می تواند در این طرح گردشگری تفریحی و آموزشی به کار بیاید. توشه راه سبکی متناسب با سن و سال فرزندان بردارید، مثلاً یک بطری آب و یک خوراکی کوچک. حواستان به وضعیت آب و هوا هم باشد تا بتوانید تجهیزات احتمالی مناسب را همراه داشته باشید. حالا دست بچه یا بچه ها را بگیرید و دل به دریا کوچ و خیابان بزنید!

می توانید از قبل برنامه ریزی کنید که کجا بروید یا بداهه مقصدی را انتخاب کنید. بوستان های مختلف، پارک بازی، یک زمین خاکی، خانه های قدیمی، مغازه های محل، پاساژ ها یا هر جای دیگری بالقوه قابلیت این را دارد که یک سفر هیجان انگیز و اکتشافی را با بچه ها تجربه کنید. مثلاً می خواهید به پارک محل بروید. بسته به شرایط پارک می شود خاک بازی، آب بازی یا گل بازی کرد. برای این کارها احتیاج به تجهیزات خاصی هم نیست. فاشق های یکبار مصرف، بیلچه های پلاستیکی یا فلزی، لگن و سبدهای پلاستیکی کوچک، کاسه های فلزی یا پلاستیکی یا ملامین می تواند ساعت ها مشغولتان کند. در بیشتر موارد ذهن باز و خلاق بچه ها، خود وظیفه راهنما را به عهده می گیرد و شما کافی است همراه و مراقب آنها باشید.

می توانید لانه مورچه پیدا کنید یا درباره سن درخت ها حدس بزنید؛ حتی در صورت برنامه ریزی، می توانید از روی یک نقشه ساختگی دنبال گنج هم بگردید. آتش درست کردن، ساختن ذره بین برای دیدن حشره های ریز، جمع کردن برگ های رنگی و کار دستی درست کردن با آنها هم از دیگر هدف های است که می توان به این بهانه از خانه بیرون رفت. اگر در محله تان خانه ها یا ساختمان های قدیمی هست، می توانید نقبی به تاریخ بزنید و درباره زمان ساخت آن خانه با هم صحبت کنید. به مصالح مورد استفاده آن بنا توجه کنید. آجر، سنگ، چوب، شکل سقف، نحوه عایق بندی، شکل پنجره ها هر کدام دلیلی برای تعریف و گفت و گو و حتی خیال پردازی است. به علاوه، خانه های قدیمی نشانه های هویتی و فرهنگی ما هستند و پلی برای اتصال بچه ها با این گذشته.

می توانید یک روز را به گردشگری مشاغل اختصاص دهید. مغازه ای را انتخاب کنید و به سبک کار، نوع خدمات یا کالایی که می فروشد توجه کنید. اگر شغلی قدیمی باشد و از همین رهگذر به گذشته هم بروید که چه بهتر! مثلاً در محله تان یک مغازه نجاری است. در صورت رضایت آقا یا خانم نجار، بچه ها شاید بتوانند با چوب کمی کار کنند و چیزی هم بسازند.

فراموش نکنید که هدف اول ما از این گردشگری چه در صورت سفر به شهری دیگر و چه محله گردی، لذت بردن و تمدد فکر و اعصاب است. قرار است خوش بگذرانیم. حرص الکی نخوریم. ما صبوری، همراهی و همدلی با بچه ها را تمرین می کنیم. البته که وقتی بچه ها خاک بازی یا آب بازی می کنند، باید فقط لبخند زد و آن دندان ساییدن های مادرانه یا پدرانه را پنهان کرد!

بچه ها هم همزمان با تفریح، ناخواسته کلی نکته و اطلاعات جدید یاد می گیرند. با طبیعت دوست می شوند و علوم تجربی را واقعاً تجربه می کنند. به ارزش تجربیات گذشتگان خود پی می برند و از تأثیر تاریخ و جغرافیا بر شئون زندگی خبردار می شوند. این مصداق واقعی «گردش در زمین و دیدن عاقبت گذشتگان» و «طلب کردن علم حتی در چین» است. و حاصل این گشت و گذارها چه چیزی است جز دست یابی کودکان به مهارت خردورزی؟

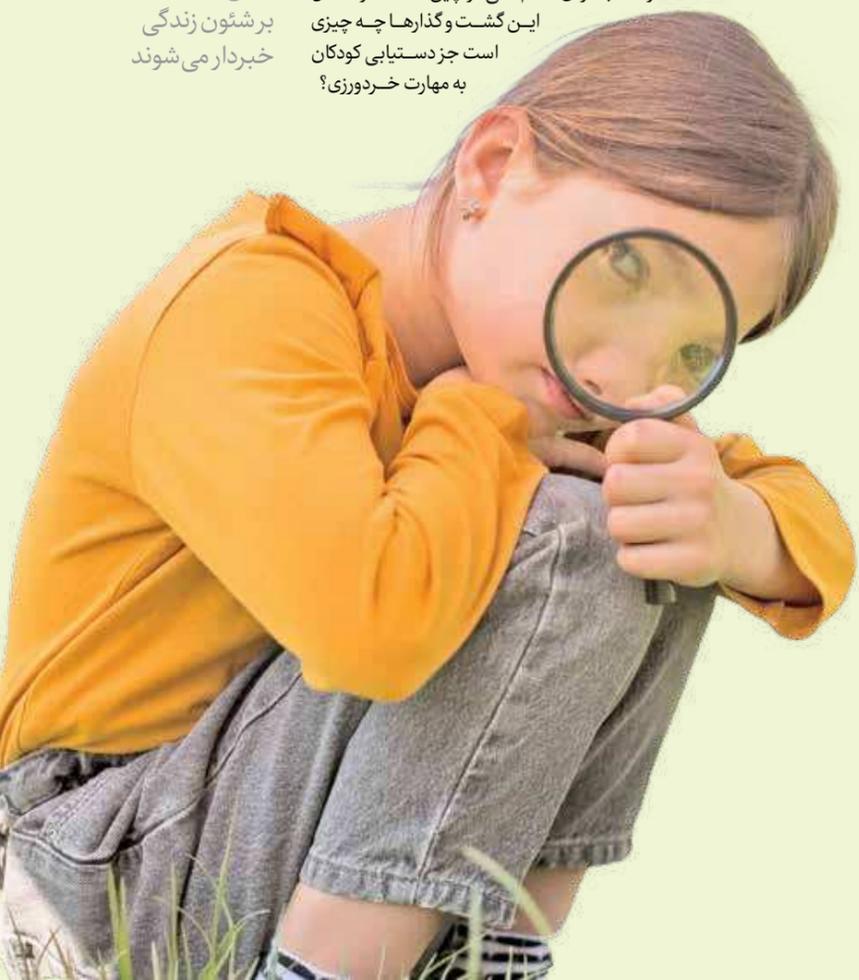


رسانه های ارتباط جمعی توده مانند رادیو و تلویزیون با برنامه های خود در طول سال و همچنین در ماه محرم و همچنین رسانه های شبکه های اجتماعی با تبلیغات مختلف فردی در حوزه انتقال تجارب برای این سفر اربعین، همگی در خلق این خرده فرهنگ کمک کردند



بچه ها هم همزمان با تفریح، ناخواسته کلی نکته و اطلاعات جدید یاد می گیرند. با طبیعت دوست می شوند و علوم تجربی را واقعاً تجربه می کنند.

به ارزش تجربیات گذشتگان خود پی می برند و از تأثیر تاریخ و جغرافیا بر شئون زندگی خبردار می شوند





## سه نکته اساسی در ارتباط والدین و مدرسه

# والدین، کارفرمای مدرسه نیستند

الناز موسوی یکتا  
نویسنده

همین چند روز پیش بود که در یکی از پیام‌رسان‌های وطنی وقتی می‌خواستیم نام کسی را بیابیم چشمم به عکس نمایه (بخوانید پروفایل) یکی از دوستان قدیمی ام افتاد. با تعجب دیدم که در میان تعداد زیادی دختر بچه کوچک ایستاده و بنری هم از خداحافظی پایان سال تحصیلی پشت سرشان نصب شده. مابین اطلاعات ذهنم هر چقدر دنبال سابقه علمی و تحصیلی او گشتم ردی از معلمی نیافتم. دوستانم دختری پر جنب و جوش، خانه‌دار، مادری موفق و عاشق کاشت گیاه و آشپزی بود. خانه‌اش گلخانه‌ای را می‌مانست که توسط یک باغبان چیره‌دست اداره می‌شود. همان موقع برخط بود (شما بخوانید آنلاین) پیام سلام و احوالپرسی دادم و زود جواب داد. بعد از تعارفات معمول گفتم فلانی چه عکس نمایه (بخوانید پروفایل) جالبی داری. در کمال تعجب گفت: «شاگردای پارسالم هستن. دلم براشون تنگ شده بود، نزدیک سال تحصیلی دوباره خواستم یادشون کنم» پرسیدم: «معلم شدی؟» گفت: «بله آن قدر که رفتم مدرسه دخترم و اومدم. به جای معلم‌های غایب مراقب بچه‌ها بودم و در فعالیت‌ها مشارکت کردم، اول رئیس انجمن اولیا و مربیان شدم و بعد به پیشنهاد مدیر در چند کلاس آموزش معلمی شرکت کردم و الان هم کلاس مستقل دارم.»

از قدیم هم می‌دانستیم که مدارس از والدینی که مشارکت خوبی در فعالیت‌ها دارند برای مباحث فوق برنامه کمک می‌گیرند، اما نمی‌دانستیم تا سرحد معلم شدن پیش می‌روند. آیا حد تعاملی برای ارتباط والدین با مدارس وجود ندارد؟ یک والد تا چه حد اجازه دخالت در امور مدرسه را دارد؟ دانستن پاسخ این دو سؤال مهم می‌تواند مرز میان تعامل اولیا و مدرسه را طی سال تحصیلی مشخص کند، تا جایی که با چند پرسش و پاسخ دیگر، حد درخواست مجتمع‌های آموزشی از مادر و پدرها برای مشارکت در امور مراکز و بالعکس به صورت ملموسی قابل تشخیص خواهد بود. خانه و مدرسه در انجام وظایف تربیتی مکمل یکدیگرند. خانه،

مدرسه اول فرزند و مدرسه، خانه دوم اوست و اگر این دو نهاد روش‌ها و برنامه‌های هماهنگ نداشته باشند، در روند رشد کودک اختلال و تا برهم‌زدن آرامش دوران جوانی هم پیش خواهند رفت. بین روش‌ها و منش‌های خانه و مدرسه باید همسویی و تشابه وجود داشته باشد و یکی از این دو کانون، کار دیگری را خنثی نکند، بلکه به عنوان دو جریان همدل و مکمل عمل کنند. مدرسه باید پیشاهنگ ارتباط با خانه باشد و با روش‌های گوناگون اسباب مشارکت فکری اولیا را در امر تعلیم و تربیت فرزندانشان فراهم کند. والدین وظیفه دارند به طور مرتب با مدرسه ارتباط داشته و با کسب اطلاعات کافی از وضع درس و اخلاقی دانش‌آموزان تصمیم معقولی برای مشارکت در تربیت اتخاذ کنند. در این بین به سه نکته اساسی در ارتباط با مدرسه باید دقت کرد:

۱- حفظ آرامش را به عنوان یک اصل به خاطر داشته باشید. گاهی ممکن است پدر و مادر با مشاهده ضعف درسی در دانش‌آموز یا ناآرامی‌هایی که خصوصاً در دوره ابتدایی بیشتر اتفاق می‌افتد، احساساتی شوند و به صورت خشن و برافروخته با اولیای مدرسه برخورد کنند. قطعاً چنین حالتی محل برقراری ارتباط مؤثر با مسئولان مدرسه خواهد بود. آنچه انسان از آرامش به دست می‌آورد، از خشونت عاید او نمی‌شود.

۲- با مدرسه ارتباط مستمر داشته باشید اما نه هر روز.

معنای استمرار این نیست که هر روز سری به مدرسه بزنید، بلکه لازم است به طور مرتب در منزل به وضع درسی و رفتاری فرزند خود رسیدگی کنید و طبق اطلاعات به دست آمده، با مدرسه ارتباط برقرار نمایید. حد و تعداد دفعات حضور در مدرسه را نحوه و میزان رسیدگی به وضع دانش‌آموزان معلوم می‌کند. گاهی معلم جلساتی را در زمان‌های مختلف تشکیل می‌دهد و از والدین دعوت به عمل می‌آورد. حضور

مرتب در این جلسات ضروری است و به هماهنگی اولیا و مربیان کمک می‌کند. در دنیای الکترونیک امروز معمولاً گروه‌های ارتباط والدین با معلم در پیام‌رسان‌ها تشکیل می‌شود که ضروری است اولیا هر روز آن جمع مجازی را بررسی کرده و طبق خواسته‌های معلم اهداف درسی را در خانه با دانش‌آموز دنبال کنند.

۳- در مدرسه ولی باشید، کارفرما نه. والدین باید در مدرسه به عنوان ولی حضور پیدا کنند نه به عنوان فردی که در یک جای خاص مسئولیت دارد. اگر پدر یا مادر دانش‌آموز در وزارتخانه یا سازمانی، مسئولیت اجرایی سطح بالایی دارند و در آنجا به عنوان رئیس ایفای نقش می‌کنند و به تناسب مسئولیت، گاهی امر و نهی هم می‌کنند، نباید با همان شاکله و با همان انتظارات و تصورات وارد مدرسه شوند.

والدین وظیفه دارند به طور مرتب با مدرسه ارتباط داشته و با کسب اطلاعات کافی از وضع درس و اخلاقی دانش‌آموزان تصمیم معقولی برای مشارکت در تربیت اتخاذ کنند.

والدین وظیفه دارند به طور مرتب با مدرسه ارتباط داشته و با کسب اطلاعات کافی از وضع درس و اخلاقی دانش‌آموزان تصمیم معقولی برای مشارکت در تربیت اتخاذ کنند.





## آموزش کیک یزدی برای تغذیه مدرسه

## مامان من برای زنگ تفریح کیک می خوام!



فائزه صدیقی

نویسنده



با نزدیک شدن به آغاز سال تحصیلی و حضور چندین ساعته بچه ها در مدرسه، یکی از اصلی ترین دغدغه های والدین یعنی خوردن در مدرسه و انتخاب خوراکی هایی که برای بچه ها مفید و جذاب باشند باز هم مطرح می شود. بچه ها هر روز حداقل پنج ساعت را در مدرسه می گذرانند. آنها درس می خوانند، تحرک دارند و از لحاظ جسمی و ذهنی احتیاج به تغذیه کامل دارند. در طول تقریباً نه ماه مدرسه تغذیه کودک باید از همیشه مفیدتر باشد چرا که در این دوره کودک چه از لحاظ جسمی و چه از لحاظ فکری فعالیت بیشتری را نسبت به دیگر اوقات خود دارد و از اصلی ترین منابع تأمین انرژی برای کودک تغذیه در طول روز است. در کنار انواع خوراکی های سالم مانند میوه های مختلف و ساندویچ های خانگی متنوع، کیک ها هم از آن دسته خوراکی های جذابی هستند که تقریباً همیشه از طرف بچه ها برای زنگ های تفریح درخواست می شوند. اگر نمی خواهید بچه ها درگیر خوردن کیک های کارخانه ای بشوند که به هیچ وجه منبع تغذیه سالمی برای آنها به حساب نمی آیند، پس از کیک های خانگی دستپخت خودتان غافل نشوید. شما می توانید به راحتی کیک های ساده و سالمی را تهیه کنید و در کنار میوه ها و ساندویچ هایی که در کیف بچه ها قرار می دهید برایشان آن کیک ها را هم بگذارید و آنها را از رفتن به سمت بوفه مدرسه و خوردن کیک های ناسالم کارخانه ای بی نیاز کنید.

نکته: کیک یزدی شکر زیاد و مایه چسبناکی دارد، در صورت اضافه کردن روغن مایع قبل از آرد، روغن با مواد مخلوط نشده و ته نشین می شود، اما اگر با آرد همزمان اضافه شود به خوبی مخلوط می شوند.

باقی مواد خشک را اضافه کرده و با کمترین دور همزن یا ویسک فقط فقط در حد یکدست شدن هم بزنید.

**نکته:** برای تهیه کیک یزدی های قلّه ای و زیبا، کپسول های کاغذی را باید تا جایی از مایه کیک پر کنید که فقط سه میل جای خالی در بالا داشته باشد.

**نکته:** در کاسه ای روغن مایع ریخته، چاقویی را در روغن زده، با چاقوی چرب خطی وسط مایه کیک یزدی بکشید تا ترک معروف ایجاد شود. هر بار چاقو را با دستمال کاغذی تمیز کنید، مجدد در روغن مایع بزنید و وسط کیک یزدی بعدی بکشید.

روی مایه هر کیک یزدی کمی کنجد بپاشید. با این مواد بازده کیک یزدی خواهید داشت.

سینی کاپ کیک را در فر داغ گذاشته و به مدت یک ربع با دمای دویست درجه بپزید. بعد از یک ربع دما را به ۱۸۰ درجه کاهش دهید و پنج دقیقه دیگر هم کیک یزدی ها را بپزید. بعد از اتمام پخت، سینی را روی توری خنک کننده گذاشته و بعد از ده دقیقه کیک یزدی ها را از سینی خارج کرده، به تنهایی روی توری بچینید تا هم دمای محیط شوند.

## شرایط نگهداری

در صورت گرم و شرجی نبودن منزل، کیک یزدی نیازی به نگهداری در یخچال ندارد و می توانید آنها را در دمای محیط در ظرف دربسته نگهداری کنید. کیک یزدی پنج روز در دمای محیط و یک هفته در یخچال ماندگاری دارد؛ در صورتی که کیک ها را در یخچال نگهداری می کنید، نیم ساعت قبل از سرو آنها را بیرون بیاورید تا به دمای محیط برسند.

از اینکه این آموزش را تا انتها با من همراه بودید از شما سپاسگزارم. امیدوارم لحظات شیرین زندگیتان هر روز بیشتر از روز قبل باشد.

می تواند با توجه به فضا و اندازه فر برقی شما پنج درجه کمتر یا بیشتر باشد. اما در دستوره های آشپزی و شیرینی پزی عموماً به این مورد اشاره ای نمی شود و تنها یک دما که برای فر گازی است بیان می شود و اگر شما نکته تفاوت دمایی را ندانید در نهایت کیک و شیرینی سوخته و سفت تحویل می گیرید!

پس با این توضیحات اگر فر شما گازی است آن را روی دمای ۲۰۰ درجه بگذارید ولی اگر فر برقی دارید با دمای ۱۸۰ درجه سانتیگراد آن را روشن کنید تا گرم شود.

نکته: کیک یزدی باید حتماً در دمای بالا پخته شود وگرنه قلّه ای نمی شود و شکاف نمی خورد، پس به هیچ وجه حتی در فر برقی دما را کم نکنید.

آرد، بیکینگ پودر و نشاسته ذرت را در کاسه ای ریخته و با ویسک یا همزن دستی با هم مخلوط کرده و بعد چند دور با هم الک کنید. الک کردن به بهتر شدن بافت نهایی کیک کمک می کند و باعث می شود کیک بافت سبک تری داشته باشد. این مخلوط را کنار می گذاریم تا بعداً به مایه کیک اضافه کنیم.

تخم مرغ ها و شکر را در کاسه تمیزی بریزید، ابتدا مواد را یک دقیقه با دور متوسط همزن برقی هم بزنید تا یکدست شوند. حالا مواد را دو تا سه دقیقه با بیشترین سرعت همزن برقی مخلوط کنید تا مواد روشن و حجیم شوند. حتماً بین هم زدن، همزن برقی را خاموش کنید و مواد را با لیسک از کف و دیواره های کاسه به وسط جمع کنید (دورگیری) تا اگر تخم مرغ ها به دور ظرف پاشیده شده با این دورگیری آنها را به مواد کیک اضافه کنیم تا هم بخورند و در نهایت کیک بوی زهم ندهد، بعد مجدد هم زدن را ادامه بدهید.

ماست، هل و گلاب را اضافه کرده و فقط در حد مخلوط شدن با دور متوسط همزن برقی هم بزنید.

حالا نیمی از مواد خشک را اضافه کرده و با ویسک یا همزن دستی تا جایی هم بزنید که رگه های آرد دیده نشود. در صورت داشتن همزن برقی مارک خوب می توانید از کمترین سرعت همزن هم استفاده کنید. در ادامه روغن مایع را اضافه کرده و با ویسک یا کمترین دور همزن برقی مخلوط کنید.

اگر پیمانان های استاندارد شیرینی پزی را دارید از همان استفاده کنید، اما اگر به آنها دسترسی ندارید یک لیوان دسته دار فرانسوی را معادل یک پیمانان در نظر بگیرید.

## طرز تهیه کیک یزدی و نکات آن

اگر ماست پرچرب کارخانه ای دارید که تازه باز شده است، غلظت مناسب را برای استفاده دارد. اما اگر مدتی از خرید ماست گذشته یا خیلی آبدار و غیرمنسجم است، یک و نیم تا دو برابر میزان گفته شده در دستور را اندازه گیری کنید، بعد روی کاسه ای الک گذاشته، روی الک دستمال کاغذی حوله ای آشپزخانه بیندازید، ماست را روی دستمال ریخته و اجازه دهید ماست فقط و فقط ده دقیقه چکه کند، بعد ماست را اندازه گیری کنید. علت ریختن مقدار بیشتر از میزان خواسته شده در دستور در الک این است که بعد از گرفته شدن آب اضافی به میزان لازم ماست داشته باشید.

کنجد سفید خام را در تابه ای ریخته، به مدت سه تا پنج دقیقه روی شعله متوسط حرارت بدهید و حین کار مدام هم بزنید تا یک درجه تیره شود و عطر کنجد ها خارج شود. کنجد بوداده را برای انتهای کار آماده بگذارید.

برای تهیه کیک یزدی، می توانید داخل سینی کاپ کیک را کپسول کاغذی (لایتر) بیندازید و مایه کیک را داخل آنها بریزید، یا از لوازم قنادی قالب کیک یزدی استیل نکی به همراه کپسول هم ساینش تهیه کنید یا قالب های مقوایی آماده کاپ کیک یا مافین را تهیه کنید. در صورت استفاده از قالب نکی، قالب ها را روی سینی شیرینی پزی بچینید و با سینی در فر بگذارید.

فر را روی ۲۰۰ درجه سانتیگراد روشن کنید تا گرم شود. بگذارید حالا که به این قسمت از کار رسیدیم نکته مهمی را برایتان بگویم که اوایل کار بارها باعث ناامیدی من از کیک و شیرینی پزی می شد! دما پخت در فرهای گازی و برقی در پخت کیک و شیرینی یکی نیست و به طور معمول دمایی که در فرهای برقی مثل ماکروفر یا سایر نمونه ها باید برای پخت انتخاب کنیم حدوداً بیست درجه کمتر از دما فرهای گازی است. این عدد

دستورات شروع مدرسه (Back To School Recipes) دستوراتی هستند که ساده، سریع و متناسب با ذائقه کودکان طراحی می شوند، برای پخت نیازی به مهارت و ابزار خاص ندارند و برای صبحانه، تغذیه زنگ تفریح یا عصرانه بچه ها قابل سرو هستند. دستورهایی مثل کیک یزدی، کیک صبحانه، کاپ کیک وانیلی، مافین سیب و پرتقال، گرانولابار و کوکی شکلات چیپسی از گزینه های محبوب دستورات شروع سال تحصیلی هستند که می توانید برای فرزندان عزیزتان آماده کنید.

امروز تصمیم دارم در همین راستا آموزش کیک یزدی را در کنار هم دیگر مشاهده کنیم. دستوری بسیار ساده، خوشمزه و سریع که مواد اولیه در دسترس هم دارد. برای کیک یزدی دستوره های بسیار متفاوتی وجود دارد که وجود گلاب، جوش شیرین و نمک میوه در مواد اولیه این تنوع را ایجاد می کنند، اما دستوری که امروز برای تغذیه بچه ها در اختیارتان قرار می دهم بدون استفاده از جوش شیرین و نمک میوه، کیک گنبدی، ترک دار و خوش طعم به ما می دهد و با خیال راحت از جهت سالم بودن می توانید آن را برای تغذیه مدرسه بچه ها آماده کنید.

پس امروز با من همراه باشید تا در کنار هم طرز تهیه این کیک یزدی خوشمزه را آموزش ببینیم.

## مواد لازم (هم دما محیط):

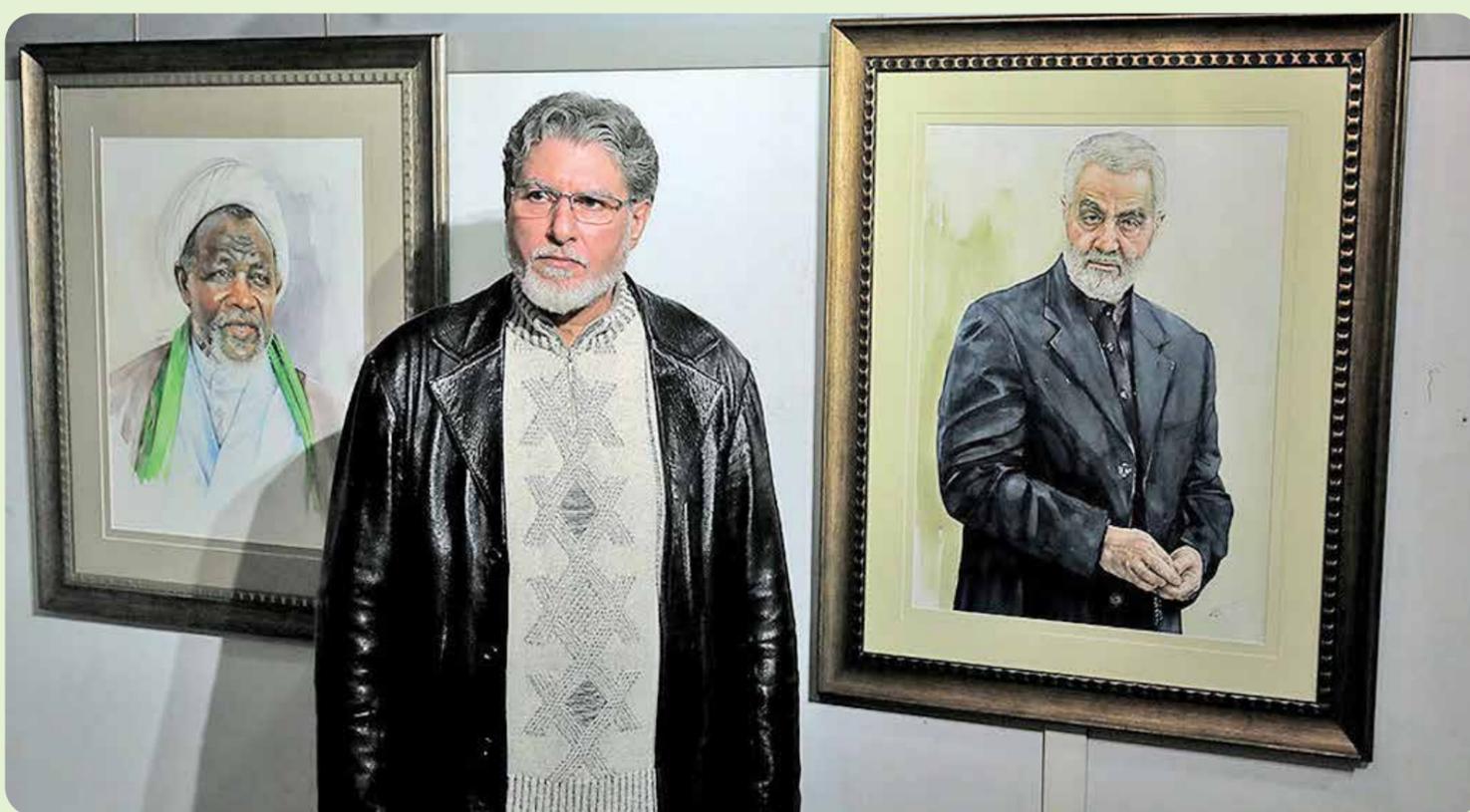
- ▶ تخم مرغ: سه عدد
- ▶ شکر سفید: یک پیمانان\*
- ▶ ماست پرچرب یا یونانی: سه چهارم پیمانان
- ▶ روغن مایع: یک دوم پیمانان
- ▶ هل ساییده: یک قاشق چای خوری
- ▶ گلاب: دو قاشق غذا خوری
- ▶ آرد: یک و سه چهارم پیمانان
- ▶ نشاسته ذرت: سه قاشق غذا خوری
- ▶ بیکینگ پودر: دو قاشق چای خوری
- ▶ کنجد: دو قاشق غذا خوری



# فرهنگ

نگاهی به زندگی هنرمند نقاش محمد اسدی جوزانی

## برای اوایی که با همه احساس اش سیمای شهدا را به تصویر می کشید



زیب زارداشت  
روزنامه نگار

محمد اسدی جوزانی هنرمند طراح و نقاش انقلابی، متولد ۱۳۴۶ شهری و دارای مدرک کارشناسی ارشد نقاشی از دانشگاه تربیت مدرس است. در ۱۷ سالگی مدرسه را رها کرد و به جبهه های حق علیه باطل رفت و در قسمت تبلیغات مشغول شد.

پس از دو سال که در خط مقدم بود، شش ماه از سوی لشکر محمد رسول الله (ص) به پشت جبهه مأمور شد. سال ۶۵ که در سپاه شهری نزد آقای خالقی نژاد استعدادش در نقاشی را کشف کرد و شد نقاش چهره شهدا.

محمد اسدی جوزانی آنقدر دستش در خلق اثر تند بود که روزی ۵ تابلو از شهدا می کشید؛ به همین دلیل تعداد آثاری که خلق کرده قابل شمارش نیست و بنا به گفته خودش بسیاری از خانواده شهدا حداقل یک نقاشی از او در خانه شان دارند.

او مجموعاً چهار سال و نیم در جبهه حضور داشت. پس از پایان جنگ، به استعداد و تجربه اش اکتفا نکرد و ادامه تحصیل داد و از دانشگاه تهران لیسانس نقاشی گرفت و سپس در سال ۷۴ در مقطع کارشناسی ارشد نقاشی از دانشگاه تربیت مدرس فارغ التحصیل شد.

این هنرمند پرکار از آنجایی که در نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مشغول خدمت بود، تا پیش از بازنشستگی امکان برپایی نمایشگاه در داخل کشور را نداشت، هرچند که در اکثر کشورهای همسایه نظیر افغانستان، تاجیکستان، آذربایجان، عراق و حتی بوسنی و هرزگوین به عنوان چهره هنری نمایشگاه آثار خود را برپا کرده بود.

او در کارنامه حرفه ای خود، پرتره های بسیاری را خلق کرده است و اولین تابلوی نقاشی بسیاری از شهدای دفاع مقدس پس از شهادت شان، توسط این هنرمند خلق شده است؛ یکی از مهمترین آنها، تابلوی پرتره شهید آوینی است.

هشت دوره داوری جشنواره هنرهای تجسمی بسج از جمله فعالیت های اسدی جوزانی است. محمد اسدی جوزانی معتقد است بهترین قالبی که می توان این روحیه ایثار و فداکاری را ارائه داد، قالب هنر است و هر هنرمندی با توانایی هایی که دارد می تواند این مهم را انتقال دهد.



جوزانی همیشه معتقد بود در هنر نیز باید آتش به اختیار باشیم و هر جایی که هنرمند احساس کند لازم است به موضوعی ورود پیدا کند باید این کار را انجام بدهد، منتظر حمایت نماند و حتی اگر شده با حداقل امکانات نیز کار را پیش ببرد. به واقع او اینچنین بود و در هر بخشی که نیاز به کار بود، برای انجام آن پیش قدم می شد

شده است اما اگر مداومت داشته باشد، قطعاً تأثیرگذار است و این همه شهیدایی که بدون تعلیمات نظامی، رشادت آفریدند و فتح بزرگ را صورت دادند که ما به عنوان هنرمند اگر بتوانیم این حس را در اثرمان نشان دهیم، کاری ویژه انجام شده است و امیدوارم چنین اتفاقی افتاده باشد.»

جوزانی با اشاره به پرتره شهید محسن وزوایی گفته بود: «تکنیکی که در نقاشی آن را کسب کرده ام، تکنیک آبرنگ است البته با رنگ روغن نیز کار کرده ام اما حسی که آبرنگ می دهد برایم بهتر است و حس و روحیه شهدا را با آبرنگ بهتر می توانم نمایش دهم. اکثر کارهای من، پرتره شهداست و از ابتدایی که در نقاشی فعال هستم به صورت ویژه پرتره شهدا را کشیدم و فکر می کنم هزاران پرتره شهید را خلق کرده ام. شهید وزوایی فرمانده جوان لشکر سیدالشهدا بوده است که در عملیات بیت المقدس (فتح خرمشهر) رشادت های بسیاری آفرید.»

او در هفته دفاع مقدس هر سال فعال تر از سال پیش بود حتی در یکی از سالها همزمان با هفته دفاع مقدس چهره ۱۹ فرمانده را به تصویر کشیده و در نمایشگاه «پیدا و پنهان» به نمایش گذاشت.

### هنرمند باید آتش به اختیار باشد

جوزانی در مجموعه کارهایش از تکنیک آبرنگ استفاده می کرد زیرا معتقد است که موضوع آثارش حسی و روحی است و جرم ندارد. از آنجا که خود شهدا روحیه معنوی دارند، تلاش می کند تا بتواند این حالت معنوی شهدا را روی کاغذ نیز به ثبت برساند. جوزانی همیشه معتقد بود در هنر نیز باید آتش به اختیار باشیم و هر جایی که هنرمند احساس کند لازم است به موضوعی ورود پیدا کند باید این کار را انجام بدهد، منتظر حمایت نماند و حتی اگر شده با حداقل امکانات نیز کار را پیش برد. به واقع او اینچنین بود و در هر بخشی که نیاز به کار بود، او برای انجام آن پیش قدم می شد.

نمایشگاه «پیدا و پنهان» که همزمان با آغاز هفته دفاع مقدس در مجموعه نگاه خانه گالری ابوالفضل عالی در حوزه هنری بود، یکی از اقدامات آتش به اختیار جوزانی به شمار می رفت.

این نمایشگاه شامل آثاری در حوزه هنر جدید از جمله هنر مفهومی شامل چیدمان، ویدیوآرت و اینستالیشن هایی با ارتباط دوسویه بین اثر هنری و مخاطب با موضوع دفاع مقدس است.

### ۱۰ پرتره از شهید سلیمانی

خلق هر پرتره با تکنیک آبرنگ تقریباً در مجموع یک شبانه روز زمان می برد. ممکن است یک روز دو ساعت وقت بگذاریم، روز دیگر پنج ساعت. اما او حدود ۱۰ پرتره حاج قاسم سلیمانی را کشید و هر بار که نقاشی ایشان را می کشید، صحبت هایش درباره شهادت را در ذهن مرور می کرد؛ آرزو می کرد که به آرزویش برسد؛ چون ۴۰ سال جهاد کرده بود و حقش این نبود که در بستر بیماری از دنیا برود. او بیش از ۵۰ سال در حوزه نقاشی فعالیت کرد و به همین واسطه آثار بسیاری را خلق کرد که در نهایت شامگاه ۱۳ شهریور بر اثر سکته قلبی درگذشت.

توصیه او به هنرجویان رشته نقاشی این بود که طراحی زیاد انجام دهند و خودشان را بی وقفه به تمرین هر روزه موظف کنند و اینطور نباشد که هفته ای یکی دو روز تنها کار کنند. وقتی طراحی قوی باشد، ضربه قلم قوی می شود و احتمال کپی کاری پایین می آید؛ یعنی وقتی قلم دست می گیرد، دستش قوت دارد و انگار دارد طراحی می کند. جوزانی از شاگردان جمال الدین خرمی نژاد بود، به همین دلیل آثار این استاد را بسیار می پسندید و استاد خرمی نژاد هم به نوعی استاد راهنمای او بود.

برای هر هنرمند، همه آثار مورد پسندش است اما برای جوزانی نقاشی حاج قاسم یکی از بهترین آثار او به شمار می رفت. همان نقاشی که حاج قاسم کت سرمه ای به تن دارد. جوزانی این نقاشی را پیش از آنکه حاج قاسم شهید شود، کشیده بود. البته جوزانی برای ششمین جشنواره هنر مقاومت هم پرتره شهید مغنیه را ترسیم کرده بود که به دبیرخانه ارسال شد.

جوزانی هنرمند در نمایشگاه نقاشی «شهر آسمانی» پرتره شهید محسن وزوایی را خلق کرد و به نمایش گذاشت.

او درباره خلق آثار جدید مرتبط با آزادسازی خرمشهر و دفاع مقدس و تأثیر آنها بر مخاطبان نسل جدید معتقد بود: «واقعیت این است که حس ایثار و فداکاری که این شهدا در فتح خرمشهر به وجود آوردند، باید این حماسه و فداکاری به نسل های بعدی انتقال یابد و ما هرچه این حس مقاومت و فداکاری را در دل جامعه انعکاس دهیم، نتیجه بهتری خواهیم گرفت.»

### خلق هزاران پرتره از شهدا

این هنرمند باور داشت: «در این مورد، خیلی کم و مقطعی کار

همچنین این نمایشگاه شامل ۱۹ پرتره از فرماندهان شهید دفاع مقدس است که توسط محمد اسدی جوزانی با تکنیک آبرنگ خلق شده بود.

حتی همزمان با چهلمین سالگرد آزادسازی خرمشهر، محمد اسدی جوزانی به خلق پرتره ای از شهید وزوایی پرداخت. خالق پرتره شهید وزوایی معتقد بود که در هنرهای تجسمی از نشانه های ایثار و شهادت غفلت شده است.

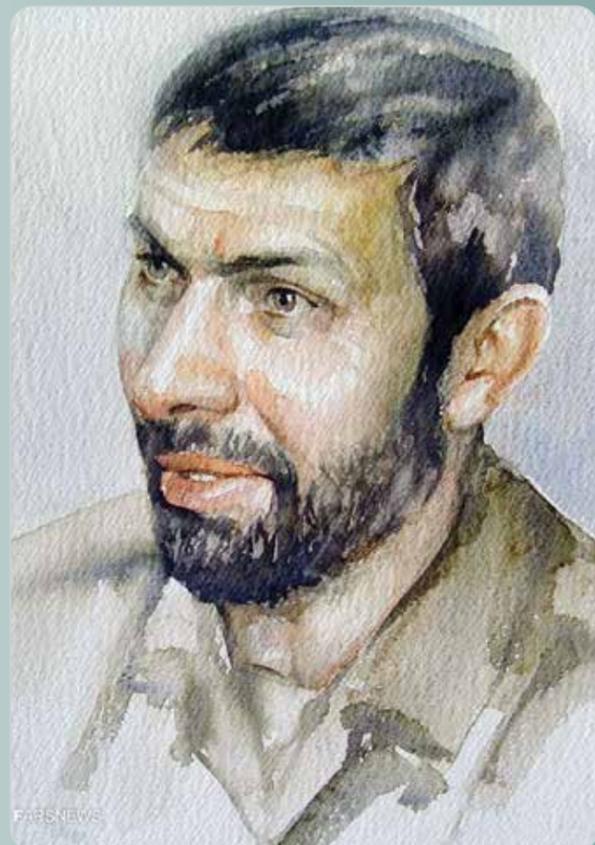
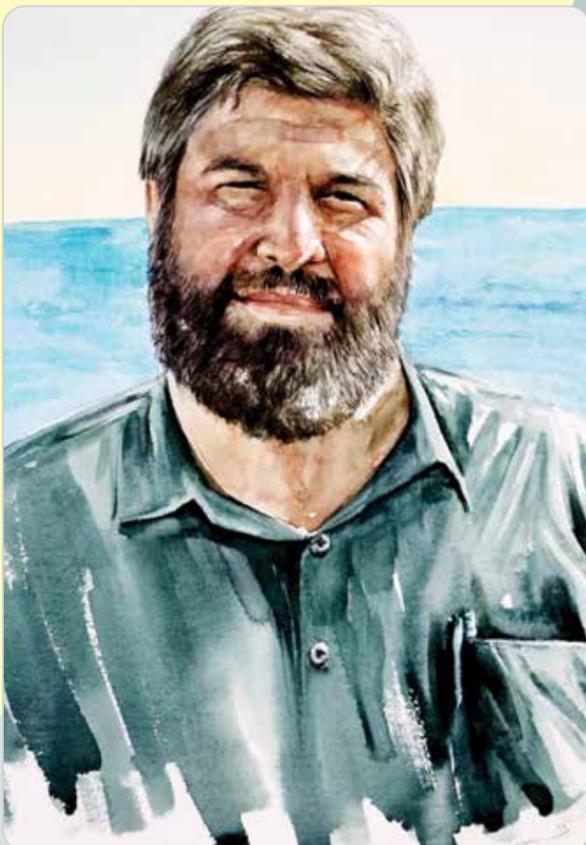
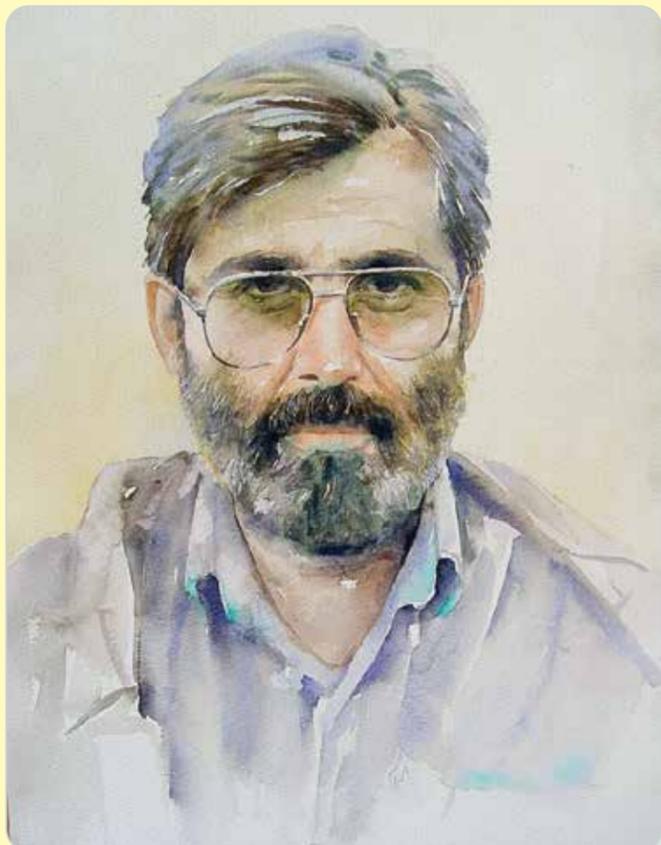
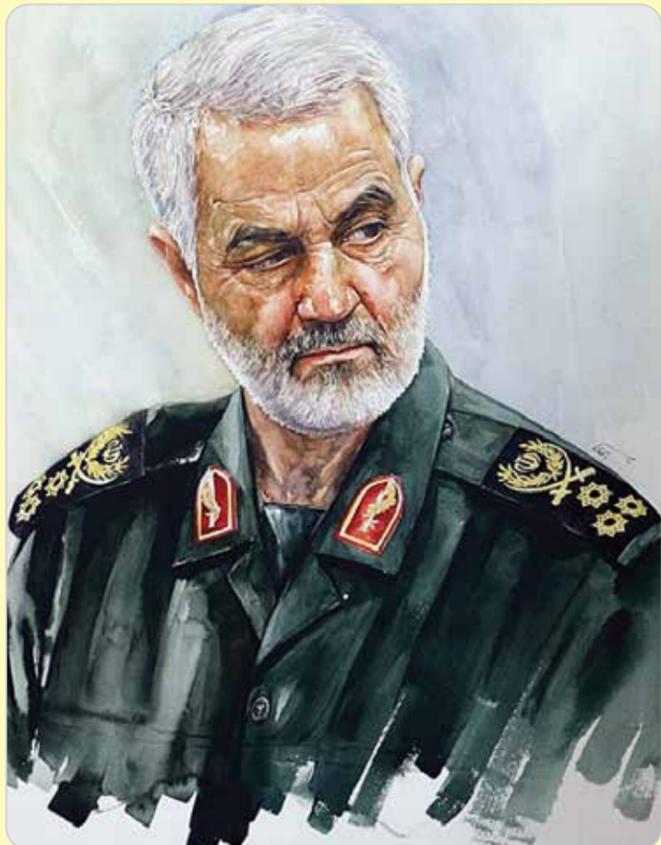
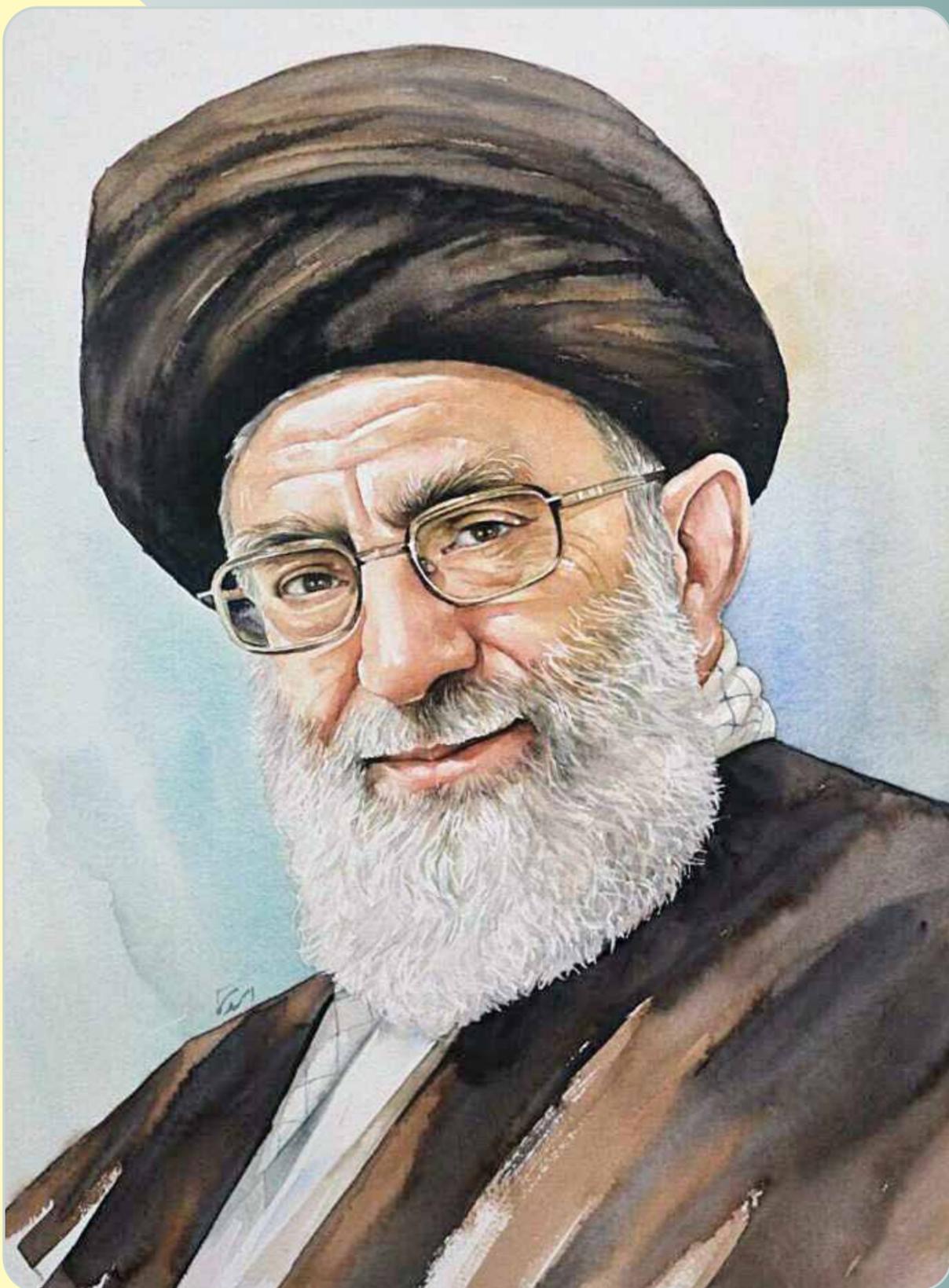
این نشانه ها بسیار ارزشمند هستند و ریشه در هویت ایرانی و اسلامی ما دارند بنابراین اگر هنرمندان بیشتر به آنها بپردازند، اقشار مختلف جامعه با دیدن آثار آنها بیش از پیش به هویتشان پی می برند و در شرایطی چون شرایط فعلی جامعه ما به فکر احتکار کالاها و بهره برداری بیش از پیش مالی نمی افتند.

### مقابله با هنرمندانی که به آتش اغتشاشات دمیدند

همچنین در دوازدهمین جشنواره تجسمی فجر که مربوط به سال ۹۸ و یکسری از اغتشاشات آن ایام بود، برخی از هنرمندان از حضور در جشنواره انصراف داده بودند که در آن ایام جوزانی با اشاره به رفتار غلط انصراف دهندگان از دوازدهمین جشنواره تجسمی فجر، گفت: کسانی که دست به چنین اقداماتی می زنند، در حال روگردن دستشان و افشای چهره و هویت واقعی خودشانند و چه بسا پیش از این نیز اعتقادی به نظام اسلامی و آرمان های فجر انقلاب اسلامی نداشته اند؛ به باور من بروز چنین رفتاری ناشی از فرصت طلبی و کاسبکاری است.

او باور داشت بزنگاه کنونی فرصت خوبی را در اختیار انصراف دهندگان قرار داد تا چهره واقعی خود را به نمایش بگذارند؛ چهره ای که شاید در گذشته از افشای آن رودر بایستی داشته یا مجالی برای بروز آن نیافته بودند؛ بنابراین آنچه اکنون در رفتار امروز این افراد رخ داده، اتفاقی خلق الساعه نیست؛ بلکه ناشی از اعتقادات قلبی و قلبی این افراد است که در موقعیت مناسب کنونی امکان بروز و ظهور پیدا کرده است.

ارادت بیش از ۵۰ ساله جوزانی به شهدا در آثارش، سبب شد تا مراسم تشییع همزمان با اربعین حسینی یعنی چهارشنبه ۱۶ شهریور باشد. او همزمان با اربعین حسینی (ع) به خاک سپرده شد. روحش شاد و یادش گرامی.





## از ممنوعیت تا صدرنشینی

# سینمای عربستان یک شبه هالیوود را پشت سر گذاشت؟

هانیه شجاعی زند  
نویسنده



بودند سرزمین‌هایی که در آنها می توانستیم فیلم‌های پرفروش عربی را پیدا کنیم فیلم‌هایی که در صدر جدول فروش بودند و روشنفکران را به بحث و مجادله دربار آنها وادار می کردند. اما در طول دهه گذشته این میراث تحت تأثیر درگیری‌ها، فروپاشی‌های مالی و شکست‌های دولتی آسیب دیده است. سال‌ها جنگ طولانی به استودیوهای تلویزیونی سوریه و ناشران بغداد آسیب رساند. فروپاشی اقتصادی سینماهای هنری لبنان را برای روشن نگاه داشتن این چراغ با مشکل مواجه کرده است. صنعت فیلم پرافتخار مصر از لحاظ هنری سال‌هاست که چیز جدیدی در چنته ندارد. در این شرایط عربستان تصمیم می‌گیرد تا ساکنان فرهنگی منطقه را به دست بگیرد و برای به دست آوردن آن هزینه می‌کند.

در حالی رسانه‌ها این روزها، صنعت فیلمسازی عربستان را بزرگ‌ترین بازار سینمایی خاورمیانه عنوان می‌کنند که از حیث فروش، امروزه در رتبه بالای جهانی ایستاده و فیلم‌های هالیوودی جایگاه خود را در گیشه سینمای عربستان از دست داده است که سینمای این کشور از سال ۲۰۱۸ به ممنوعیت ۳۵ ساله فعالیت سینمایی خود پایان داد. ممنوعیتی که تحت فشار روحانیون محافظه کار ایجاد شده بود و امروز بعد از مدت‌ها ممنوعیت، تولیدات منطقه‌ای و عرب‌زبان گیشه را به دست گرفته است. این موفقیت در مسیری شکل گرفته است که در طول قرن گذشته، نام عربستان سعودی با نفت، صحرا و اسلام به تصویر کشیده می‌شد و چراغ دان فرهنگی اعراب کشورهایی همچون قاهره، بیروت، دمشق و بغداد



رشد صنعت سینمای عربستان تا آنجا پیش رفته است که فیلم سینمایی «ستار» را «عبدالله الاراک» کارگردان کویتی و «ابراهیم الحجاج» بازیگر استندآپ کمدین محبوب سعودی نقش اصلی آن را ایفا کرده است. این فیلم که با استقبال گسترده مخاطبان روبه‌رو شده بود از نظر تعداد فروش بلیت بیش از ۴۰ درصد از دنباله جدید فیلم «آواتار» ساخته «جیمز کامرون» که در اوایل سال ۲۰۲۰ در هفتگی دوام اکران تنها ۱۱ درصد از فروش آن کاسته شده است

# السینما السعودیة

## مسیر ساخت صنعت جدید در عربستان

این کشور برای ساختن صنعت جدید، از ثروت نفتی کشورشان استفاده می‌کنند تا سرمایه تولیدات داخلی را تأمین و از فیلمسازان سعودی حمایت کنند. آنها نخبگان خود را برای تحصیل در خارج از کشور و ایجاد مدارس آموزشی داخلی و استودیوهای صوتی و تصویری حمایت می‌کنند. دولت همچنین در کنار تأمین مالی سینما از طرح‌های مشابهی در بخش‌های دیگر هنری نیز حمایت می‌کند. از جمله حمایت‌های مالی سعودی‌ها در بخش سینمایی ساخت استودیوهای فیلمسازی در شهر جدید نئوم است. شهری هوشمند نوآوری صنعتی در تولید، حمل و نقل، رسانه و سلامت معرفی می‌شود. در حال حاضر حدود ۲۰۰۰ نفر در آنجا زندگی می‌کنند که انتظار می‌رود تا سال ۲۰۲۰ دو میلیون نفر در این شهر که قرار است «منطقه آزاد فرهنگی» باشد ساکن شوند.

رشد صنعت سینمای عربستان تا آنجا پیش رفته است که فیلم سینمایی «ستار» را «عبدالله الاراک» کارگردان کویتی و «ابراهیم الحجاج» بازیگر و استندآپ کمدین محبوب سعودی نقش اصلی آن را ایفا کرده است. این فیلم که با استقبال گسترده مخاطبان روبه‌رو شده بود از نظر تعداد فروش بلیت بیش از ۴۰ درصد از دنباله جدید فیلم «آواتار»

عربستان و شکسته شدن بازار فیلم‌های امریکایی را باید در کنار وضعیت فرهنگی-اجتماعی جدید این کشور نگریست. عربستان سعودی بخصوص در شهرهای بزرگ مذکور، صاحب جمعیتی جوان و آشنا به سینمای جهان است که اساساً نیروی محرکه تغییرات فرهنگی-سیاسی جدید عربستان هستند. با این همه خلصت محلی بودن و در مرزهای داخلی با توجه به فرهنگ، زبان و ظرفیت‌های داخلی فیلم ساختن، هنوز برای مردم عربستان مانند دیگر کشورهای خاورمیانه جذاب است.

## پشت پرده هزینه‌های کلان سعودی‌ها در زمینه سینما

امضای قراردادهایی بین سعودی‌ها و شرکت‌های سینمایی جهانی برای نمایش آثار سینمایی غربی و گشایش حدود ۳۰ خانه سینما در عربستان، واکنش‌های متفاوتی را در بین موافقان و مخالفان این اقدام در پی داشته است. بر اساس گزارشی از یک شبکه عرب‌زبان، تدارک شهرک‌های خاص سینمایی با امکانات و تجهیزات کامل و به‌روز شده در عرصه صنعت سینمایی اگرچه به‌ظاهر اثرگذاری در بازدید مخاطبان از فیلم‌های روی پرده ندارد اما نکته اصلی اینجا است که ورود گروه‌های فیلم‌برداری و تولیدکننده فیلم به عربستان عاملی برای این کشور فراهم کرده که به جای خروج دلار از کشور زمینه ورود دلار به فرهنگ و هنر عربستان را فراهم کرده است و شاهد مثال این روند هم حرکت معکوس باکس آفیس عربستان نسبت به سایر نقاط جهان است، چون درست زمانی که باکس آفیس‌های سایر نقاط جهان حال و روز خوبی ندارند می‌بینیم باکس آفیس خاورمیانه و شمال آفریقا با سرعت بسیار بالایی در حال طی کردن روند صعودی است که این اتفاق زیر سایه گسترش سالن‌های سینمایی عربستان است.

یکی از کارشناسان سعودی موافق با سرمایه‌گذاری روی فیلم، مصر را نمونه کشوری دانست که با استفاده از سینمای خود و نقش آن توانسته است فرهنگ خود را بین ملت‌ها منتشر کند؛ پس عربستان نیز می‌تواند چنین استفاده‌ای از سینما داشته باشد و از این جهت، وجود سینما، امری ضروری است. اما در بین مخالفان، افرادی هستند که معتقدند سعودی‌ها تولیدات سینمایی ندارند تا در سینماهای خود به نمایش درآورند و این گشایش سینماها تنها به انتشار فرهنگ‌های غربی و غرب‌زده منجر می‌شود تا سود فرهنگی و اقتصادی آن نصیب غرب شود. در همین باره، یکی از مجله‌های سعودی نیز اقدام به انتشار فتوای تحریم سینما کرد که پیش از این‌ها شرکت‌های سینمایی کویت، عربستان را وارد بازار سینمایی خود کرده و سایت هالیوود نیز در پنجشنبه گذشته خبر مشابهی مبنی بر ورود عربستان به بازارهای فروش فیلم‌های هالیوودی منتشر کرده است.

## پول نفت عربستان در خدمت چه کسانی است

عربستان در حالی راه‌اندازی حدود ۳۰۰ سینما تا سال ۲۰۳۰ را در برنامه دارد که با نگاهی به وضعیت آزادی بیان در عربستان سعودی و اجازه اکران فیلم‌های سینمایی

در این کشور، آن را به عنوان یکی از بدترین کشورهای دنیا برای روزنامه‌نگاران مورد توجه قرار داده است؛ بنابراین این کشور در این شرایط سخت سانسور قرار است چه فیلم‌هایی تولید کند هر چند بررسی فیلم‌های تولید شده تا امروز نشان می‌دهد که تمرکز این سینما بر انتقاد از فرهنگ سنتی مردم دست گذاشته است، یعنی سینما بیش از آنکه بخواهد در جهت فرهنگ بومی مردم باشد اهداف دیگری برای آن پیش‌بینی می‌شود. به نوشته وب‌سایت پی‌آر نیوزوایر، «محمد بن سلمان» شخصاً دستور داده بود تا مقامات سعودی از فیلمی با عنوان ballads of the exodus حمایت و تمام تجهیزاتشان را فراهم و نیازهای آنان را برآورده سازند. این فیلم که به روایت بخشی از زندگی حضرت موسی (ع) در بخش سفر خروج می‌پردازد، دارای پس‌زمینه سیاسی است و به نظر می‌رسد باهدف ترویج سازش میان عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی ساخته شده است.

همچنین سرمایه‌گذاری عربستان در برنامه‌های سرگرمی کره‌ای مانند کی‌پاپ، وبتون‌ها نشان می‌دهد، بخش عظیمی از سرمایه‌گذاری‌های این کشور در بخش سینمایی آثار خارجی خلاصه می‌شود. حمایت مالی کلان دلیل خوبی برای حضور جانی‌دپ در منطقه بود که احتمالاً در آینده اسامی چهره‌های دیگری برای کمک به بازاربازی چندین میلیون دلاری به این منطقه شنیده خواهد شد. تنها ۳ روز پیش از سفر دپ در روز ۱۶ ژانویه، اعلام شد بنیاد فیلم دریای سرخ که جشنواره فیلم دریای سرخ

عربستان را اداره می‌کند و توسط شاهزاده بدر تأسیس شده پس از تولید فیلم «ژان دو باری» جدیدترین فیلم دپ، تأمین مالی آن را برعهده گرفته است. با وجود همه تاریخ‌سازی‌های «ژان دو باری» که فیلمی پرخرج درباره معشوقه موردعلاقه شاه لویی پانزدهم است، این فیلم، فیلم عجیبی برای حمایت از سوی عربستان سعودی است. با توجه به برخی ویژگی‌ها، این فیلم احتمالاً از سد سانسور در عربستان عبور نخواهد کرد و اجازه اکران در این کشور را نمی‌یابد. همچنین به نظر نمی‌رسد این انتخاب هدف بنیاد فیلم دریای سرخ به عنوان «حمایت از صنعت فیلم عربستان سعودی در تولید و توزیع فیلم» را تأمین کند. یک مدیر محلی چنین گفته است: انتخاب بسیار عجیبی است... نمی‌دانم چه کسی برای آنها تعیین استراتژی می‌کند. بنیاد فیلم دریای سرخ هم به درخواست‌ها برای اظهار نظر در این باره پاسخ نمی‌دهد.

ممکن است ما هرگز علت دقیق حمایت مالی عربستان سعودی از فیلم «ژان دو باری» را ندانیم. سعودی‌های درگیر در این معامله از آن به عنوان حمایت از فیلمسازی متمایز یاد می‌کنند. از دیگر چهره‌های دعوت شده به منطقه گردشگری عربستان ویل اسمیت بود که ماه مارس با عنوان میهمان ویژه حضور پیدا کرد و احتمالاً در آینده شاهد حضور گسترده‌تری از چهره‌های مشهوری خواهیم بود که باید نام و آوازه سینمای عربستان را تبلیغ کنند.

## حامی هنر یا ژست انسان دوستی و آزادی بیان

مدافع آزادی است. در سال‌های اخیر امارات متحده عربی با برگزاری جشنواره ابوظبی و راه‌اندازی موزه لوور فرانسه نیز تلاش دارد ژست انسان دوستانه به خود بگیرد.

موضوعی که باید به چشم یک نقطه قوت و مزیت نسبی در حوزه فرهنگ نگریسته شود تا صف‌آرایی وسیع‌تری را در برابر فرهنگ یکسان‌ساز و مهاجم غربی در منطقه شکل دهد. دور نیست اگر ادعا کنیم همین رویکرد با وجود ذات توسعه‌طلب چند صنعت سینمای موفق منطقه مانند ترکیه و صنعت رو آنها وجود دارد و اگر درست نگاه کنیم ظرفیتی بزرگ برای هم‌آوایی و بلند کردن صدایی جدید در سینمای جهان خواهد بود. در عین حال، با توجه به گستردگی جغرافیایی زبان عربی، موفقیت سینمای عربستان چه متوجه ظرفیت درونی آن و راهبردهای جاه‌طلبانه جدید این کشور

باشد و چه از مکمل‌هایی نظیر تبلیغات رسانه‌ای کمپانی‌های بزرگ بهره‌بردار، موفقیت زود هنگام آن در بخش وسیعی از حوزه عرب‌زبان از آسیای مرکزی گرفته تا جنوب غرب آسیا و شمال آفریقا دور نخواهد بود. رویکرد رقابتی در کنار همسودیدن کشورهای منطقه در برخی محورهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی می‌تواند برنامه‌های جدیدی را پیش روی برنامه‌ریزان فرهنگی کشور قرار دهد.



## روابط

علت و معلولی و چرایی مشکلات شخصیت های سریال بسیار دم دستی و نخ نما هستند. البته که می دانیم طبق یکی از روایت های رایج در دنیا، داستان جدیدی وجود ندارد و قصه ها تکراری هستند اما بعد از این همه سال تجربه، نعمت الله باید بداند که همان قصه های تکراری را با روایتی نو به مخاطب ارائه کند زیرا در غیر این صورت مخاطب امروزی که بسیار باهوش است و سریال های الف و ویژه خارجی را در همین بستر نمایش خانگی، برای تماشا در دسترس دارد، وقت و هزینه خودش را هدر نداده و بیش از یکی دو قسمت، تماشای این سریال را ادامه نمی دهد.



روابط علت و معلولی و چرایی مشکلات شخصیت های سریال بسیار دم دستی و نخ نما هستند. البته که می دانیم طبق یکی از روایت های رایج در دنیا، داستان جدیدی وجود ندارد و قصه ها تکراری هستند اما بعد از این همه سال تجربه، نعمت الله باید بداند که همان قصه های تکراری را با روایتی نو به مخاطب ارائه کند زیرا در غیر این صورت مخاطب امروزی که بسیار باهوش است و سریال های الف و ویژه خارجی را در همین بستر نمایش خانگی، برای تماشا در دسترس دارد، وقت و هزینه خودش را هدر نداده و بیش از یکی دو قسمت، تماشای این سریال را ادامه نمی دهد.

## «پدر گوار دیولا»

## معجونی ناهمگون از سینمای وسترن، فیلم فارسی و فیلم هندی!

مریم اسدزاده  
نویسنده

پدر گوار دیولا سریالی است که در نمایش خانگی و پلتفرم تماشاخانه پخش می شود. این سریال به نویسندگی و کارگردانی سعید نعمت الله ساخته شده و محصول سال ۱۴۰۲ است. این مجموعه دومین ساخته نعمت الله در شبکه نمایش خانگی است؛ سعید نعمت الله پیش از این سریال خواب زده را هم برای نمایش خانگی ساخته بود که مخاطب را جلب نکرد و دیده نشد. این بار اما او از بازیگران تراز اول و گرافیک قوی چون مهران

همین طور آلبوم های موسیقی سریال با خوانندگانی چون سالار عقیلی، رضا یزدانی، آرش و مسیح عدل پرور که البته آرش در فیلم هم نقش خواننده را بازی می کند و ترانه های خودش را با گیتار می نوازند و خواننده های دوره گرد است. تمام این موارد باعث می شود مخاطب کنجکاو شود و مترصد آغاز پخش این سریال باشد، اما با همان قسمت اول این ذوق کور شد و و پسیمان از وقت تلف کرده برای این سریال می شود. اما کارگردان هم به ترفندی دیگر دارد، گویا خود سازندگان هم به نقایص سریال واقف بودند، لذا یک قسمت به سریال اضافه شده است به نام قسمت صفر. جالب است که نحوه بیان داستان و حتی کارگردانی در قسمت صفر با کل سریال تفاوت دارد و البته قابل قبول تر است. اگر قسمت صفر وجود نداشت، مخاطب سرگردان می ماند و برای سرگردانی اش تا قسمت ششم پاسخی وجود نداشته است.

روابط علت و معلولی و چرایی مشکلات شخصیت های سریال بسیار دم دستی و نخ نما هستند. البته که می دانیم طبق یکی از روایت های رایج در دنیا، داستان جدیدی وجود ندارد و قصه ها تکراری هستند اما بعد از این همه سال تجربه، نعمت الله باید بداند که همان قصه های تکراری را با روایتی نو به مخاطب ارائه کند زیرا در غیر این صورت مخاطب امروزی که بسیار باهوش است و سریال های الف و ویژه خارجی را در همین بستر نمایش خانگی، برای تماشا در دسترس دارد، وقت و هزینه خودش را هدر نداده و بیش از یکی دو قسمت، تماشای این سریال را ادامه نمی دهد.

تیم خوب و بازیگران حرفه ای و آلبوم های موسیقی سریال، و تیرینی را به نمایش می گذارد که مخاطب به دیدن سریال ترغیب شود اما بعد از چند قسمت مخاطب دل زده می شود از این همه سهل اندیشی در قصه پردازی، با فیلمنامه ای که گویی بازگشته ایم به دوران فیلم فارسی، آن هم ابتدای آن، که اهالی سینما در حال آزمون و خطا بودند و از قواعد سینمایی برای پرداخت قصه شان اطلاعی نداشتند. نعمت الله بشدت تحت تأثیر مسعود کیمیایی و سینمای اوست، اما نه کیمیایی دوران قبصر و گوزن ها بلکه کیمیایی معکوس و خون شد و خائن کشی، شاهد مثال ما تنها دیالوگ ها و قصه پردازی بدون پیرنگ مشخص سریال پدر گوار دیولا نیست بلکه خود نعمت الله قصد دارد بدانیم که او شیفته سبک کیمیایی و آثار

پدر گوار دیولا سریالی است که در نمایش خانگی و پلتفرم تماشاخانه پخش می شود. این سریال به نویسندگی و کارگردانی سعید نعمت الله ساخته شده و محصول سال ۱۴۰۲ است. این مجموعه دومین ساخته نعمت الله در شبکه نمایش خانگی است؛ سعید نعمت الله پیش از این سریال خواب زده را هم برای نمایش خانگی ساخته بود که مخاطب را جلب نکرد و دیده نشد. این بار اما او از بازیگران تراز اول و گرافیک قوی چون مهران همین طور آلبوم های موسیقی سریال با خوانندگانی چون سالار عقیلی، رضا یزدانی، آرش و مسیح عدل پرور که البته آرش در فیلم هم نقش خواننده را بازی می کند و ترانه های خودش را با گیتار می نوازند و خواننده های دوره گرد است. تمام این موارد باعث می شود مخاطب کنجکاو شود و مترصد آغاز پخش این سریال باشد، اما با همان قسمت اول این ذوق کور شد و و پسیمان از وقت تلف کرده برای این سریال می شود. اما کارگردان هم به ترفندی دیگر دارد، گویا خود سازندگان هم به نقایص سریال واقف بودند، لذا یک قسمت به سریال اضافه شده است به نام قسمت صفر. جالب است که نحوه بیان داستان و حتی کارگردانی در قسمت صفر با کل سریال تفاوت دارد و البته قابل قبول تر است. اگر قسمت صفر وجود نداشت، مخاطب سرگردان می ماند و برای سرگردانی اش تا قسمت ششم پاسخی وجود نداشته است. روابط علت و معلولی و چرایی مشکلات شخصیت های سریال بسیار دم دستی و نخ نما هستند. البته که می دانیم طبق یکی از روایت های رایج در دنیا، داستان جدیدی وجود ندارد و قصه ها تکراری هستند اما بعد از این همه سال تجربه، نعمت الله باید بداند که همان قصه های تکراری را با روایتی نو به مخاطب ارائه کند زیرا در غیر این صورت مخاطب امروزی که بسیار باهوش است و سریال های الف و ویژه خارجی را در همین بستر نمایش خانگی، برای تماشا در دسترس دارد، وقت و هزینه خودش را هدر نداده و بیش از یکی دو قسمت، تماشای این سریال را ادامه نمی دهد.

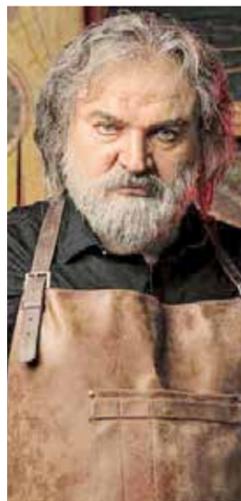
احترام همسرش را دارد و هم عشق زری را و گوار دیولا که فقط به خاطر دادن فرزندی به همسری زری را می خواهد، این بیوک است که مرد تر است. علاوه بر این موضوع از همین روایت ها حتماً خواننده این مطلب به بی مایه بودن سریال پی برده است. البته در این میان آشفته بازاری از قصه های فرعی هم وجود دارد. از روایتی هندی که عشق دو میانسال را که اتفاقاً جرقه عشق شان هم از دیدن فیلم هندی خورده است تا داستان عشق میان کنترلچی سینما پوری (سیامک صفری) و همسرش که با دیالوگی کلیشه ای و یادگار از فیلم فارسی این گونه خود را معرفی می کند که: «امانت دارم، امانت دار زلم و یه سینما که سقش صدقه سری من هنو سر جاشه.» روی این تصاویر ترانه آسمان چشم او از آرتوش پخش می شود و تنها ربطش به این صحنه ها ملودی غمگین اش است و الا محتوای ترانه هیچ ارتباطی با صحنه ندارد، (آسمان چشم او آینه کیست... درد و نفرین، درد و نفرین بر سفر یاد). در دیالوگی دیگری می گوید: «هر که باملوک (همسرش را بازی پریش نظریه) در افتاد، و افتاد، چرا؟ چون این سینما شده به هتل بی ستاره که ملوک به کلیه برسه.» از این دست دیالوگ های ملنطن که هیچ معنایی پشت آن نیست، در این سریال بیش از حد تحمل وجود دارد.

در کل سریال ترانه ها اصلاً با تصویر همخوانی ندارند و فقط آنچه کارگردان دوست داشته پخش می شود؛ مثلاً در قسمت ششم، یکی از ترانه های فیلم سلطان قلب ها در ماشینی که پدر گوار دیولا و صاحب کارش در آن نشسته اند، پخش می شود. موضوع درباره این است که برای تغذیه زن باردار چه چیزی خوب است و ترانه «یه دل میکه برم برم یه دل میکه نرم نرم» پخش می شود! که باز هم مانند مصداق قبل هیچ ربطی به این صحنه ندارد. برگردیم به مصداق قصه های فرعی و کلیشه ای بودن آنها، در صحنه ای رمانتیک که گفتیم عاشقانه ای میان دو میانسال شکل می گیرد، ورئه سینمای قدیمی یعنی یکی از پسران ننه مکروک (افسانه خانم) صاحب متوفی سینما، مکروک (محمد رضا علیمردانی) که گروگان گرفته شده و همسر دوم فضل (هنگامه

وارد ماجرا می شود، بدون آنکه قصه اصلی حرکتی روبه جلو داشته باشد. در کانتینر محل زندگی علیرضا خمسه تلویزیونی روشن را می بینیم با نماهایی از بازی چارلز برانسون و ویس اور تصاویر و صدای او را می شنویم که کاراکتر مقابلش به او خیانت کرده و همزمان تصویر آستین خالی یک بارانی را می بینیم که دستی از درون آن بیرون می آید و دستی دیگر هم با انگشتان بسته و فقط انگشت اشاره به سمت چپ از آستین دوم و دست چپ بارانی بیرون می آید، بعد اسلحه ای که به دست گرفته و همزمان با چارلز برانسون در فیلم به سمت دشمنان شلیک کرده و با سر لوله تفنگ به سبک هنرپیشگان فیلم های وسترن کلاهش را بالا زده و می گوید شناختی نه؟... سبز علیم... با لحنی که ما را یاد بابا پنجعلی می اندازد، نعمت الله اگر در مقابل سلیقه فیلمنامه نویسی اش مقاومت نمی کرد آنقدر درگیر نوستالژی بازی است که بعید نبود اگر نام او را به جای سبزی همان پنجعلی می گذاشت! این صحنه ها پیش از آنکه خنده دار و کارتونی باشد، نشان دهند سلیقه کارگردان و حرف دل اوست که عاشق پسندمیش... اما سر اعی از دختر خودش که به دست آنها دزدیده شده نمی گیرد و این که غذا پتزا خورده می گوید خوب خوبه و نگرانی اش بر طرف می شود و برمی گردد به خانه خودش یعنی سینمای متروکه!

کارگردان زمان بندی سریال را هم رعایت نمی کند. به عنوان نمونه، قسمت پنجم زمان کمتری نسبت به قسمت های قبل دارد و با آنچه گذشت و تیتراژ ابتدا و انتها فقط ۴۴ دقیقه است و البته باز هم شخصیتی جدید و اوست، همکاری می کند

## پدر گوار دیولا داستان فوتبالیستی (حمید فرخ نژاد) است که دارایی اش را برای رفتن به خارج از دست داده، الکی شده و برای خلاصی از ورشکستگی با زنی متمول که طرفدار و عاشق اوست، همکاری می کند



# کتاب



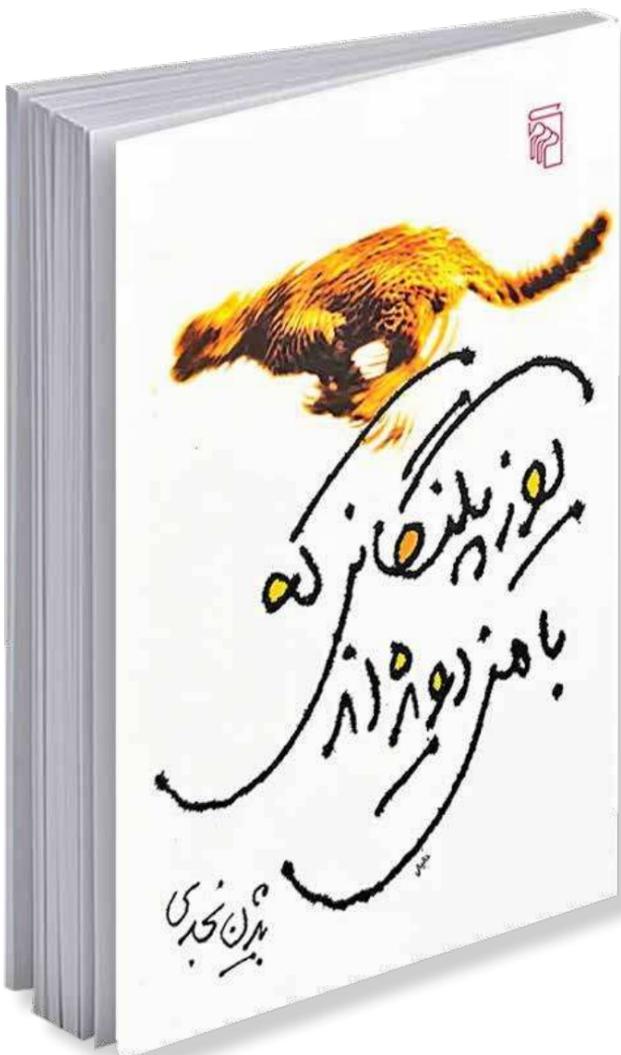
## داستان پدری که سام بود! آغاز داستان زال

ترسیدند که بروند و به سام حرفی بزنند. هفته‌ای گذشت تا اینکه زنی از زنان خدمتکار سرای سام بالاخره پیش او رفت و با زبانی خوش و چرب و نرم به او گفت که خداوند پسری به او داده است، سالم و سلامت و بسیار گوگولی و بانمک که در این میان مویی دارد به سپیدی برف. تو گویی بر سر سام عذابی الهی وارد شده باشد، آنچنان ناراحت شد که نگو و نپرس! بر بخت خود لعنت فرستاد که بعد از این همه بی‌اولاد ماندن حالا فرزندی از نژاد شیطان نصیبش شده است. نام او را زال به معنی پیر گذاشت و دستور داد که او را از جلوی چشمش ببرند! همسرش به دست و پای او افتاد که «عجب آدمی هستی! چه کار به این طفل معصوم داری؟» اما او کوتاه نیامد و در اندیشه زشت و بی‌ادبی‌ای بود که در شماره بعد به شما خواهیم گفت و تا آن شماره حواستان باشد که قبل از بچه دار شدن حتماً خوب در مورد وظایف والدینی خود مطالعه کنید!

نمی‌دانم شما باورتان می‌شود یا نه، من که خودم شخصاً باور نمی‌کنم برای دومین شماره پیاپی - که البته با شماره قبلی سال‌ها فاصله دارد - اینجا باشم! اصلاً چه افتخاری بالاتر از دیدار شما عزیزان و دوستان و یاران و رفقا و هر لقب خوبی که سراغ دارم! به اینجا رسیده بودیم که منوچهر پادشاه ایران شد، پهلوانان به رهبری سام از او خواستند که دیگر جامه رزم از تن به در بیاورد و به جایش لباس عشق و حال (یا همان جامه بزم!) بپوشد و بخورد و بیاشامد و اما اسراف نکند و در کنار همه اینها به حکمرانی و گستراندن عدالت در خاک ایران زمین بپردازد که او شاه‌ی است عادل و دانا و بهتر است که زود و خورد و کتک کاری با دشمنان خارجی و دیو و ددان را به گروه پهلوانان و جنگ سالاران بسپارد. اما در هر خوشی، قطعاً ناامردی‌هایی وجود دارد، دل سام نیز مشغول بود به اینکه سال‌هاست همسر گزیده و فرزندی ندارد. لطف خدا شامل حال او شد و روزی همسرش به او مژده داد که باردار است. طبیعتاً ۹ ماه گذشت و فرزند پسر سام به دنیا آمد: پسری با پوستی سرخ و مویی سراسر سپید. با دیدن این نوزاد همه در شگفت شدند و اصلاً

درباره یکی از مهم‌ترین مجموعه داستان‌های کوتاه ایرانی

## چگونه با ۱۰۰ صفحه، جاودانه شویم!



سربازان جنگی یعنی پوتین و نشان دادن تاریکی درون آن نمایانگر ظلمت و غم عمیقی است که جنگ به انسان‌ها تحمیل می‌کند. اما یک ویژگی بارز نثر نجدی که بیش از هر چیز من را جذب داستان‌های دلنشین او کرده است توصیفات شاعرانه، تشبیهات بی‌نظیر و ادبیات لطیف کار اوست. این توصیفات در داستان‌های عاطفی و عاشقانه او بیشتر دیده می‌شود؛ مثلاً وقتی در «سه‌شنبه خیس» به زیباترین شکل از هجوم باد و باران بر چتر و چادر ملیحه سخن می‌گوید. البته سایر داستان‌ها نیز از این امر مستثنی نیست و او برای توصیف ساده‌ترین اشیا از استعاره‌های نمادین خود کمک می‌گیرد. مثلاً آنجا که در «تاریکی در پوتین» پدر ظاهر کنار رودخانه‌ای که مثل سنگ قبری بدون اسم، ساکت است روی سنگی قوز کرده می‌نشیند؛ پدری که سال‌هایتمادی نشستن کنار مزار پسر شهیدش، پشت او را خم کرده است. در نهایت اینکه این ۱۰ داستان ما را با خود به جهانی نمادین و غیرواقعی که بیژن نجدی به دقت و زیبایی تصویر کرده می‌برد و به ما این امکان را می‌دهد تا در دنیای مدرن او انتخاب کنیم قهرمان کدام داستان باشیم؛ مرتضی باشیم و به دنبال یافتن هویت واقعی خود، جان دهیم؛ یا پدر ظاهر که هویت خود را به پسرش گره زده و یا اینکه نقش ملیحه را بازی کنیم و برای فرار از واقعیت‌ها به سنت امن و آشنای خود چنگ بزنیم.

زهرا احمدی کافشانی  
آموزگار

کتاب «بوزپلنگانی که با من دویده‌اند» اثر بیژن نجدی شامل ۱۰ داستان کوتاه می‌شود که قهرمان هر کدام از آنها به شکلی با موضوع مرگ مرتبط است، هرچند ممکن است خود موضوع مرگ در آن داستان درجه چندم اهمیت را داشته باشد. در واقع وقایع و اتفاقاتی که پیرامون این مسأله رخ می‌دهد پیام اصلی داستان‌هاست. دغدغه‌های اجتماعی، فرهنگی یا زیست‌محیطی نجدی در جامعه سنتی ایران معاصر (پس از جنگ ایران و عراق) که مورد هجوم مدرنیته قرار می‌گیرد در فضای شاعرانه داستان‌هاش به تصویر کشیده می‌شود. شاید بتوان گفت مرگ «بوزپلنگانی که با من دویده‌اند» مرگ سنت در تقابل با مدرنیته است. در تمام داستان‌های نجدی یک فرد، حیوان یا شیء نقشی نمادین پیدا می‌کند و پیام و مفهوم مورد نظر او را به خواننده منتقل می‌کند.

در داستان «استخری پراز کابوس» مرگ قوبه عنوان پرنده‌ای بی‌گناه نماد تمام موجودات بی‌دفاع محیط زیست است که قربانی غفلت و ظلم انسان‌ها می‌شود، یا در داستان «تاریکی در پوتین» انتخاب کفش

این ۱۰ داستان ما را با خود به جهانی نمادین و غیرواقعی که بیژن نجدی به دقت و زیبایی تصویر کرده می‌برد و به ما این امکان را می‌دهد تا در دنیای مدرن او انتخاب کنیم قهرمان کدام داستان باشیم



هفته دفاع مقدس و رمان کاراگاهی

یادداشت‌های یک دبیر  
دل‌تنگ!

محمدعلی یزدانپار

دیپلوما کتاب

mohammadalyazdanyar@gmail.com



**اول.** باور بفرمایید این تعطیلی‌ها دل ما را برای شما یک ذره می‌کند، اصلاً هفته‌ای که در آن کار نکنیم یک جور پادروایی می‌گذرد، انگار یک چیزی در تمام هفته لنگ می‌زند و اصلاً دست و دل ما به هیچ کار دیگری نمی‌رود. خلاصه که دل ما برای شما خیلی تنگ شده بود و الان بسیار خوشحالیم که در خدمت شما هستیم. **دوم.** همان ابتدای امر که با سردبیر گرامی برای بستن صفحات صحبت می‌کردیم قرار گذاشتیم حتی اگر سنگ هم از آسمان بارید صفحه کودک و نوجوان ما به هیچ عنوان از جدول هفتگی حذف نشود. تنها صفحه‌ای هم که چهل شماره پیاپی (آن هم با کاردانی و تدبیر خانم رحیمی‌پور) منتشر شده است همین صفحه کودک و نوجوان است.

یکی، دو شماره پیش مجبور شدیم به علت کمبود مکان یکی از مطالب صفحه کودک و نوجوان را خارج کنیم که در این شماره داخل یکی از همین صفحات پیش روی شما کار شده است، در واقع این هفته ما یک صفحه کودک و نوجوان داریم و یک مطلب نوجوان بیرون از همان صفحه!

**سوم.** هفته دفاع مقدس هم آمده و ما گفتیم به جای یک اثر، این بار یک نویسنده را در این زمینه نشان کنیم و به بررسی دو اثرش بپردازیم، باشد که همه دور هم رستگار شویم. اگر این حرکت خوب بود و جواب داد و شما راضی بودید، به بهانه‌های مختلف همین روند را ادامه می‌دهیم. **چهارم.** اخیراً کتابی از «پاتریشیا‌های اسمیت» به نام «طراحی و نوشتن داستان‌های معمایی» را توروک می‌کردم. کتابی است جمع و جور و بسیار خواندنی برای کسانی که به نوشتن انواع داستان‌های کارآگاهی، جنایی، پلیسی و معمایی علاقه دارند. در این کتاب او مینار را بر یکی از آثار خودش یعنی «سلول شیشه‌ای» قرار می‌دهد و ارجاع‌های زیادی در کتاب به این رمان خودش دارد. هر دو کتاب توسط نشر چترنگ ترجمه و به بازار روانه شده‌اند. به نظر من که مطالعه یک اثر آموزشی بر مبنای یک رمان، وقتی هم کتاب آموزشی و هم رمان جلوی چشمتان باشد، تجربه بسیار جالبی است. حالا اگر جفت این کتاب‌ها را یک نویسنده نوشته باشد آن موقع میزان لذت من از اثر چند برابر خواهد شد. نظر شما چیست؟ بخوانید و به ما هم نظراتن را بگویید. باقی باشد به بقای شما!



هفته دفاع مقدس هم آمده و ما گفتیم به جای یک اثر، این بار یک نویسنده را در این زمینه نشان کنیم و به بررسی دو اثرش بپردازیم، باشد که همه دور هم رستگار شویم

صبا بسیار پرکار بوده و همان طور که در اول اشاره شد به شاهنامه علاقه خاصی داشت پس یکی از آثارش را به شیوه شاهنامه سرود



### آشنایی با یکی دیگر از شاعران دوره قاجار این برنامه: فتحعلی خان صبا!

ریحانه میرحسینی  
کارشناس ارشد ادبیات

تا به این شماره با اکثر شاعران معروف اوایل دوره قاجار آشنا شدید و حالا نوبت به فتحعلی خان صبا کاشانی رسیده که به شاهنامه و فردوسی علاقه خاصی داشت. فتحعلی خان پسر آقامحمد که از یک خانواده قدیمی کاشان است و اکثر افراد خانواده اش کارهای دیوانی داشتند. در همان کاشان در سال ۱۱۷۹ هجری به دنیا آمد و در آن شهر بزرگ شد. کار دیوانی به او هم ارث رسید و صبا ابتدا الطغعلی خان شاهزاده زندامرح کرد و سپس به دربار فتحعلی شاه پیوست و ملک الشعراء او شد. فتحعلی خان بسیار زنگ بود و هنگامی که فتحعلی شاه می خواست به پادشاهی برسد به تهران آمد و برایش قصیده ای خواند که بسیار مورد پسند واقع شد و در نهایت منصب احتساب الملکی را برای خودش کرد. علاوه بر مدح و کارهای دیوانی، شغل های دیگری مانند کلیدداری آستان قم یا حکومت قم و کاشان را داشت و در نهایت در ۶۰ سالگی در تهران با زندگی خدا حافظی کرد. صبا بسیار پرکار بوده و همان طور که در اول اشاره شد به شاهنامه علاقه خاصی داشت پس یکی از آثارش را به شیوه شاهنامه سرود و آن داستانی است حماسی در ستایش وقایع پادشاهی فتحعلی شاه و نامش را شاهنشاه نامه گذاشت. او به قدری تحت تأثیر فردوسی بود که تنها به زبان توجه داشته و بسیاری از وقایع تاریخی را نادیده گرفته است پس آن خیلی قابل اعتماد نیست و بسیاری از لغات کهن، روسی و تعبیرات فردوسی را در آن می بینید. از آثار دیگرش می توان به دیوان اشعارش، خداوندنامه که در بیان معجزات پیامبر (ص) و جنگ های حضرت علی (ع) است، عبرت نامه در مدح فتحعلی شاه، گلشن صبا که به تقلید از خاقانی و بوستان سعدی است، اشاره کرد. آثارش ارزش خواندن دارد و زبان شیرین او باعث می شود با سبک شاعران قاجار بیشتر آشنا شوید. علاوه بر این ها کار مهمی که صبا برای ادبیات کرد آن بود که سعی کرد آیین قصه گوئی و شاعری کهن را زنده کند و در اکثر قالب های شعری مثل غزل، قصیده و... شعر بگوید. فتحعلی خان به غیر از فردوسی از دیگر شاعران کهن هم تقلید کرده مانند انوری و این تقلیدها باعث شده که هیچ لغت و نکته جدیدی در آثارش نبینیم ولی با این حال آثار او بسیار خواندنی است. نمونه ای از شعراورامی خوانید:

جهان از سخن آفرید  
به گفتمی شد این آفرینش پدید  
ز هر آفرینش سخن برتر است  
سخن ز آفرینش بهین گوهر است  
نمرد و نمیرد کسی کش سخن  
بود مایه جان و نیروی تن  
نه در خاک ماند سخن های پاک  
تن پاک گوینده گوشه خاک



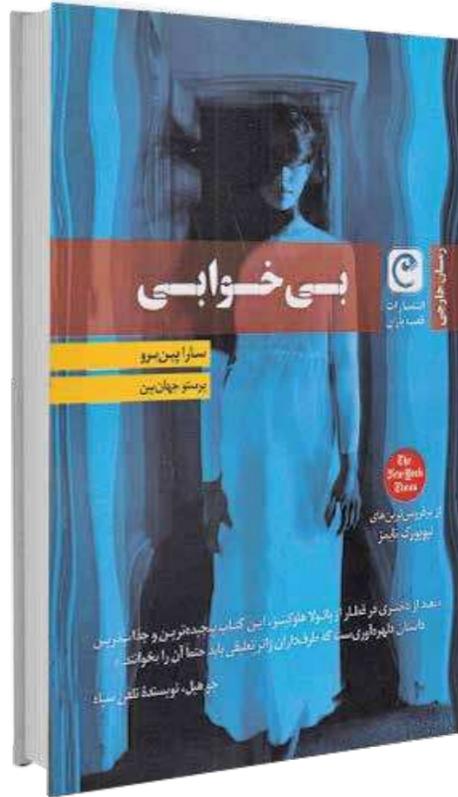
آثارش ارزش خواندن دارد و زبان شیرین او باعث می شود با سبک شاعران قاجار بیشتر آشنا شوید. علاوه بر این ها کار مهمی که صبا برای ادبیات کرد آن بود که سعی کرد آیین قصه گوئی و شاعری کهن را زنده کند



### هر شب از فکرتوبی خوابم

## معرفی کتاب «بی خوابی» اثر «ساراپین برو»

الهام اشرفی  
نویسنده



سارا پین برو نویسنده انگلیسی متولد ۱۹۷۲، در ایران کمتر شناخته شده است. او بیش از ۲۰ زبان منتشر کرده که در ایران تنها دو اثر از او ترجمه و منتشر شده است: «بی خوابی» و «لطفاً از من عکس نگیرید» که هر دو اثر توسط نشر قصه باران و با ترجمه خانم پرستو جهان بین روانه بازار نشر شده است. رمان «بی خوابی» از جدیدترین آثار او است که در سال ۲۰۲۲ میلادی منتشر شده؛ یک تریلر روانشناختی.

### تعریف تریلر

تریلر در ادبیات به داستانی می گویند که ماجرای هیجان انگیز داشته باشد. شخصیت داستان تریلر در موقعیت های خاص و خطرناک قرار می گیرد که رها شدن از آن موقعیت ها به راحتی امکان پذیر نیست. در داستان های تریلر، هیجان و کشمکش بین خیر و شر پایانی ندارد. در هر فصل و هر صفحه شخصیت با بحرانی تازه روبه رو می شود. در واقع وظیفه تریلر ایجاد هیجان در خواننده است. نویسنده با ایجاد ریتمی پرشتاب و تعلیق های مکرر معمایی را مطرح می کند که بسته به درجه تبحر نویسنده، آن ماجرا و معما تا به آخر داستان خواننده را می کشاند یا شاید هم نمی کشاند!

حالا اگر کتابی در ژانر تریلر، پیرنگ روانشناختی هم داشته باشد که یعنی نویسنده تعلیق و هیجان ایجاد معما را با مسأله ای ذهنی-شخصیتی ترکیب کرده است که این ترکیب بر هیجان و جذابیت قصه می افزاید.

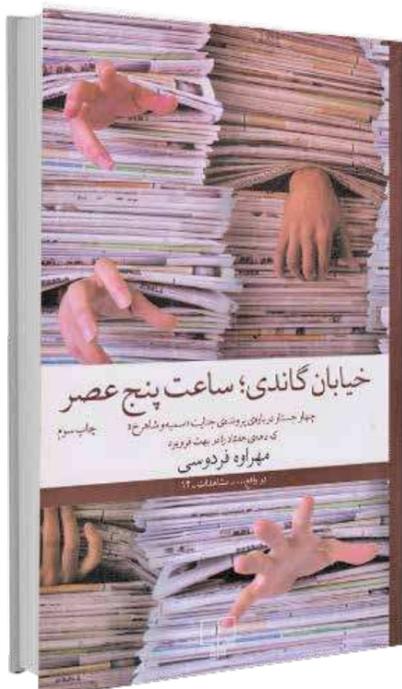
### خیابان گاندی، خیابان یک قتل هولناک!

## مروری بر یک جنایت نه چندان کهنه

فاطمه السادات شهبوش  
خبرنگار

خواندن صفحه حوادث روزنامه ایران در دهه هفتاد یکی از جذاب ترین سرگرمی های من بود. آن زمان هنوز پدر و مادرها روی جریحه دارنشدن روحیه لطیف کودکان حساسیت نداشتند. والدین من هم از این قاعده مستثنی نبودند. من ۹ ساله بودم و دنبال کردن ماجرای دوستی شاهرخ و سمیه و به دنبالش دو قتل که آنها مرتکب شده بودند باعث می شد، هر روز مشتاق تر از دیروز منتظر بازگشت پدرم از محل کار باشم؛ روزنامه ایران را از لایه لای سایر روزنامه ها جدا کنم و بروم سراغ صفحه حوادث اش. حالا بعد از گذشت نزدیک به سه دهه از آن اتفاق باور نکردنی، مهراوه فردوسی دوباره به سراغش رفته و در کتابی با عنوان «خیابان گاندی ساعت پنج عصر» به واکاوی روایی این جرم پرداخته است. نویسنده که روزنامه نگار نیز هست در قالب ۴ جستار دیدگاه های خود درباره این جنایت را بیان کرده. در همین زمینه فردوسی در مقدمه می نویسد: «... به همین دلیل تصمیم گرفتم روایت ها و اتفاق های تأثیرگذار و گفتمان های متعدد دهه هفتاد، چگونگی مواجهه حکومت، رسانه ها و مردم با این جنایت و مهم تر از آن نقاط تلاقی همین نهادها را کشف کنم؛ نقاطی که محصل گفتمان های اصلی آن دوران بودند.» از آنجا که نوع ادبی ناداستان و به طور خاص تر جستار در چند سال اخیر میان مخاطبان جدی ادبیات جایز کرده، زیر عنوان چهار جستار درباره پرونده جنایت «سمیه و شاهرخ» که دهه هفتاد را در بهت فرو برد روی جلد کتاب باعث جذب بیشتر افرادی خواهد شد که این روزها در کنار نسخه های ترجمه ای کتاب های جستار به دنبال آثار تألیفی در این زمینه هستند.

کتاب اما فقط شامل جستار نیست؛ بلکه فصل هایی با عنوان پرده دارد که در آن برش هایی از روزنامه های آن زمان در کنار هم چیده شده اند. پرده ها، کتاب را برای مخاطبینی که درباره این اتفاقاتی اطلاعاتی ندارند یا همچون من به دنبال زنده کردن خاطرات محو گذشته هستند، جذاب می کند؛ طوری که انگار در حال خواندن رمانی جنایی هستند. پرده اول با بازخوانی پرونده آن چند روز اول شروع شده و کام به کام از لحظه شروع انتشار اخبار جنایت به خواننده اطلاع می دهد. در بخش پرده ها، تحقیقات گسترده نویسنده به وضوح به چشم می خورد. او نه تنها بریده های روزنامه ای را که مستقیم به شرح قتل پرداخته اند جمع آوری کرده؛ بلکه به موضوعاتی چون چگونگی دستیابی خبرنگاران به این اطلاعات و سختی هایی که در این مسیر کشیده اند نیز توجه کرده است. با عنایت به جذابیت موضوع به نظر می رسد مخاطب، خواندن این کتاب ۱۹۲ صفحه ای را در یک یا نهایت دو نشست به پایان برساند و پس از اتمام کتاب به درکی نسبی از شرایط ایران دهه هفتاد برسد؛ شرایطی چون باز شدن کافه ها، تابوبودن روابط دختر و پسر ها و نحوه مواجهه مسئولان دولتی با پدیده ای که آن زمان تهاجم فرهنگی می نامیدند. البته باید توجه داشت از آنجا که در جستار، نظر نویسنده بر متن سایه می اندازد، دیدگاه ها و تفکرات مهراوه فردوسی در خصوص این جنایت و چگونگی توجه به حال و هوای آن برهه از تاریخ ایران در سراسر بخش های جستار کتاب مشهود است.



با عنایت به جذابیت موضوع به نظر می رسد مخاطب، خواندن این کتاب ۱۹۲ صفحه ای را در یک یا نهایت دو نشست به پایان برساند و پس از اتمام کتاب به درکی نسبی از شرایط ایران دهه هفتاد برسد

# ادبیات ژانر و بازار کتاب ایران

جدید باشد و افکار و ایده‌هایی در آن نشان داده می‌شود که می‌تواند سنگ بستر پیشرفت‌هایی در چند سال دیگر شود.

عدم موفقیت ادبیات ژانر در ایران می‌تواند ریشه در خیلی از مسایلی که صحبت شد داشته باشد. برای نگارش باید درباره مخاطبان، نیاز جامعه، موقعیت فعلی، و هدفمان از نگارش این داستان و خلق مضامین‌اش بدانیم. شاید واقعا باید چشم‌ها را شست و جور دیگری به این مقولات نگاه کرد؛ با نگاهی که بتواند در عین زیبایی ما را با تخیل و تصور فوق‌العاده‌ای همراه کند. باید مخاطب‌شناس باشیم و بدانیم که چگونه می‌توانیم در این حوزه وارد رقابت شده و موفق بشویم. نویسنده این نوع از داستان‌ها باید با بهره‌مندی از فنون نویسندگی صاحب‌نگاهی عمیق به مسایل علمی و تخیلی باشد و اصول خلق یک دنیای فانتزی را بداند، مخاطب خودش را بشناسد، از رویه نگارش این ژانرها در دنیا مطلع، با تاریخ و شخصیت‌های خودمان آشنایی داشته و خلاق باشد. با این ابزار می‌توانیم در دنیای خلاق و بی‌حد و مرز این ژانرها وارد شده و حرفی برای گفتن داشته باشیم. تصور اینکه هفت خان رستم آمیخته با علم و تخیل سوار بر فانتزی خلاقیت و هنر شود و از دل آن داستان‌هایی جدید خلق و نگارش شود واقعا زیباست.

## تجربه یا شناخت؟

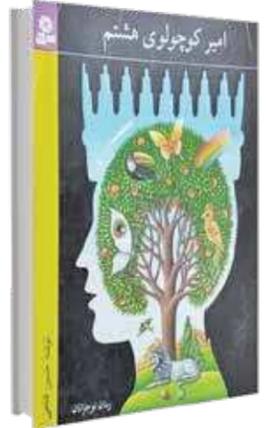
هر داستان نویس با الهام از تجربیات خود و یا دیگران و شناخت در حوزه‌های مختلف کاری و اطلاعاتی خود می‌تواند آثار مهمی را خلق کند. شناخت جامعه، مخاطب، نیاز امروز، دنیا و حوادث آن و خیلی از چیزهایی که می‌توانند به او در انتخاب هر نوع سبک و خلاقیت کمک کنند و تجربه‌هایش را صیقل دهند تا اثری نفیس را ارائه دهد، حائز اهمیت هستند. لازمه هر کاری شناخت است و گرنه سرانجام آن کار می‌تواند به ناکجا آباد بیانجامد و تجربه است که این شناخت‌ها را محک می‌زند. در هر امری وجود این دو می‌تواند بسیار مفید و پیشبرنده باشد. من معتقدم موفقیت در نگارش هر ژانری امکان‌پذیر است به شرط آنکه قواعد بازی را بلد باشیم و قوانین حاکم بر آن را به خوبی بشناسیم و بدانیم. عوامل مؤثر در موفقیت آن را بدانیم و از تجربیات دیگران بهره ببریم. واقعا بدانیم چه چیزی را دوست داریم، در چه نوع نگارشی تبحر داریم، چه منابعی را در دست داریم، چقدر از آن آگاه هستیم، برای چه کسانی می‌نویسیم و چرا می‌نویسیم؟ داستان را حس کنیم و با شخصیت‌هایش زندگی کنیم و خلق اثر را با جانمان شروع کنیم. ما موفق می‌شویم.

منبع: ایبنا

نوع ساختار و عملکرد فکری بشر همیشه به نوعی در پی رستگاری، بی‌نیازی مطلق، خداگونه و نامیرا شدن، غلبه بر مشکلات و این دست مسائل بوده است. پس بدیهی است که ژانرهای علمی تخیلی و فانتزی در بین جوامع مختلف از توجه بالایی برخوردار باشند که البته این هم می‌تواند تحت تاثیر خیلی از عوامل از جمله دین، مذهب و فرهنگ و روانشناسی اجتماعی آن جوامع قرار بگیرد. گاهی اوقات اگر این داستان‌ها با عقاید و باورهای جامعه‌ای در تضاد باشند پذیرش‌شان سخت خواهد بود. برای مثال، شاید در جامعه ما پرداختن به موضوعات خارق‌العاده و یا ماورائی خیلی طرفدار نداشته باشد و یا حتی با عقاید مادر تضاد باشد. در نتیجه، نگارش در این ژانرها و ورود به آنها گاهی اوقات نیاز به خلاقیت و نوآوری متناسب با فرهنگ و آداب و رسوم جامعه ما دارد. باید در این زمینه جسورانه عمل کرد، با ایده‌هایی ناب از دل آب و خاک این مرز و بوم، با تاریخ‌جمعی که دارد و دل‌آوری‌های مردمانش، داستان‌های ماندگاری را خلق کرد چون ما منابع غنی برای پرداختن به این موضوعات داریم. ژانر پلیسی-جنایی همیشه به دلیل ایجاد حس کنجکاوی در ذهن از جذابیت‌های خاص خودش برخوردار است و از علاقه انسان به حل معما بسیار بهره برده است. از شرایط مؤثر دیگر، وضعیت اقتصادی اعم از توان تهیه این کتاب‌ها گرفته تا مشکلات اقتصادی ممکن است باعث شود هر نوع ژانری از اقبال کمتری برخوردار شود. گاهی استفاده از فناوری‌های نوین حتی در زمینه چاپ نیز می‌تواند نویسنده و خواننده را بر سر ذوق و شوق بیاورد.

## آثار فاخر و ادبیات ژانر

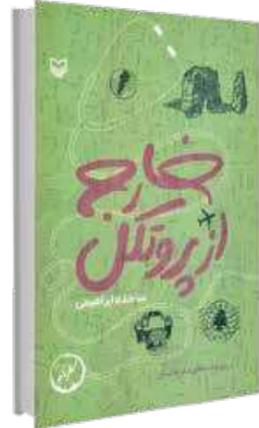
به جز شاهنامه فردوسی آثار فاخر دیگری هم داریم که تلفیق آنها با ذوق و هنر و خلاقیت می‌تواند زمینه خلق آثاری جهانی در زمینه‌های مطرح شده باشد. ما شخصیت‌ها و ژانرهای علمی و فانتزی برای پرداختن به آنها کم نداریم و می‌توانیم با کمک تخیل و خلاقیت، آثار نفیسی در این حوزه را ارائه دهیم. در زمینه دل‌آوری‌های مردمان این مرز و بوم از رستم و سهراب گرفته تا سرداران و دل‌آوری‌هایشان کم نداریم اما فکر، ذوق و خلاقیت برای خلق آثار فاخر محدود است. بسیاری از آثار ما به دلایلی در گنجه‌ها در حال خاک خوردن هستند و لازم است با دیدی نو به ارائه آنها به جامعه و دنیا نگاه کنیم. شاید با یک دیدگاه علمی تخیلی یا فانتزی به سوالات مهمی که ذهن بشر را به خود مشغول کرده پرداخته شود. باید تمام عوامل را در نظر گرفت و موشکافانه عمل کرد. برای مثال، گاهی نگارش یک ژانر علمی و تخیل می‌تواند مقدمه‌ای برای شروع یک عمر و دنیایی



## امیرکوجولو در یک سفر پرخطر بدون مقصد، بدون نقشه

بدون مقصد، بدون نقشه

ریحانه عارف‌نژاد  
خبرنگار



## گشت و گذار در سرزمین زیبایی‌ها! سفر غیررسمی به لبنان خارج از پروتکل‌های معمول

مهدیه جاهد  
خبرنگار



خارج از پروتکل را ساجده ابراهیمی بعد از سفر یک هفته‌ای خود به لبنان نوشته است؛ سفری بدون دیدار با هیج مقام رسمی لبنانی، ناگهانی و بدون مقدمه. این کتاب سفرنامه‌ای است حاصل همراهی نویسنده با تشکل مردم نهاد طبیب سفر که گروهی از پزشکان بدون مرز هستند. ابراهیمی قلمش دوربینش را روی نکاتی از سفر متمرکز کرده که کتابش را متفاوت از باقی سفرنامه‌ها کرده است. در واقع وقتی خارج از پروتکل را به عنوان یک سفرنامه بخوانیم با قواعد و مدل سفرنامه‌های دیگری که خوانده‌ایم کمی متفاوت باشد. اینجا خبری از صحبت در مورد جزئیات مکان‌ها، خیابان‌ها، رنگ دیوارها، طعم و بوی غذاها یا معرفی نقاط گردشگری نیست. اینجا چندان قاطی آداب و سنن و رفتارهای خاص مردم بومی نمی‌شویم بلکه در این سفر با مفاهیم انتزاعی و سفرذهنی نویسنده همراه هستیم. لبنانی که به نقل از خود ابراهیمی در مقدمه کتاب برایش گره خورده با بسیاری از اشخاص و اتفاقات است. ابراهیمی در این کتاب در هر منطقه‌ای از لبنان که پا گذاشته وجهه‌ای از شخصیت‌های بزرگی که در آن مکان کار بزرگی کرده‌اند را یادآوری می‌کند. در واقع با خارج از پروتکل هم به کشوری دیگر سفر کرده‌ایم و هم شخصیت‌های بزرگ و تأثیرگذار ایرانی را که در لبنان حماسه‌های تکرار نشدنی آفریده‌اند، مرور می‌کنیم. ابراهیمی با اشراف کامل به خاطرات، اتفاقات و مکان‌ها در مورد آن صحبت کرده است و زوایایی از تاریخ را و تکه‌هایی از خاطرات را می‌گشاید که شاید رایج‌اش در طول زمان کمرنگ شده باشد اما درست در مکان و زمانی بموقع آن را بازگو می‌کند. چمران، امام موسی صدر، حاج احمد متوسلین جنبش امل، حزب‌الله و بسیاری دیگر. خود نویسنده نیز در معرفی کتاب دست روی همین افراد گذاشته است و لبنان را در ذهنش با همین افراد توصیف می‌کند. او با این کتاب لبنان را به عنوان پایگاهی که آرمانی را پرورش داده معرفی کرده است. طراحی جلد، طراحی متفاوت صفحات و قلم نویسنده از خارج از پروتکل کتابی خواندنی آفریده است. این کتاب را انتشارات سوره مهر به تازگی وارد دنیای نشر کرده است. ابراهیمی پیش از این سفرنامه، دو کتاب «هزارجان گرمی» و «فاقت را تمام کرد» را نوشته که کتاب دومی را نیز در همین شماره برایتان بررسی کرده‌ایم.



ابراهیمی در این کتاب در هر منطقه‌ای از لبنان که پا گذاشته و وجهه‌ای از شخصیت‌های بزرگی که در آن مکان کار بزرگی کرده‌اند را یادآوری می‌کند. در واقع با خارج از پروتکل هم به کشوری دیگر سفر کرده‌ایم و هم شخصیت‌های بزرگ و تأثیرگذار ایرانی را که در لبنان حماسه‌های تکرار نشدنی آفریده‌اند، مرور می‌کنیم

اصلاً یادم نیست امیرکوجولو از کی و کجا به کتابخانه من آمد. نمی‌دانم اولین بار کی خواندمش و چرا فرصت نشد تمامش کنم. اما خیلی شفاف و واضح، یادم مانده بود که امیرکوجولو سفر بزرگی در پیش داشت. نگران بود، اما نمی‌خواست تسلیم شود. می‌ترسید، ولی فکر برگشتن به خانه دلگرمش می‌کرد. اینها را یادم بود و همیشه می‌گفتم باید یک روز برگردم سراغش تا پایان کار امیرکوجولو را ببینم. بالاخره نوشتن یادداشت برای امیرکوجولو هشتم، بهانه خواندن دوباره‌اش شد و کتاب را از قفسه بیرون آوردم.

رسم، رسم است. در این مورد خاص، برای تغییر دادنش هم نمی‌توان هیچ کاری کرد و باید بی‌برو و برگرد انجام شود. همان طور که امیرهای گذشته پیش از امیرکوجولو هشتم این کار را انجام داده‌اند، او هم باید به این مأموریت برود تا شایستگی‌اش برای جانشینی پدر به همه اثبات شود. هیچ‌کس او را از پیش برای این کار آماده نکرده است و انجام دادنش دستورالعمل مشخصی هم ندارد. یک روز خیلی معمولی که امیرکوجولو با خدم و حشم در باغ قصر مشغول بازی است، به حضور پدرش -امیربزرگ- احضار می‌شود. همه وزرا در یک مجلس دورهم جمع شده‌اند و معلوم است که موضوع بحث، بسیار مهم و حیاتی است، چون زمان به سرعت سپری شده و حالا بعد از چند سال، وقت سفر کردن امیرکوجولو رسیده است.

جریان این سفر مهم چیست؟ امیرکوجولو باید یک‌هفته و تنها، راهی جاده شود. هیچ‌کس به او کمک نخواهد کرد. نه نوکری با خود می‌برد، نه وسیله خاصی. نه مقصد معلوم است و نه نحوه رسیدن به آن. امیرکوجولو فقط می‌داند شرط برگشتن به خانه و کاشانه خودش، این است که دست‌تپا یک قصر تمام عیار بسازد. آن وقت است که می‌تواند سرش را بالا بگیرد، با افتخار به خانه برگردد و امیر بزرگ سرزمینش شود.

امیر هشتم به ناچار راه می‌افتد. تنها دارایی‌اش یک اسب و چند تکه الماس است که مادرش در آسترکلاه مخفی کرده و فروش‌شان بدون اتهام دزدی اصلاً کار راحتی نیست. امیر در مسیرش با افراد زیادی ملاقات می‌کند و سعی دارد دوستی‌هایی واقعی و ارزشمند برای خودش بسازد. در این راه ماجراهایی عجیب و گاه خطرناک انتظارش را می‌کشند. اصلاً این امیرکوجولو نازپرورده می‌تواند از عهده همه آنها بر بیاید، قصرش را بسازد و به خانه برگردد؟ در روزهای باقیمانده تابستان، همراهی امیرکوجولو در داستانی پرفراز و نشیب با فضایی کاملاً بومی و ایرانی می‌تواند تجربه سرگرم‌کننده‌ای برای نوجوانان بالای ده سال باشد.

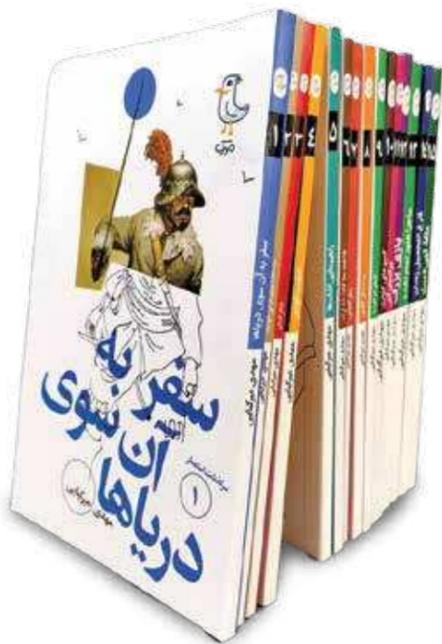


امیرکوجولو باید یک‌هفته و تنها، راهی جاده شود. هیچ‌کس به او کمک نخواهد کرد. نه نوکری با خود می‌برد، نه وسیله خاصی. نه مقصد معلوم است و نه نحوه رسیدن به آن



نویسنده داستان‌های علمی تخیلی باید صاحب‌نگاهی عمیق به مسایل علمی و تخیلی باشد و اصول خلق یک دنیای فانتزی را بداند، مخاطب خودش را بشناسد، از رویه نگارش این ژانرها در دنیا مطلع و با تاریخ و شخصیت‌های خودمان آشنایی داشته باشد





و رسیدن به مقام بالاتر برایشان جدی است، پس برگزارکنندگان تا حد زیادی به هدف خودشان دست پیدا کردند.

علاوه بر سایت، صفحه این پویش در پیام رسان های مختلف، علی الخصوص شاد که به صورت مستقیم در اختیار دانش آموزان است، محصولات قابل توجهی را منتشر می کند. محصولاتی که جزئیات هر بخش را برای مخاطبی که کتاب را مطالعه کرده عمیق ترمی کنند. در پایان هم برگزیدگان دوره، شهریار امسال، به صورت حضوری در کنار هم جمع شدند و بخش پایانی پویش را تجربه کردند و همه اینها در کنار هم باعث می شود که هیس طوری از مناظر مختلف، یک پویش موفق باشد. پویشی که به سوال اول من یعنی: «چطوری باید بچه ها روراضی کنم چنین چیزی رو بخونن» پاسخ کارآمدی داده است.

**هیس طوری آیندگان**

تولد دوباره کتاب سرگذشت استعمار، حداقل به من یاد داد که برای ناامید شدن خیلی زود است و شاید خیلی وقت ها نقص های یک کتاب قابل جبران باشد. چند روز پیش کانال شاد هیس طوری به مخاطبانش اطلاع داد که خبرهای جدیدی در راه است. به نظر چند پیشنهاد می تواند موفقیت این خبرهای جدید را بیشتر کند. اولین پیشنهاد، انتشار مجدد کتاب با تغییرات قابل توجه است. خوب است که زبان نرم و صمیمی پویش هیس طوری به صورت تصویرسازی به کتاب اضافه شود و کتاب یک نسخه مصور مخصوص نوجوانان داشته باشد. مصور شدن کتاب به جا افتادن بیشتر مطالب و همین طور صمیمی شدن آن کمک می کند. (چیزی شبیه به مجموعه تاریخ ترسانک)، به هر صورت هر قدر یک پویش کتابخوانی مؤثر باشد، اغلب مخاطبان در نهایت با متن کتاب مواجه خواهند شد.

اضافه شدن نقشه و همین طور خط زمانی به کتاب از همه موارد بالا واجب تر است. نقشه به نوجوانان کمک می کند که فهم دقیق تری از کتاب (و همین طور جهان) داشته باشند و خط زمانی موجب می شود که توالی و نسبت علت و معلولی حوادث را بهتر درک کنند و هر قسمتی از داستان را که متوجه نشدند به نقشه یا خط زمانی مربوط به آن مراجعه کنند. علاوه بر این کتاب سرگذشت استعمار می تواند کالاهای جانبی جذابی داشته باشد. مثلاً نقشه دیواری سرگذشت استعمار که حوادث تاریخ را به صورت گرافیکی به نمایش درآورده و قرار است روی دیوار کتابخانه های شهرهای مختلف نصب شود و پویش را گسترده تر از فضای مجازی پیش ببرد. با همه این تعاریف سرگذشت استعمار، نقطه شروع و قدم بزرگی برای انتشار کتاب های نوجوان غیرداستانی است، علی الخصوص در حوزه تاریخ آن هم بخشی از تاریخ که سال ها در سکوت بوده است. برای درک جهانی که به روی خون مردم بی گناه بنا شده است.

استعمار یک کتاب تاریخی مطلوب نوجوانان نیست. اولین نکته منفی قابل توجه تقسیم بندی جغرافیایی اتفاقات است. فکر کنید شما به عنوان مخاطب کتاب، یک بار داستان استعمار آفریقا را می خوانید و روایت را از قرن پانزدهم تا نوزدهم دنبال می کنید. اما وقتی سراغ جلد بعدی می روید (که قرار است ماجرای استعمار کشور دیگری را روایت کند) دوباره در نقطه اول هستید؛ در همان قرن پانزدهم! دوباره کریستف کلمب امریکا را کشف می کند، دوباره گشتی مائزلان دور دنیا را می زند والی آخر. به نظر همین تکرار، خواننده را (خصوصاً نوجوان کم حوصله را) خسته می کند. موقع خواندن کتاب وقتی به جلد پنجم رسیدیم و دیدیم دوباره قرار است کریستف کلمب امریکا را کشف کند به طور جدی سرخورده شدیم و از خودم پرسیدیم «چرا دوباره باید از اول تا آخرش رو طی کنم؟»

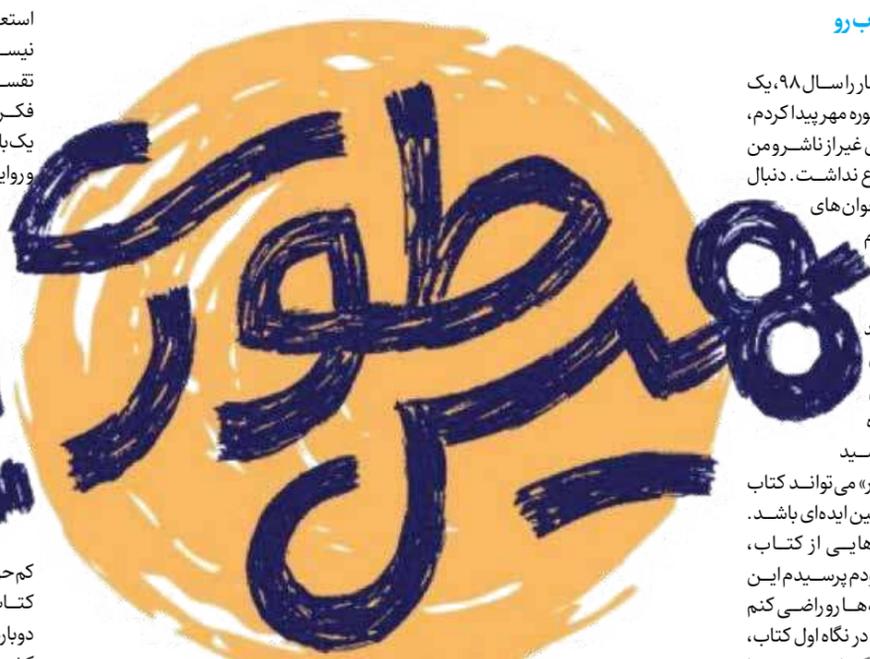
علاوه بر این، این دسته بندی جغرافیایی و رفت و برگشت تاریخی باعث می شود نظم تاریخی منظمی در ذهن خواننده نوجوان شکل نگیرد. گذشته از این موارد کتاب هیچ تصویری ندارد. چه تصویر به معنای طرح گرافیکی مرتبط بین صفحات چه به معنای تصویری که با استفاده از کلمات، در ذهن خواننده ساخته می شود. مکان های جغرافیایی در این کتاب فقط یک اسم هستند. مثلاً نویسنده بارها در مورد تفاوت بین هند شرقی و هند غربی صحبت می کند، آیا به این فکر کردیم که شاید نوجوان سیزده ساله نداند که شرق کجاست و غرب کجا؟ هند دقیقاً در کجای جهان قرار دارد؟ چرا استعمارگران ناچار شدند آفریقا را دور بزنند؟

همه این موارد در کنار هم سبب می شود که حتی اگر پانزده جلد کتاب را بخوانیم هم در نهایت چیزی (به جز جزئیاتی حکایت وار از تاریخ) دستمان را نگیرد و شاید اگر پویش هیس طوری وجود نداشت، سرگذشت استعمار به طور کل به فراموشی سپرده می شد.

**نوجوان ها، پویش ها و کتاب ها**

پویش هیس طوری بخش های مختلفی دارد، هسته اصلی پویش، سایت آن است که مسابقات مربوط به هر کتاب و کسب امتیاز و رقابت نوجوانان همان جا اتفاق می افتد. طراحی سایت جذاب و نوجوان پسند است. بچه ها می توانند، مجموعه کتاب را به صورت مستقیم و با تخفیف از صفحه اول سایت خریداری کنند و امتیاز بگیرند. (با این کار مشکل پیدا کردن کتاب از کتابفروشی ها حل می شود.) و در بخش آزمونی می توانند در مسابقه مربوط هر جلد شرکت کنند. (که من نتوانستم شرکت کنم چون شرط سنی لازم را نداشتم. بنابراین مسابقه واقعاً نوجوانانه است.)

به نظر می رسد شرکت در مسابقه و خواندن کتاب با دقت بیشتر و مراجعه مجدد به آن کمک می کند که نقص های روایت داستان تا حدی برطرف شود. مسابقه باعث می شود که مطالعه به یک بار خواندن محدود نشود و فهم بهتری اتفاق بیفتد. در استوری های دانش آموزان می دیدم که رقابت در سایت



**بیشتر از یک کتاب**

در مورد یک هیستوری هیس طوری

مریم رحیمی پور  
آموزگار

ادامه می یابد. حدود یک سال پیش، حوزه هنری کودک و نوجوان پویش «هیس طوری» را براساس این کتاب آغاز کرد. پویشی که نام آن از عنوان کتاب هم مشهورتر شد و شاید جانی دوباره به این مجموعه داد. این یادداشت سرگذشت سرگذشت استعمار است. در مورد اینکه چطور یک کتاب می تواند فراتر از کتاب باشد.

سرگذشت استعمار مجموعه ای از ۱۵ جلدی اثر مهدی میرکیایی است که نخستین جلد آن حدود چهار سال پیش منتشر شد، این مجموعه تلاش دارد با زبانی ساده برای نوجوانان، تاریخ استعمار و نحوه شکل گیری جهان جدید را روایت کند. ماجرای که از حدود قرن پانزدهم میلادی در اسپانیا و پرتغال آغاز می شود و تا دوره قاجار در ایران

**سرگذشت استعمار همان کتاب تاریخی مطلوب ماست؟**

پس از مطالعه باقی جلد های مجموعه، تازه متوجه نظام کلی آن شدم. هر جلد از کتاب به صورت جغرافیایی به بخشی از سرزمین های استعمار شده می پردازد. برای مثال یک جلد در مورد آفریقا است، یک جلد در مورد هند و جلد های پایانی هم به طور اختصاصی به ایران می پردازد. حجم هر جلد و همین طور هر فصل کم است و همین خواندن کتاب را ساده می کند که برای نوجوان ها هم جذاب است. زبان کتاب روان است و شما برای فهم جملات



محتوای کانال، طرح های گرافیکی و کلیپ هایی بود که نکات کوتاهی در مورد تاریخ استعمار بیان می کرد. از نظرم بی نهایت جذاب بود. کانال را برای معلم تاریخ مدرسه مان فرستادم و گفتم که حتماً از آن استفاده کند. نمی دانم دقیقاً چه زمانی متوجه شدم که هیس طوری در حقیقت همان «سرگذشت استعمار» است که سروشکل تازه ای پیدا کرده و لباس های نوجوان پسندتری پوشیده است

**«هیچ نوجوانی این کتاب رو نمی خونه!»**

کتاب سرگذشت استعمار را سال ۹۸، یک گوشه کتاب فروشی سوره مهر پیدا کردم، احتمالاً آن زمان هیچ کس غیر از ناشرومن از وجود چنین کتابی اطلاع نداشت. دنبال کتابی علمی برای نوجوان های کلاس نهم بودم. ایده ام این بود که بچه های کتاب خوان در همین سن و سال، کم کم باید به سمت کتاب های غیرداستانی مخصوص خودشان سوق داده شوند و به نظر می رسید که «سرگذشت استعمار» می تواند مناسبی برای اجرای چنین ایده ای باشد. بعد از خواندن بخش هایی از کتاب، اولین سوالی که از خودم پرسیدم این بود: «چطوری باید بچه ها روراضی کنم چنین چیزی رو بخونن؟» در نگاه اول کتاب، قلاب قابل توجهی برای نگاه داشتن بچه ها نداشت. نکات مختلفی در ذهنم بود که باعث می شد مطمئن شوم هیچ طور نمی توانم بچه های کلاس را به خواندن این کتاب وادار کنم و کنارش گذاشتم.

چند سال بعد سه جلد کتاب به پانزده جلد افزایش پیدا کرده بود و حوزه هنری قصد داشت طرحی برای ترویج مجموعه ارائه کند. بی محابا گفتم: «این کتابا رو هیچ نوجوانی نمی خونه، نه داستان داره، نه طرح گرافیکی، نه حتی نقشه. برای چه باید سراغ چنین چیزی بیا؟» و مجموعه تاریخ ترسانک را مثال زد که چنین ایده ای را به محصولی مناسب نوجوانان تبدیل کرده و توضیح داد که چطور برای جذابیت تاریخ از طنز و کاریکاتور و انواع و اقسام جذابیت ها بهره برده و بیرون آمد. البته این مطلب به همین جا ختم نمی شود و قرار نیست در انتها بگویم که مجموعه «سرگذشت استعمار» برای نوجوانان مناسب نیست. اتفاقاً برعکس.

**هیس طوری، تولد دوباره سرگذشت استعمار**

آشنایی با هیس طوری باعث شد که باور کنم یک کتاب فارغ از متن می تواند تولد دوباره ای داشته باشد. من هم مثل خیلی از دانش آموز ها از ویتترین اپلیکیشن شاد به کانال «هیس طوری» رسیدم. در درجه اول عنوان کانال و بازی با کلمه «هیستوری» و «هیس طوری» برایم جالب بود. همان ابتدا کنایه اسم را گرفتم، تاریخی که کسی از آن حرف نمی زند. هیس طوری! محتوای کانال، طرح های گرافیکی و کلیپ هایی بود که نکات کوتاهی در مورد تاریخ استعمار بیان می کرد. از نظرم بی نهایت جذاب بود. کانال را برای معلم تاریخ مدرسه مان فرستادم و گفتم که حتماً از آن استفاده کند. نمی دانم دقیقاً چه زمانی متوجه شدم که هیس طوری در حقیقت همان «سرگذشت استعمار» است که سروشکل تازه ای پیدا کرده و لباس های نوجوان پسندتری پوشیده است. بعد تر وقتی تلاش چند نوجوان برای شرکت در پویش هیس طوری و علاقه شان به خواندن کتاب سرگذشت استعمار را دیدم، احساس کردم که ممکن است هیس طوری در کار خودش موفق بوده است.



# برگزاری نمادین هفته دولت توسط شاهزاده رضا پهلوی

شاهزاده رضا پهلوی رئیس دولت آینده شاهنشاهی ایران، به مناسبت سالگرد جنبش زرا، هفته دولت را در منزل مادر خود بزرگ داشتند. طی این مراسم که با رژه بالش‌ها همراه بود، چند طرح عمرانی از قبیل سرویس بهداشتی، آشپزخانه، انباری و خرپشته منزل نیز به صورت نمادین افتتاح شدند.



## کش پولش واس ماس

یک منبع آگاه و نزدیک به حسن روحانی فاش کرد: این منابع بلوکه شده‌ای که رئیسی آزاد کرده، کش پولش رو دولت روحانی سال‌ها قبل تأمین کرده بود.

## یک قدم نزدیک‌تر به سقوط

مسیح علی‌نژاد افشا کرد: با پیگیری‌های انجام شده، موفق شدیم ۵۰۰ اسکناس پاره و پوره و بدون گوشه را توسط پول‌های بلوکه شده ایران جا بزنیم. با این کار یک قدم دیگر به سقوط رژیم نزدیک‌تر شدیم.

## کدام گاو؟ مسأله این است!

رضا پهلوی در واکنش به صحبت‌های مسعود بهنود مبنی بر اینکه وی قد گاو هم نمی‌فهمد، گفت: حاضرم با هر گاو که آقای بهنود انتخاب کند رقابت علمی کنم. البته بجز این گاوهایی که به رنگ قرمز حساسند.

## درخواست تمدید ۲۵ شهریور از سازمان ملل

علی کریمی تقارن سالگرد مرگ مهسا امینی با تعطیلات را اقدامی سیاسی و ناعادلانه از سوی جمهوری اسلامی خواند و از سازمان ملل خواست ۲۵ شهریور را تمدید کند تا براندازان به انقلابشان برسند.

سخنگوی منافقین در سالگرد شروع انقلاب زن، زندگی، آزادی اعلام کرد:

این دولت  
آلبانی بی شرف،  
رمز وای فای مارو  
عوض کرده. مردم  
مجاهد و شجاعی که  
نت دارن برای ما هم  
شیرکنن

## باز هم توطئه رژیم

ایران اینترنشنال بررسی می‌کند: توطئه جمهوری اسلامی در بازگشایی مدارس و دانشگاه‌ها برای کاهش حضور دانشجویان و دانش‌آموزان در اعتراضات. آیا سال‌های پیش هم سال تحصیلی همزمان با سالگرد مهسا امینی آغاز می‌شد؟

### جلسه شورای همبستگی اپوزیسیون برای تعیین زمان هفته دولت در حکومت آینده

دبیر این جلسه اعلام کرد از آنجا که هر یک از رهبران اپوزیسیون مایل به تشکیل دولت خود هستند پیش‌بینی می‌شود فردای براندازی چندین هفته دولت داشته باشیم. وی افزود: اگر تعداد این هفته‌ها از عدد ۵۲ بیشتر شد، بقیه هفته‌های دولت به سال بعد موکول می‌شوند.



یکی از استادان مطرح کشور اعلام کرد: دانشجویانی که روز اول مهر به کلاس بیایند، نه تنها نمره بیشتری نخواهند گرفت، بلکه به خاطر گرفتن وقت استادان محترم خودشان بروند و محترمانه درس را حذف کنند. وی افزود: درک و فهم هم خوب چیزی است به قرآن!

طرح مسیح علی‌نژاد برای تحریم ایران در هفته دولت جدید

کسانی که در مدارس و دانشگاه‌های دولتی تحصیل می‌کنند شهر به ندهند

به گفته وی، اگر این افراد که تعدادشان زیاد هم هست از پرداخت شهریه سرپیچی کنند دولت دچار مشکل جدی می‌شود و سقوط آن حتمی خواهد بود. وی در ادامه افزود: پولی را که می‌خواهند برای شهریه بدهند به خزانه دولت جدید کمک کنند.

### یک منبع آگاه خبر داد:

بزودی در سراسر کشور همپیمانان این انقلاب با لباس‌های متحدالشکل رأس ساعت ۷ و نیم برای تجدید پیمان با شاهزاده پهلوی از جلو نظام می‌گویند.

## فرار از راه دریای خزر

یکی از براندازان در مصاحبه با یک نشریه محلی گفت: این‌هایی که در تعطیلات در جاده‌های شمال بودند، مردم نبودند. بلکه مقامات جمهوری اسلامی بودند که به طور ناشناس به شمال رفتند تا از راه دریای خزر به روسیه فرار کنند. وی همچنین سردی آب را دلیل فرار نکردن و برگشتن مقامات جمهوری اسلامی عنوان کرد.



نازنین اسماعیل زاده  
طراح و ایده پردازی  
باتشکر از سید محمد جواد طاهری





این موقع سبب چرا بیداری؟ فردا سرکلا تاریخ انقلاب خوابت میبره ...

تاریخ انقلاب ما خواندنش نیست پاره عمل کردنش است. عمل زودب فکر، عمل تغییر ساینز اندام ها زیبا کردن، عمل ...



برای آزادی



برای زن

برای آزادی

برای زندگی

پولای اب برای

فردای براندازی:



طرح قانون اساسی انقلاب او با حضور اعضای مجید چیز مجرب کابینه پیس من بریم.

مجلس جمهوری زن زندگی آزادی

# فرا تهران



روایتی از دیدار مردم استان سیستان و بلوچستان  
با رهبر معظم انقلاب

## سلامی از سرزمین نیمروز

فاطمه رضایی  
خبرنگار

دیدار مردم استان های سیستان و بلوچستان و خراسان جنوبی با رهبر انقلاب یکی از مهم ترین اتفاقات هفته های گذشته بود. به همین بهانه، به همت حوزه هنری استان سیستان و بلوچستان روایتی از این دیدار نوشته شده که در ادامه تقدیم حضور می شود. چادرش را مثل روسری زیر چانه اش گره زده بود. تسبیح سبزرنگی را که نخ سفیدش رویه سیاهی می زد مدام می چرخاند و لب هایش می جنبید. دور و برش هم خانم هایی بودند که تازه نمازشان تمام شده بود و گهواره وار تکان می خوردند و لب هایشان می جنبید. نشستم کنارش گوشه ای از نزدیک بردم:

سلام می توئم چند لحظه باهاتون صحبت کنم؟  
علیکم السلام هر چی دوست داری حرف بزن.  
شما از کدام ایالت اومدین؟

سکر سند.  
چند روز طول کشید تا مرز ایران رسیدین؟  
۴ روز.

ایران را در پاکستان چطور می شناسند؟

بسیار خوب بسیار خوب. سندی ها به میهمان نوازی معروفند قبلاً از مردمان شنیده بودم ایرانی ها میهمان نوازند ولی حالا می بینم ماشاء الله ماشاء الله ایرانی ها بسیار عالی هستند. می شود من رهبر معظم را ببینم و به ایشان سلام کنم؟

کمی غیرمنتظره بود سؤالش. خودم را مشغول خواندن نشان دادم تا جوابی دست و پا کنم.  
من هم که در ایران زندگی می کنم تا به حال رهبر ایران را از نزدیک ندیده ام اما قول می دهم اگر کسی از دوستانم به دیدارشان رفت حتماً سلام شما را برساند.  
سلام من حتماً باید به ایشان برسد چون من از کشور پاکستان آمده ام. آیا می شود ایشان را ببینم برس من دست بکشند و به من برکت دهند؟

درمانده نگاهش کردم و حرفم را تکرار کردم.

می خواستم سریع تر بحث را تمام کنم. با آرزوی سفری خوش خدا حافظی کردم. گوشه ای را بردم نزدیکش تا اگر حرفی باقی مانده بگویم.

سلام من را به رهبر معظم برسانید و بگویید من الماس فاطمه هستم از «سند» و ایشان برای من و پدر و مادرم و خواهر و برادرهایم دعا کنند تا خداوند به ما کمک کند. من عکس ایشان را از بچگی در خانه ام دیده ام و به فتواهایش عمل می کنم.  
چشم هایم را به نشانه تأیید روی هم می گذارم و خدا حافظی می کنم.

قولی داده بودم که به عملی شدنش خیلی اطمینان نداشتم. از آن روز تا شبی که خبر دیدار رهبری با مردم استان را خواندم پنج روز می گذشت. شبی که خیرش را خواندم اولین چیزی که به ذهنم رسید سلام الماس فاطمه بود. چهارشنبه صبح خبر رسید من هم همراه تیم روایت نویسی باید بروم. شنبه ساعت ۲ بامداد از بابا خدا حافظی کردم و وارد فرودگاه شدم. مردهای سفیدپوش بلوچ؛ خانم هایی که لبه

اگر این وحدت نیست پس چیست؟

گمانم ساعت یک بامداد خوابیدیم و ساعت ۴ باید حرکت می کردیم. همیشه تأخیر چاشنی کارمان هست پس کمی دیرتر رسیدیم. ساعت ۷:۳۰ رسیدیم بیت رهبری. برای منی که اولین بارم بود خیلی عجیب بود همه کوچه پس کوچه های اطراف بیت، زندگی با مردم عادی جریان داشت. نه خیری از نماهای آنچنانی بود و نه اگر رهگذر بودی باورت می شد اینجا محل دیدارهای شخص اول مملکت است. برای من انکار که آمده بودم یک هیأت خانگی. از آن هیأت ها که توی خانه پدر بزرگ هاست و دل آدم از سادگی اش غنچ می رود. صف طولانی رسیده بود ته کوچه. خانمی مسن آب خنک تعارف می کرد و هر چند ثانیه یکی می گفت سلام بر حسین. شاید یک ساعتی طول کشید تا رسیدیم داخل حسینیه. حسینیه ای که خودمانی بودن از در و دیوارش می ریخت. از بقیه شنیده بودم از اینجا به خانه پدری یاد می کنند، فکرمی کردم از علاقه زیادشان است اما باید بروید ببینید دقیقاً همان حال و هواست. تنها عیب این حسینیه خودمانی ستون هایی بود که مانع دیدار می شد. ستون های بزرگی که هرکس دست بر

قضا پشتش قرار می گرفت تا آخر سخنرانی هی حسرت می خورد که چرا نمی توانست سیر آقا را ببیند. من دقیقاً کنار ستون نشسته بودم و خدا می کردم جایم تغییر نکند. تا اینکه یک لحظه توهم اینکه آقا آمد جمعیت را طوری بلند کرد و موج جمعیت همه را جلو برد و من افتادم پشت ستون. با خودم دودوتا چهار تا کردم دیدم از دور دیدن بهتر از ندیدن است. عقب تر آمدم دیدم را با صندلی تنظیم کردم و نشستم. لحظه دیدار رسید. جمعیت بلند شد. صدای تپش قلب هایشان را می شنید. همیشه این صحنه را در تلویزیون دیده بودم. در خنثی ترین حالت ممکن ایستاده بودم. اما به محض ورود نمی دانم چرا تار می دیدم. تندتند پلک زدم تا واضح تر ببینم. الان با خودم فکرمی کنم کاش می شد آن لحظه را مثل گل خشک کرد گذاشت لای کتاب و همیشه داشت. فکرمی کردم خب چیز عجیبی نیست بارها این تصویر و صدا را توی تلویزیون دیده ام آن لحظه عجیب بود خیلی عجیب. به قول یکی از دوستان اگر می توانستم توصیه ای غیر از عجیب به کار ببرم حتماً این کار را می کردم. وقتی شیعه و سنی با هم لبیک یا حسین می گفتند به این فکر کردم الان که

دو روز زودتر رسیدن بهانه ای شده بود دور از هیاهوی کار و روزمرگی برای خودمان باشیم. اتاق محل اسکان ما ۳۰ تخت داشت که غیر از من و چهار نفر دیگر باقی بلوچ بودند. سربیک سفره می نشستیم غذا می خوردیم، با هم بیرون می رفتیم، آخر شب داخل محوطه ما با چادر رنگی و آنها با لباس های رنگی شان کنار هم می نشستیم چای می خوردیم و گاهی صدای خنده هایمان می پیچید توی گوش درخت های چناری که برگ ریز زودرس گرفته بودند. باید میان ما زندگی کرده باشی تا بفهمی و باور کنی مشیت نمونه خروار نیست و ما سال هاست در همسایگی هم زندگی می کنیم و هوای هم را داریم. شب قبل از دیدار توی راهروی خوابگاه انگار سالن امتحانی بود همه نشسته بودند به نامه نوشتن. برایم عجیب بود. خانم بلوچی برگه به دست دنبال خودکار می گشت، همینجور که ته کیفم دنبال خودکار می گشتم پرسیدم: چی میخواین بنویسین برای رهبر؟

مشکلاتمونو، حداقل اینجا دلمون خوشه خونده میشه.

به این فکر کردم گاهی حتی شنیده شدن برای ما آدم ها می تواند مرهم باشد. این اطمینان به خواننده شدن همه را به نوشتن وادار کرده بود، از دختر بچه های دبستانی بگیر تا پیرزن هایی که قدشان خمیده بود و می گفتند تا جوان ترها برایشان نامه بنویسند. بعضی مادرها هم مدام موبایلشان زنگ می خورد و سفارش بچه ها که یادت نرود نامه را برسانی. توی اتاق ساکم را مرتب می کردم که یکی از خانم های بلوچ صدایمان زد که برویم بیرون جای بخوریم شب آخر است. و من دلم می خواست دورهمی آخرمان را قاب بگیرم و به همه نشان بدهم و بگویم

اینجایم دلشش تأکید بر وحدت نیست بلکه من فکرمی کنم آقا دلش برای دیدن این لحظه ها تنگ شده بود. اینکه مردم احساس می کردند بین آنها و به تعبیری حاکمیت فاصله ای نیست دلشان را گرم کرده بود. تعبیر استان خاطره برای این مردم یادآوری می کرد که این شخصی که هزار کیلومتر آمده اند تا ببینندش، حتی اگر شخص اول مملکت باشد اقرار می کند از ماست از مردم و کسی که از مردم باشد نمی تواند بی تفاوت روزگار بگذراند. یک ساعت سخنرانی تا به خودمان بیاییم تمام شد. حالا باید برمی گشتیم. خانه پدری وقتی تعبیر کاملی می شود که ناهار هم قورمه سبزی باشد. چند نفری که مادر بودند غذای نذری بیت بدون بچه هایشان از گلویشان پایین نرفت و غذا را سوغاتی بردند. اولین نفر بودم که سوار اتوبوس شدم. راننده انگار مردد باشد، دودلی اش را یکدل کرد و پرسید: دیدار تمام شد؟

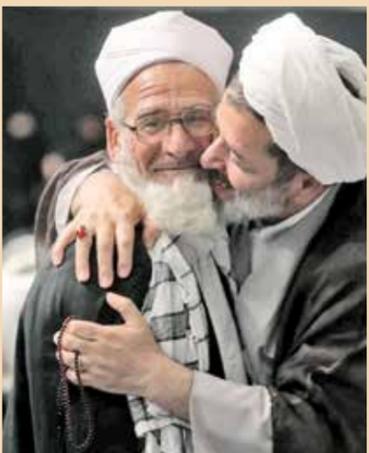
و من که انگار باور نکرده ام تمام شده باشد با مکث گفتم: بله!

آقا چی می گفت؟

مختصری از بیانات را دست و پا شکسته تحویلش دادم.

خدا کنه وضع اقتصاد درست بشه همه چی درست می شه مردم همیشه همراه بودن و هستن.

بلافاصله به سمت فرودگاه حرکت کردیم و با پرواز ساعت ۳ برگشتیم زاهدان. از هواپیما که پیاده شدیم همسفرهای بلوچمان که زودتر رسیده بودند منتظر بودند که خدا حافظی کنیم با اینکه در یک شهر زندگی می کردیم دلمان برای هم تنگ می شد. همدیگر را به آغوش کشیدیم و مشتاق بودیم سفرهای بعدی همسفر باشیم. در مسیر برگشت به این سفر سه روزه فکر کردم به سلام الماس فاطمه که دلم نیامده بود بدون دوستانی که همراهم نبودند و دلشان اینجا بود نامه بنویسم. حالا قرار بود نامه اش از زاهدان برود، به این وحدت به اینکه ما یک جامعه ایم با تمام تفاوت های قومی مذهبیمان که باید برای تحقق وعده الهی مهیا شویم. دلمان برای هم می تپد حتی آن روزهایی که بازتاب مشیت نمونه خروار را توی بوق و کرنا کرده بودند ما توی یک کوچه با چندین همسایه بلوچ خوش و بش می کردیم. تصویر آیه هوشمندانه پشت سر آقا می آید توی ذهنم: خدا در وعده هایش تخلف نمی کند.



# زنان

یادداشت

## تغییر به احسن

بررسی مشکلات حقوقی همسران شهدا در خصوص فرزندان شان

زهرا امامی

همسر شهید مدافع حرم محمد حسین مرادی  
مدیرعامل مؤسسه فرهنگی ریاب

## مسیری فرای جنسیت-۲

بررسی تلاقی اربعین وافق های جنسیتی

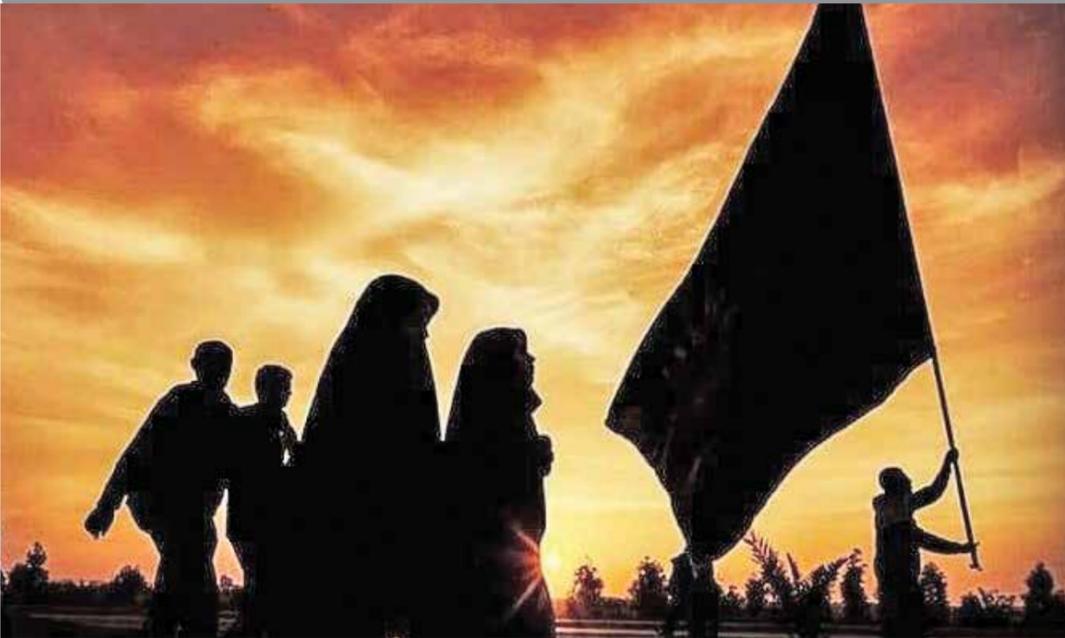
زهرا داورپناه

عضو هیات علمی پژوهشکده زنان و خانواده

مجددنه کامیار

پژوهشگر دکتری مطالعات زنان

در شماره چهارم «ایران جمعه» مورخ ۹ شهریور ۱۴۰۲، یادداشتی تحت عنوان «مسیری فرای جنسیت» جهت بررسی تلاقی اربعین وافق های جنسیتی داشتیم. پس از انتشار این یادداشت آقای مهدی تکلو، یادداشتی در خصوص نقد مسأله مطرح شده نگاشتند. ضمن تشکر از ایشان به خاطر دغدغه مندی و طرح نکات و نه در پاسخ، بلکه به منظور وضوح بیشتر بحث، نکاتی را عرض می کنیم. پیش از آن لازم به ذکر است که مطلب مورد نقد ایشان، یعنی یادداشت اخیر در روزنامه ایران، در واقع بریده ای کوتاه از یک مقاله مفصل است و بسیاری از موارد ناگشوده در این متن، در مقاله اصلی به تفصیل مطرح شده اند. غرض از این نکته البته رفع مسئولیت از آنچه آمده با آنچه نیامده، نیست.



ناقد محترم تقریباً هیچ عنایتی به آن نداشته اند. مباحث ایجابی آقای تکلو درباره نفس، جایگاه آن در آفرینش و نسبت جنسیت با جامعه و امر قدسی، قابل تأمل و بررسی است که فرصتی از آن خود می طلبد. همچنین بحث از انقلاب اسلامی گرچه اشتراکاتی با بحث اربعین دارد، مستلزم فرصتی جداگانه و بحثی تفصیلی است. این تحلیل دیگر-که می تواند تاحدی یا به کلی خطا باشد- ادعا دارد مرکزیت بخشی به جنسیت بخصوص در بستر تفکر دینی و انقلابی، سال هاست که در قالب های مختلف ظاهر شده و امکان ها و محدودیت های خود را نشان داده است. حتی چه بسا همین فوق سوژگی جنسیت است که در غرب پس از سال ها ضد زن بودن، حالا به ضد جنسیت بودن و تحولات این عرصه رسیده است. این منطق آسیب شناسی، پیشنهاد تجویز خود را با تکیه بر هستی شناسی دینی در خصوص ذومراتب بودن عالم و آدم، ارائه می کند: حرکت به سوی تصویری وسیع تر و کلان از جنسیت در نظام عالم، با این تصویر نه مردان، خود را جنس برتر می بینند و نه زنان دچار احساس محدودیت و محرومیت می شوند. آنها می دانند در پلکان طولی و در واحدهای عرضی بی شمار عالم، امکان های بی نهایتی هست که تعلق به جنسیت زنانه یا مردانه، دست انسان را از غالب آنها کوتاه نمی کند. امتیاز این تصویر از نظر ما این است که دیگر جنسیت، یک امر محدودکننده یا متعین کننده و قاهر بر همه عظمت انسانی تلقی نمی شود، دیگر لازم نیست در همه ساحات حیات از فردی تا اجتماعی و سیاسی و دینی... نگران آن باشیم و همه چیز را زنانه و مردانه کنیم، همچنین دچار مشکلاتی نمی شویم که در غرب فمینیسم رمانتیک و در شرق، رویکرد تحجر گرفتارشان شد.

باید گفت مهم ترین نقدی که به متن وارد شده است، بی موضعی و بلاتکلیفی درباره جنسیت و لذا عدم جواز تجویز درباره آن است. با گذشت ۲۵۰ سال از تاریخ فلسفه می دانیم که می توان به ماهیت امری دست نیافت و در عین حال درباره آن تحلیل هایی معنادار و قابل تأمل گفت. در واقع ادعای شناخت ماهیت جنسیت از سوی نگارندگان نه تنها ضرورت ندارد، بلکه امکان آن محل تردید جدی است. با این حال یادداشت در حدی که مقتضای یک متن کوتاه است؛ اشاره ای به موضع خود درباره جنسیت داشته و از آنجا که بر محور جنسیت است، نمی توان گفت مباحثات جنسیتی را جار و جنجال و کدورت تلقی کرده است. نگارندگان به سه لایه ظهور جنسیت در رویداد اربعین بر زنان و مردان می پردازند. در لایه اول، جنسیت به مثابه حدی تعیین بخش و در لایه دوم در قالب عقلانیت های مختلف و نظام های معنایی متنوع ظهور می یابد. هر کدام از این سطوح، آثار و تفصیل خاصی دارد. اما لایه سوم مرحله ای است که از بحث مراتب وجود در اندیشه های عرفانی و دینی از جمله فلسفه صدرالالهام گرفته شده است. مرحله ای که چنانکه گفته شد جنسیت، حذف، نفی یا مورد ضدیت قرار نمی گیرد و طبیعتاً نتایجی که ناقد محترم گرفته اند، بر این ایده مترتب نیست. چون جنسیت و آثار و تکثر ناشی از آن نفی نشده، بلکه مورد استعلا یا فراروی قرار گرفته است. حرکت در مراتب وجود در اندیشه صدرایی بدان معنا است که موجود از عوارض محدودکننده و مختص به مراتب نازل رها می شود و در عوض حقیقت نورانی و وحدانی آن ظهور می کند. این به معنای نفی خواص موجود در طبقات پایین وجود نیست. در عین حال حرکت وجودی اگر به معنای عدم تغییر در یک ذات و عوارض آن باشد، پس چه حاصلی دارد؟ (نسخه نازلی از این بحث در مفهوم رفع «Aufhebung» هگل در اندیشه غرب مطرح شده است).

در متن قبلی سه لایه ظهور جنسیت، در طول هم قرار دارند و هر بار انسان جنسیت مند را به معرفتی عمیق تر و وحدانی تر راهنمایی می کنند. در لایه اول معرفت متمرکز بر عوارض محدودیت زای جنسیت، خطا نیست اما بسیار محدود و مادی و تنگ مایه است. در مرتبه دوم که فرد به نظام و نه خرده هنجارهای جنسیتی پی می برد، دانش او عمق بیشتری یافته است. در نهایت مرتبه ای که فرد هنوز جنسیت مند است ولی صرفاً محدود به عوارض کثرت زا و محدود و مادی آن نیست. این مرتبه فوق مراتب قبلی، به وحدت نزدیک تر، انسانی تر و الهی تر است و صد البته انسان در آن به ملک فاقد جنسیت تبدیل نشده است. به هر حال جایگاه بحث از لایه سوم وقتی روشن می شود که لایه اول و دوم محدودیت های برآمده از آنها بدرستی فهم شود. به بیان دیگر لایه سوم را باید در کنار و پس از دو لایه اول خواند و تحلیل کرد، مطلبی که

مسیر شهادت نه تنها به سعادت اخروی و دنیوی شهید منجر می شود بلکه همواره برای نزدیکان (پدر، مادر، همسر، فرزند...) او نیز سراسر فرصت رشد و نزدیک شدن به قرب الهی را فراهم می کند اما در کنار همه زیبایی های این راه نباید از مشکلات و آسیب های نیز غفلت کرد. این مشکلات را می توان در حوزه های مختلف عاطفی، اقتصادی، فرهنگی و حقوقی دسته بندی کرد اما هدف این یادداشت بررسی مشکلات حقوقی است.

مشکلات حقوقی در حوزه های مختلف همواره مورد بحث و کنکاش بوده و ملاحظاتی در تطبیق حدود و قوانین الهی، عدالت و شرایط های جدید به وجود آمده در زندگی بشری یا یکدیگر از جمله عمل های دشوار و بیشدت لازم در زندگی امروز است و همسران شهدا به مانند زنانی که طی حوادث مختلف همسر خود را از دست دادند با مسائل و مشکلاتی از این جنس مواجه هستند. در این بین مشکلات زنانی که فرزندی از شهید به یادگار دارند نیز بیشتر است. پس از شهادت پدر حضانت فرزندان با مادر و ولایت با ولی قهری (پدر بزرگ) است. مسأله ضعف و ناتوانی کودک و نیاز او به حمایت مراقبت و رفع نیازهای اولیه، مسأله ای واضح و قابل پذیرش است. اما این موضوع رابطه تنگاتنگی میان حضانت و ولایت به وجود می آورد.

حضانت به معنی نگهداری از کودک، رسیدگی به امورات روزمره، خوراک، پوشاک، تحصیل و تربیت است که به عهده مادر قرار می گیرد ولی قهری (پدر بزرگ) در فقه و قانون، ولایت بر نفس، مال و حقوق کودک را داراست و مادر هیچگاه چنین ولایتی را بر طفل خود ندارد ولی قهری او محسوب نمی شود. تقسیم حقوق و نیازمندی های کودک به طریق ترسیم شده تا زمانی که زندگی در حالت عادی و بدون بحران پیش برود و اتفاق نظر در مسائل گوناگون میان حاضرین ولی قهری وجود داشته باشد مناسب و در جهت حفظ منافع و صلاح کودک است؛ در غیر این صورت سبب پیدایش آسیب یا خلأهایی در زندگی مادر و فرزند می شود که به اختصار به چند مورد آن اشاره می شود:

### امور بانکی

برخلاف قانون موجود، تحت عنوان «اجازه افتتاح حساب پس انداز برای اطفال» که در سال ۱۳۵۶ در قالب ماده واحد به تصویب رسیده است در اکثر بانک ها مادر نمی تواند حساب پس اندازی را به نام فرزندش افتتاح کند و یا در صورت افتتاح تا زمانی که دارنده حساب (فرزند شهید) به سن قانونی برای برداشت برسد تنها ولی قهری امکان برداشت پول از حساب را داراست و نه مادر. این شرایط برای زمانی که مادر با هزینه شخصی خود این کار را کرده باشد نیز وجود دارد.

### امور درمانی

در این امور مراجعه به پزشک، پیگیری نیاز به درمان، انجام آزمایش ها و طی شدن روند بهبود بیماری بر عهده مادر و توسط او برای فرزند دنبال می شود؛ اما در زمانی که نیاز به بستری کودک، عمل جراحی (اورژانسی-معمولی) وجود دارد، اجازه این کار تنها با ولی قهری اوست. حتی در شرایطی که زمان حکم طلائی برای زندگی کودک بیمار دارد نیز، اجازه و موافقت حاضرین کودک (مادر) به تنهایی کفایت نمی کند و اجازه پدر بزرگ به صورت حضوری یا با دادن وکالت نامه رسمی و حقوقی به مادر لازم و ضروری است. این وضعیت زمانی تبدیل به چالش می شود که به دلایل متعدد از جمله کسالت ولی قهری، دور بودن مسیر، مخالفت و... این اتفاق در زمان لازم نتواند بیفتد.

### امور مالی

ارثی که فرزند از پدر خود می برد، همچنین پولی که از سرمایه گذاری، بیمه و... به او تعلق می گیرد، تا زمان رسیدن به سن قانونی، در اختیار ولی قهری اوست که باید با در نظر گرفتن صلاح و مصلحت فرزند نگهداری، استفاده یا تبدیل به احسن شود، تشخیص هر کدام از این راه ها بدون در نظر گرفتن شرایط فعلی زندگی او که توسط مادرش انجام می شود ممکن نیست. برای مثال در مواردی اتفاق افتاده است که مادر برای اقدامات درمانی کودک هنگام مراجعه به شهر مجاور او وسیله نقلیه عمومی و اتوبوس استفاده می کرده است، در صورتی که ماشینی از شهید به کودک به ارث رسیده اما با تشخیص ولی قهری، مادر امکان استفاده از آن را ندارد. در اینجا علاوه بر سختی که در حمل و نقل با اتوبوس متحمل کودک می شود، تارسیدن به سن قانونی و گذشت سال ها، ارزش و بهره ماشینی برای استفاده و از نظر مالی برای فروش نیز کاسته می شود. حداقلی ترین کار در این صورت تبدیل آن به احسن و سرمایه گذاری برای فرزند است که متأسفانه در این مورد صورت نگرفته است.

### پاسپورت و اجازه خروج از کشور

برای گرفتن پاسپورت در صورت فوت یا نبود پدر اجازه ولی قهری لازم است و این در شرایطی است که کودک تماماً با مادر خود زندگی می کند و تمام برنامه ریزی های تربیتی، آموزشی، رشد جسمی و... توسط مادر انجام می شود و رفتن به سفر به خصوص سفرهای زیارتی نیز جزئی از توجه به معنویت و تفریح محسوب می شود. حتی در شرایطی که پاسپورت برای کودک از زمان زنده بودن شهید وجود داشته باشد ولی قهری در صورت مخالفت با سفر مذکور می تواند اعلام مفقودی پاسپورت یا عدم اجازه خروج دهد. نکات مطرح شده در کنار سایر مسائل از جمله ثبت نام مدارس، انجام قراردادها، معاملات و... در شرایطی است که پس از شهادت پدر، ولی قهری (پدر بزرگ) در قید حیات باشد؛ اما نکته آنجاست که در غیر این صورت (فوت پدر بزرگ) مادر به عنوان حاضرین و قیم موقت باید در برابر تمامی تصمیمات و هزینه کرد ها در دادگاه پاسخگو باشد. تا هر ساله صلاحیت خود را برای حضانت فرزند تأیید کند. در حالی که این نظارت بر رفتار و تصمیم های ولی قهری وجود ندارد. حال سؤال این است که اگر هدف انجام همه امور با توجه به مصلحت کودک است، چرا این تفاوت نظارتی بین مادر و پدر بزرگ باید وجود داشته باشد؟ آیا غیر از این است که در این صورت با توجه به نقشی که مادر در نگهداری، تربیت و تأمین نیازهای مالی و معنوی دارد و اختیاری که در ولایت او بعد از پدر ندارد صرفاً بازتعریفی از وظایف یک پرستار برای اوست؟ بهتر است قانونگذاران در این حوزه ضمن توجه به شرایط روز، جایگاه امروز زنان و مادران در جامعه و تغییرات اقتصادی و فرهنگی که نسبت به زمان گذشته داشته اند، در قوانین موجود بازنگری کرده به نحوی که ضمن حفظ احترام و جایگاه ولی قهری، اختیارات مادر افزایش پیدا کرده و شرایط در موارد خاص و بحرانی که اختلاف نظر میان حاضرین ولی قهری وجود دارد، مسیرین بست همیشه به سوی مادر نباشد.



پس از شهادت پدر  
حضانت فرزندان با  
مادر و ولایت با ولی  
قهری (پدر بزرگ)  
است. تقسیم حقوق  
و نیازمندی های  
کودک به طریق  
ترسیم شده تا زمانی  
که زندگی در حالت  
عادی و بدون بحران  
پیش برود و اتفاق  
نظر در مسائل  
گوناگون میان  
حاضرین و ولی قهری  
وجود داشته باشد  
مناسب و در جهت  
حفظ منافع و صلاح  
کودک است؛ در غیر  
این صورت سبب  
پیدایش آسیب یا  
خلأهایی در زندگی  
مادر و فرزند می شود

# چند پرپله بعثی ها

هانی کمری

روزنامه نگار



در آن هشت سالی که با خون دل مردم ایران در جنگ تحمیلی به سرشید، بیش از ۴۸ هزار نفر از ایرانی ها اسارت را تحمل کرده اند. در فیلم های جنگی دیده ایم و خاطرات رزمندگان را بین خط های کتاب ها هم خوانده ایم. هر مردی که اسیر می شد دخیل دعاهاش را به نام یک زن می بست. زنی به نام زینب دختر علی (علیها السلام) اصلاً آنکار که اسارت جنس زنانه داشته باشد. زنی اسیر و پایبند عشق است، زنی پایبند محبت فرزندان است، زنی پایبند واژه ها و زنی هم پایبند وطنش. دیگری هم پایبند خدمت به دیگران یا تیمار مجروحان. وقتی کسی اسیر شود و بعد آزاد، او را آزاده می گویند؛ اصلاً آزاده نامی است زنانه. در طول تمام روزهای هشت سال جنگ تحمیلی ۲۲ هزار و ۸۰۸ امدادگر و ۲۲۷۶ پزشک و پرستار به جبهه ها اعزام شدند که همگی از زنان و دختران ایرانی بوده اند. ۶۴۲۸ بانوی این کشور به شهادت رسیدند. بعضی در مقابله با دشمن و بیشترشان در بیماران و موشک باران شهرهای درگیر با جنگ، آمارهای رسمی می گویند حدود ۵۰۰ نفر از این بانوان، زنده بودند. امیرحسین قاضی زاده هاشمی، رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران در سال ۱۴۰۱ گفته بود: در کشور ما ۱۷ هزار زن شهید، جانباز و آزاده الگوی زنان ایرانی هستند، آن هشت سال برای بسیاری از زنان زخم هایی به یادگار گذاشت. اگر زخم های قلب و روح را حساب نکنیم، از زخم حافظه و خاطرات دخترکان نگوییم و فقط زخم تن را در مقابل موشک، خمپاره، تیر، ترکش و گلوله بشماریم، ۵۷۳۵ زن در آن سال ها جانباز شدند. اما چهره زنانه جنگ، رخ دیگری هم داشت؛ آن روی سیاهی بعثی ها که فقط در زندان های عراق دیده می شد. غیر از بانوان زنده و شهید و جانباز آن سال ها چند زن هم اسیر بودند. چند زن و دختری که رنج زندان بعثی ها را شاید سخت تر از برادرانشان در سلول های مجاور کشیده اند. سال ۱۳۹۸ معاون امور زنان و خانواده ریاست جمهوری بود، در همایش روز آزادگان در اردبیل گفت: در کشور ۱۷۱ زن آزاده دوران دفاع مقدس وجود دارد؛ این در حالی است که تعداد زنان آزاده ای که رسانه ها سراغ آنان رفته اند، به تعداد به انگشتان دست هم نمی رسد.

روزهای اول پاییز ۵۹ بود، هنوز چند ماه هم از آغاز حمله بعثی ها نمی گذشت. آن روزها فاطمه فاطمه ناهیدی پزشک جوانی بود که زمان انقلاب هم فعالیت های زیادی داشت و بعد که در رشته مامایی ادامه تحصیل داد، به مناطق محروم ایلام، کرمان و هرمزگان رفت. خانواده اش در تهران بودند و با شروع جنگ برادرش به کردستان رفت. او کسی نبود که در چنین شرایطی به کار و زیست روزمره اش ادامه دهد. به او می گفتند: «تو ماما هستی و تو را چه به مجروحان جنگی؟» و جواب می داد: «حداقل می توانم جای یک ترکش را بخیه کنم، اگر نشد، حداقل می توانم تی بکشم.» خانواده اش را راضی کرد و کمی بعد به جنوب رفت، نه در شهرها، بلکه به خط مقدم رسید؛ جایی در حوالی سلمچه. بیستم مهرماه سال جنگ بود که فاطمه ناهیدی در خط مقدم جبهه همراه یک تیم پزشکی اسیر شد. وضعیت او که در خط مقدم به اسارت درآمده بود با دیگران فرق می کرد. او را به چشم یک نظامی می دیدند. زندان الرشید: زندان امنیتی عراق بود. فاطمه را به عنوان زندانی سیاسی آنجا بردند و گفتند تو آمده ای با رژیم ما بجنگی. او چهار سال در زندان بعثی ها ماند. او اولین پزشک



برگشت، در جاده ماهشهر آبادان به همراه نیروهای امدادی دیگر اسیر شد. یکی دیگر از این نیروها شمسی بهرامی بود. آن روزها شمسی نماینده فرمانداری آبادان بود و برای تهیه گزارش و برآورد میزان خسارات مناطق بیماران شده می رفت.

بعثی ها راهشان را بستند و این دو بانو را هم اسیر و به زندان استخبارات عراق بردند. حالا در سال های اخیر معصومه آباد از اعضای شورای شهر تهران بوده و هم اکنون سفیر ایران در فنلاند است.

در همان روزها خدیجه میرشکاری نوعروس جوانی بود که در شهر بستان زندگی می کرد. او تازه به عقد همسرش حبیب درآمده بود. با تخلیه بستان، خدیجه حاضر نشد از سوسنگرد



اسیر و اولین بانوی آزاده است که ۱۲ بهمن ۶۲ به وطن برگشت و حالا عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی است.

یک هفته از اسارت فاطمه می گذشت که معصومه هم اسیر شد. معصومه آباد ۱۷ ساله بود که جنگ آغاز شد. او در آبادان زندگی می کرد و آن موقع همانجا به عنوان نیروی داوطلب هلال احمر مشغول به کار شد. او در یکی از روزهای مأموریتش برای انتقال بچه های شیرخوارگاه به شیراز رفته بود که در راه



عقب تر برود. برادران و همسرش هم برای دفاع در شهر ماندند. چند روز بعد حبیب به دنبال آمد خدیجه بالاخره برای رفتن رضایت داده بود که سر و کله بعثی ها پیدا شد. رگبار گلوله به سمت آنها می آمد، بعد از دستگیری، حبیب در آغوش خدیجه شهید شد و خودش هم نیمه جان راهی بیمارستان و بعد زندان. سه ماه با داغی که دیده بود و غم بی خبری از خانواده اش در انفرادی ماند و بعد به سلول زنان ایرانی رفت؛ جایی که معصومه آباد و شمسی بهرامی هم بودند. به جمع آنها دختر دیگری هم اضافه شد. حلیمه آزاده بعد از تمام کردن دبیرستان، در بیمارستان سوس شعبان آبادان ماما بود که جنگ خانواده اش را مجبور به ترک شهر کرد. او ماند و روزی که به دیدار خانواده اش

در شیراز رفته بود، موقع برگشت اما اسیر شد و بعد از مدت ها شکنجه کنار سه دختر ایرانی دیگر قرار گرفت. زندان الرشید پنج طبقه زیر زمین و سه طبقه بالا داشت و هر چه پایین تر می رفتی شکنجه ها هم سخت تر می شد. طبقه دوم سلول های تنگ و سرخ رنگی داشت. دختران را دو سال در آنجا حبس کردند. دخترانی که جنس نگرانی هایشان در اسارت و جنگال دشمن، بسیار متفاوت تر از برادران اسیرشان بود. این چند بانو چهل ماه در سلول های تنگ و شکنجه های سخت بعثی ها بودند. در چند ماه اول از صلیب سرخ پنهان شان کرده بودند. رنج هایی که هیچ گاه در قالب برنامه مستقلاً به آن پرداخته نشده است. یک داستان پر گره واقعی که جای خالی روایتش



عمیقاً حس می شود. در تمام این سال های پس از جنگ تنها اثری که رسماً به اسارت زنان پرداخته کتاب «من زنده ام» بوده که خاطرات معصومه آباد است. به این زنان آزاده نه در ادبیات آن طور که باید پرداخته شده و نه در رسانه. همان طور که در سینما و سریال های تلویزیونی هم جایی برای آنها نبوده؛ همچنین سینمای مستند هم در این باره سر بلند ظاهر نشده است. در مخیله بسیاری از مردم ایران هم نمی گنجد که چند اسیر زن در سال های جنگ، زندان و شکنجه بعثی ها را تجربه کرده باشند. در خاطره هیچ کدام ما چنین تصویری ثبت نشده که در سالگرد بازگشت اسرا به وطن، تلویزیون را روشن کنیم و تصویر چند زن را در حال صحبت از خاطرات اسارت شان ببینیم.

گزارشی از نتایج تعزیه «علیامخدره» به کارگردانی مریم شعبانی

«هنرمقدس» راه سومی که دختران هنرمند مسلمان برگزیدند

فاطمه محمودی

خبرنگار حوزه زنان و خانواده



کسانی که در حوزه زنان توفیق داشته اند عصر قاجار در ذهن شان حکایت دیگری دارد؛ عصری که در آن زنان در انقیاد سنت های بدون مبنا محصور بودند، باید در پستی خانه ها می ماندند و حتی حق تحصیل هم نداشتند. اما در همان عصر برخی از زنان روحیه تحول خواهی شان شعله کشید و سعی می کردند که با قلم و کنش هایی وضعیت خود را تغییر دهند. در آن زمان بود که چند تن از زنان برای مدرسه رفتن و علم آموزی دختران قد علم کردند و شروع به مطالبه و تشکیل مدرسه کردند.

نشریه ها و جراید زنانه نیز برای اولین بار با تمام فراز و نشیب هایش در آن زمان کلمه به کلمه تکمیل می شد و در جوامع دست به دست می چرخید. برخی با رویکردهای صحیح و مطابق نگاه اسلام به زن و برخی نیز با رویکردهای فمینیستی و تحت تأثیر غرب، به هر حال نام زنان عصر قاجار با جریان سازی گره خورده است. اما کمتر کسی از این خبر دارد که آنها علاوه بر قلم از قالب صحنه و نمایش نیز بهره بردند. در زمانی که ناصرالدین شاه ترجیح می داد زن ها در فضای روزمره و تجملی خودشان سیر کنند؛ دود ختراو و خواهرش تلاش کردند تا خودشان پولی را جمع کنند و تعزیه و شبیه خوانی راه بیندازند. این سه زن در کاخ ناصرالدین شاه در برابر مشکلاتی که در قصر سدا راهشان می شد، ایستادند و تعزیه ای برپا کردند. اکثر ما از این اتفاق بی خبر بودیم تا حال که پس از گذشت حدود یک سده در روزگاری دیگر که بساط سلطنت ها جمع شده و سایه پرچم جمهوری اسلامی بر سر این سرزمین افتاده است؛ زنان هنرمندی برخاسته اند که با اجرای نمایش «علیامخدره» روایتگر آن اتفاق باشند. مریم شعبانی کارگردانی است که دست

در دست اعضای گروه «تئاتر مقدس» این نمایش را ساخته است و چگونگی به وجود آمدن تعزیه زنانه در دربار ناصرالدین شاه را روایت کردند که این نمایش در مردامه در حوزه هنری روی صحنه رفت. پس از آن از ۲۲ تا ۲۴ شهریور ماه نیز در سالن نمایش باغ کتاب اجرا شد و این هنرمندان از آن جاپلی زدند به تاریخ ایران در کاخ ناصرالدین شاه و تاریخ اسلام در دشت نینوا. آنها در این نمایش تعزیه حضرت قاسم (ع) و حضرت علی اکبر (ع) و شبیه خوانی حضرت زینب (س) را نیز اجرا کردند. اگر در زمان کودکی تعزیه هایی می دیدیم که در آنها مردان نقش حضرت زینب (س) را بازی می کردند و اگر نمی توانستیم با آن تعزیه ارتباط برقرار کنیم؛ اما الان می توانیم دخترانمان را به دیدن نمایش ها و تعزیه هایی ببریم که زنان برای زنان می سازند و اجرامی کنند. گروه هنرمقدس پیش از علیامخدره، نمایش های آیینی خلود و فاطمه (س) را نیز روی صحنه بردند. حتی نمایش لکچر پر فورمنس فاطمه (س) را در عراق نیز اجرا کردند و در آن سوی مرزهای ایران زندگی حضرت فاطمه (س) را برای زنان عراقی به تصویر کشیدند. تماشاگران نمایش های گروه هنرمقدس زنان هستند و این به معنای پرده نشینی و محرومیت از دیده شدن هنر این هنرمندان نیست. این خواست آن هاست که هنرشان را برای زنان اجرا کنند و جلوی مردان، روی صحنه بازیگری نکنند. مریم شعبانی، مسئول گروه هنرمقدس، با این ایده توانست برای دختران بستر سالمی ایجاد کند تا بتوانند در چهارچوب عقاید مذهبی خود روی صحنه نمایش آیینی بروز و ظهور داشته باشند.



کمتر کسی از این خبر دارد که زنان قاجار علاوه بر قلم از قالب صحنه و نمایش نیز بهره بردند. در زمانی که ناصرالدین شاه ترجیح می داد زن ها در فضای روزمره و تجملی خودشان سیر کنند؛ دود دختر او و خواهرش تلاش کردند تا خودشان پولی را جمع کنند و تعزیه و شبیه خوانی راه بیندازند



# ویژه نامه

نگاه

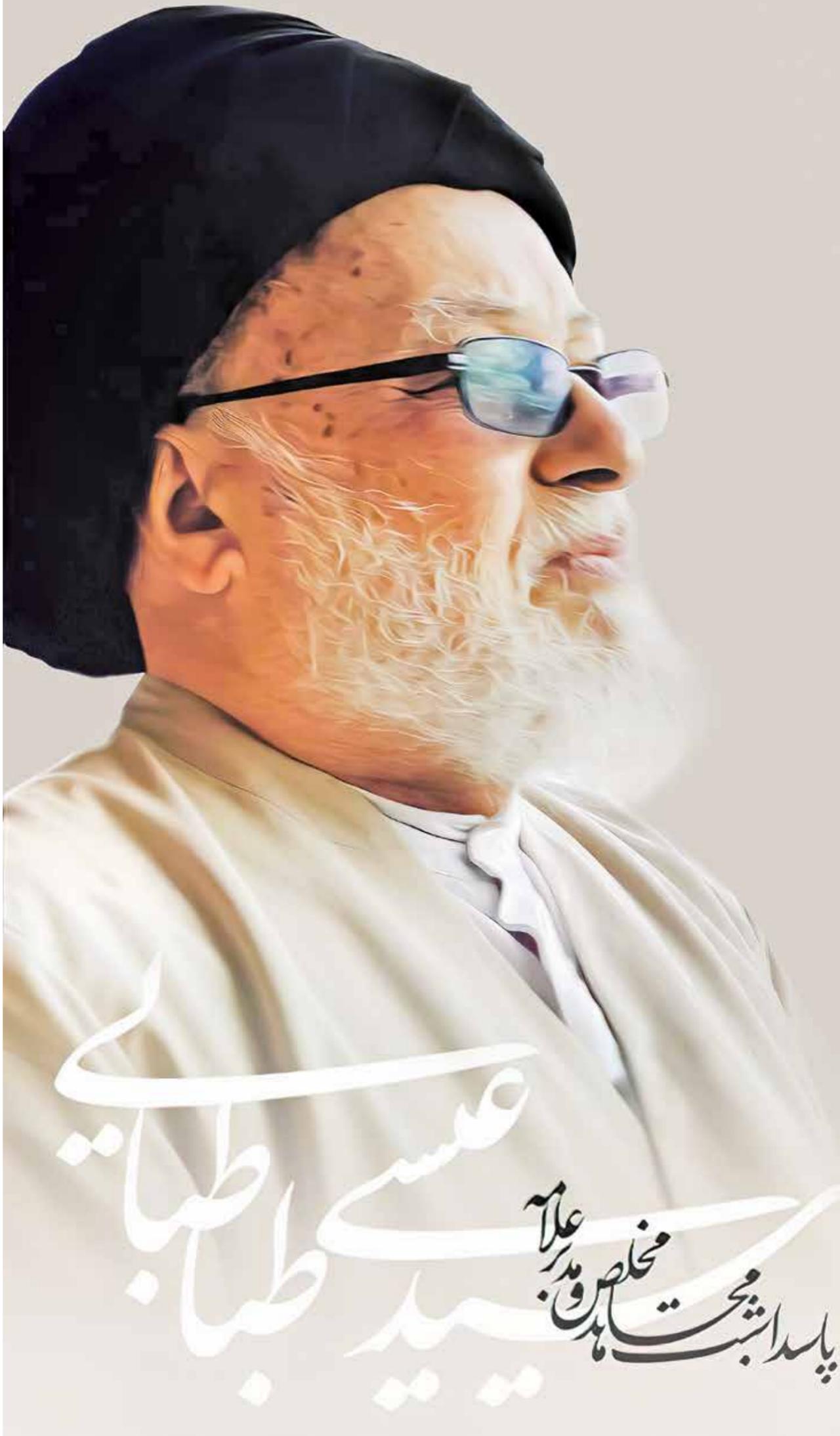
## برش هایی از زندگی سید عیسی طباطبایی از زبان فرزندش سید علی طباطبایی

● پدر او سید علی اصغر طباطبایی دامغانی از خواص و شاگردان میرزا آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی بود. لذا پدرمان به همراه خواهر خود که دو سال از وی بزرگتر است از ابتدای ولادت به مدت چهار سال یعنی تا زمان رحلت آسید ابوالحسن اصفهانی در کفالت ایشان نزد مادر خود در نجف به سر می بردند. به قول پدر دست قضا و قدر یا سوء تدبیر مادر و فامیل مادری بعد از ارتحال آن آیت عظمی در سال ۱۳۲۶ شمسی، آن دو را نیز از دست مادر جدا کرد و مرحوم عمویشان سید علی اکبر طباطبایی دامغانی فاضل و دانشمند و واعظ شهیر خطه دامغان و گرگان و مازندران به همراه عمه به عتبات آمده و آن دو را به ایران برده و به مدت ۱۱ سال تحت تکفل خود بزرگ کردند.

● مرحله نخست طلبگی پدر در دامغان در سن پانزده سالگی و در زمان حیات آیت الله میرزا آقا سید محمد ابوترابی در مدرسه خود ایشان آغاز شده و ایشان علاوه بر عمومی بزرگوارشان که اعتنایی بالغ و ویژه به آموزش و تربیتشان داشته به مدت دو سال از اساتید خوب آن خطه همچون سید مسیح شاهچراغی و شیخ محمد رضا خدایی استفاده کرده است. او سپس به توصیه عمومی خود به همراه پسر عمو برای تحصیل عازم قم شد و در ادامه عازم کرمانشاه شد. در این شهر نزد عالمان سرشناسی چون شیخ حسین امینی شاهرودی، امام سدهی، اصفهانی جلیلی کرمانشاهی و شهید محراب اشرفی اصفهانی که به دست ایشان هم معمّم شدند شاگردی کرده و با بهترین طلاب همگام در تهذیب و تهجد بهترین ایام نوجوانی را سپری کردند.

● پدر مضاف بر پیشرفت در تحصیل در اثر همنشینی و ارتباط صمیمانه با بزرگان و روحانیان والامقامی چون آیت الله نجومی و آیت الله حاج ابوتراب و استاد عرفان حاج شیخ مصطفی حاج آخوند و آیت الله سید هرسینی و سید مجتبی معصومی دوره کرمانشاه را سر آغاز تعبد و نماز شب و بیداری بین الطلوعین می داند که در مدرسه شان (مدرسه آقا یعنی مدرسه آیت الله بروجردی) بسان معددی اغلب اوقات شبانه روز به روی نمازگزاران و عبادت کنندگان باز بوده و شبها خالی از متعهد نبوده است. او این دو سال را از بهترین ایام عمر خود و تولدی دیگر می شمارند که چشمشان به عالم آزاد و باز و مستقل در فکر و تصمیم گشوده شده است. در همان کرمانشاه بود که پدر خواب می بیند بر اسب سفید ذوالجناحی سوار و در آسمان، بدون ترس و نگرانی به سوی مغرب پرواز می کند.

● پدر به ساحت عرفای کامل و عاشقان و دلسوختگان کوی توحید و ولایت ارادت خاصی دارند و به قول ایشان از ایام نجف، شخصیت عرفا و عظمت روحانی آنها برای او دوست داشتنی بود. پدر می گوید که در اوایل طلبگی در نجف اشرف در جریان مداومت به رفتن به مسجد سهله در شب های چهارشنبه هر هفته، از طریق یکی از زهاد با جناب سید هاشم حداد آشنایی و ارتباط پیدا می کنند و رفت و آمد به مسجد سهله در طول سال و در گرما و سرما ادامه داشته است تا اینکه نامه ای به شهید محراب آیت الله شهید سید عبدالحسین دستغیب شیرازی می نویسد و آن مرحوم پدر را به شیخ عباس قوچانی وصی سید علی قاضی



پدر بخت مخلصه سید طباطبایی



## شکل‌گیری کمیته امداد امام خمینی (ره)

# کمیته امداد امام خمینی در لبنان چگونه شکل گرفت؟

یکی از فعالیت‌های ماندگار سید عیسی طباطبایی در لبنان راه‌اندازی نهادی به اسم کمیته امداد امام خمینی بود که اگرچه در اسم به نهاد داخل ایران مشابه بود اما کاملاً مستقل عمل می‌کرد. در این گزارش با استفاده از نظرات چهره‌های حاضر در لبنان از روند تأسیس و فعالیت آن به دست سید عیسی طباطبایی آشنا می‌شویم.

### آغاز فعالیت کمیته امداد لبنان از زیرزمین

سید عیسی طباطبایی چرا در لبنان احساس نیاز کرد کمیته امداد تأسیس شود؟ خودش در پاسخ به این سؤال می‌گوید: «مهدی کروبی رئیس بنیاد شهید بود. ارتباط ما با ایشان خیلی قوی بود، به ما امکانات می‌داد و دست ما را هم کمی باز گذاشته بود. در کنار آن کار کمیته امداد را شروع کردیم. کار ما گسترده بود. یعنی هم خانواده شهدا بود، هم جانبازان، هم رسیدگی به امور فقرا و آوارگان. ما به مرور زمان این مؤسسات را از هم‌دیگر جدا کردیم، دیدیم که جای کمیته امداد همان طور که در ایران خیلی خوب کار می‌کند، در لبنان خالی است. من به ایشان گفتم که بودجه‌ای برای این کار بگذارید تا اینکه یک مؤسسه مخصوص نیازمندان در لبنان راه بیندازیم. ایشان قبول کرد. با کمیته امداد در ایران صحبت کرد، من هم رفتم با آنها صحبت کردم و زمینه را فراهم کردیم. آقای عسگر اولادی، آقای نیری و آقای حیدری به لبنان آمدند. در ضمن اینکه لبنان را می‌گشتیم و اوضاع اینها را می‌دیدیم که زمینه را برای تأسیس کمیته امداد آماده بکنیم در جنوب به همان منطقه‌ای رفتیم که من هفتاد و پنج روز محاصره بودم. وضع بیروت هم ناامن بود. من زیرزمینی داشتم که از حقوق شرعیه تهیه کرده بودم. بین سوری‌ها و فالانزها در منطقه عین الحلوه، آنها را از روی ترس شبانه در همان زیرزمین خواباندم و آنجا را به اولین پایگاه امداد تبدیل کردم. این زیرزمین به مساحت هزار متر بود با یک نصف طبقه، این آقایان چند شب را به حالت خیلی اضطرار در منطقه بیروت و لبنان گذراندند و بعد به ما اجازه دادند که کمیته امداد را تأسیس کنیم. یعنی کمیته امداد به عنوان یک کمیته رسمی مثل کاری که در ایران انجام می‌گیرد، اینجا هم بر همین اساس شروع به فعالیت کرد.»

### امام گفت ببینید برادران من در لبنان چه چیزی نیاز دارند

از دیگر کسانی که می‌تواند درباره تأسیس کمیته امداد در لبنان سخن بگوید، محمد البرجای عضو شورای مرکزی حزب الله لبنان است. او از ابتدای انقلاب با سید عیسی آشنا شده است و به ایران هم رفت و آمد دارد. او در این باره می‌گوید: «در سال ۱۹۸۶ که وضع اقتصادی و معیشتی باعث مشکل برای تمام لبنانی‌ها شد امام راحل بعد از فرستادن نامه‌های متعددی که به ۱۰۰ یا بیشتر می‌رسید به مسئولان کمیته امداد در تهران گفتند: بروید به سوی برادران من در لبنان و ببینید چه چیزی نیاز دارند. بعد از این کمیته امداد شاخه لبنان تحت رهبری سید عیسی طباطبایی تشکیل شد و این چیزی که امروز می‌بینید از قبیل بنیاد شهید، بنیاد جانبازان، بیمارستان‌ها، مؤسسه قرض الحسنه و غیره همه زیرساخت‌هایی هستند که پس از آن مساعده امام و تشکیل بیت المال راه افتادند و البته با مانع تراشی‌های بسیاری از سوی امریکا و دشمنان مواجه شدند. همان مؤسسه‌ها بودند که مقاومت را در بر گرفتند و علاوه بر مقاومت خط دفاعی محکمی از طرفداران مقاومت را تشکیل دادند. این همان مؤسسه‌ای بود که هم شامل اعضای حزب الله می‌شد و هم از آنها حمایت می‌کرد؛ این ایجاد نمایندگی کمیته امداد امام خمینی و سپس نمایندگی مقام معظم رهبری در لبنان و صرف وجوهات شرعی باعث تسریع امور شد. البته همه این کارها با همکاری شهید سید عباس موسوی و سید حسن نصرالله صورت می‌گرفت.»

### لزوم رسیدگی به وضعیت نیروهای حزب الله

محمود نورایی کاردار وقت سفارت ایران در لبنان در سال ۶۱ درباره راه‌اندازی کمیته امداد امام خمینی در لبنان این طور می‌گوید: «زمانی که حزب الله عملیاتی انجام می‌داد عده‌ای در این عملیات به شهادت می‌رسیدند و خانواده آن شهدا نیاز به رسیدگی داشت و این رسیدگی نیازمند راه‌اندازی تشکل و ساختاری مرتبط بود. در این زمینه سید عیسی نخستین کسی بود که این مسئولیت را بر عهده گرفت و مسئولان بعدی از جمله آقای جلیلی و چند نفر دیگر آمدند و این مسیر را تا به امروز ادامه دادند. شعبه‌ای از بنیاد شهید در بیروت وجود دارد که خانواده‌های شهدای حزب الله را تحت پوشش دارد و همان خدماتی را که در ایران دارند در لبنان نیز ارائه می‌دهند. کمیته امداد هم خدماتی نظیر آنچه در کمیته امداد ایران ارائه می‌شود برای خانواده‌هایی که زیر خط فقر هستند و مشکلات مالی دارند، ارائه می‌دهد.» به گفته نورایی بودجه این نهادها از طریق شیعیان کشورهای عراق و کویت تأمین می‌شد.

### کمیته امداد در لبنان کاملاً جا افتاده است

دکتر عباس خامه‌یار سال‌ها ریزن فرهنگی ایران در بیروت بود و با فعالیت این نهاد به خوبی آشناست: «آقا سید عیسی از زمان اشغال بیروت توسط رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۸۲ به بعد ۱۲ پروژه بزرگ ماندگار بی‌سابقه فرهنگی، اجتماعی و خدماتی را پایه‌گذاری کرد و به بهره‌برداری رساند که این پروژه‌ها فرزندان خلفی از دستاوردهای بزرگ انقلاب اسلامی هستند مثل کمیته امداد امام خمینی که افراد تحت کفالت این کمیته قرار می‌گیرند و از بدو ورود به دبستان تا دوره‌های دانشگاهی ایتم یا فقرا تحت پوشش قرار می‌گیرند. در این رابطه افراد متکفلی را از متمولان و از ثروتمندان، خیرین خلیج فارس و کشورهای مختلف جذب می‌کنند و به صورت پنهانی تفاهنامه‌ها و قراردادهای امضا می‌شود و هر کدام این افراد، خانواده‌ها یا افرادی را تحت پوشش قرار می‌دهند بدون اینکه اعلام رسمی شود. آقا سید با حفظ حیثیت و آبروی تک تک این خانواده‌ها و افراد به آنها کمک می‌کند. تشکیلات عظیمی برای این کار شکل می‌گیرد و مانند ایران صندوق صدقات در شهرها، روستاها و اماکن عمومی نصب شده و کاملاً خودکفا و تحت نظارت نمایندگان حضرت امام و حضرت آقا اداره می‌شود؛ کمیته امداد برای مردم لبنان کاملاً جا افتاده است.»

## تأثیرات فرهنگی و اجتماعی سید عیسی طباطبایی در لبنان از زبان یار دیرینش حجت الاسلام رحیمیان

# آقا سید عیسی «فرهنگ جدیدی را نسبت به اهل بیت (ع) در قلوب لبنانی‌ها ایجاد کرد»

## عزت نفسی که او در خانواده شهدای لبنان به وجود آورد یک امر متمایزی بود

### گفت و گو

حجت الاسلام حاج شیخ محمدحسن رحیمیان از جمله افرادی است که با تبعید امام خمینی (ره) به نجف به آن شهر رفت و جزو افرادی است که در طول نهضت امام در صحنه‌های مختلف حضور داشته‌اند. دوستی و آشنایی ایشان با حجت الاسلام سید عیسی طباطبایی نیز به نجف بازمی‌گردد. دوران پیروزی انقلاب اسلامی، دیدارهایی که آقای طباطبایی خدمت امام در تهران داشتند، فعالیت‌های ایشان به عنوان نماینده امام خمینی در لبنان و نحوه شکل‌گیری مؤسسات مختلف توسط آقای طباطبایی در لبنان از جمله موضوعات گفت‌وگوی ما با حجت الاسلام رحیمیان بود.

آشنایی شما با آقای طباطبایی از چه زمانی و چگونه آغاز شد؟

چند ماهی بعد از انتقال حضرت امام از ترکیه به نجف اشرف، بنده هم به نجف مشرف شدم و از همان زمان به لحاظ اینکه هر دو محل تلاقی مان امام خمینی و خانه امام بود، با ایشان آشنا شدم. ولی خیلی نگذشت که ایشان به لبنان مهاجرت کرد.

دلیل مهاجرت‌شان چه بود؟

لبنان یک جاذبه خاصی داشت، هم به لحاظ حضور شیعه و هم به لحاظ جغرافیایی و اقلیمی برخلاف عراق که از نظر ظرفیت‌های مذهبی و مرقد‌های ائمه از یک قداست بالایی برخوردار بود، اما متأسفانه شرایط حقیقتی در عراق حاکم بود و از نظر شرایط زندگی هم وضعیت مناسبی نداشت. اما لبنان شرایط خیلی بهتر بود، از نظر اقلیمی جذابیت بیشتری داشت و شیعیان مخلص در آنجا باعث می‌شد که جذابیت خاصی داشته باشد.

در مدت حضور آقای طباطبایی در لبنان تا پیروزی انقلاب اسلامی، ارتباطی با هم داشتید؟

آن روزها مانند امروز ارتباط‌ها به راحتی انجام نمی‌شد، آن هم در عراق، مگر یک وقت‌هایی که در اثنای سفر ایشان به عراق مجدداً هم‌دیگر را می‌دیدیم.

آقای طباطبایی در لبنان جزو فعالین نهضت حضرت امام و از طرفداران مخلص حضرت امام بود. البته در لبنان خیلی همسویی با ایشان وجود نداشت. معدود افرادی بودند که علاقه‌مندانه در ارتباط با نهضت امام کار می‌کردند. بعد از رحلت آیت‌الله سید محسن حکیم هم بعضی از شخصیت‌های مطرح در لبنان، شیعیان را به مرحوم آیت‌الله خویی ارجاع دادند. طبعاً آن طیف خیلی همراهی با نهضت حضرت امام نداشتند اما سید عیسی حتی علیرغم شرایط نامساعد با جدیت پیگیر نهضت امام بود.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نوع ارتباط‌تان با آقای طباطبایی چگونه بود؟

با پیروزی انقلاب آقای سید عیسی با سابقه روشن طرفداری امام و تقلید و پیروی از خط حضرت امام، در لبنان نقش مهمی را ایفا کرد. ایشان اولین شخصی است در لبنان که اجازه امور حسبه از حضرت امام دریافت کرد و شیعیان لبنان از طریق ایشان وجوهات‌شان را برای حضرت امام ارسال می‌کردند. و بعدها از طریق پیگیری‌های ایشان برای عده دیگری



در مدت حضور آقای طباطبایی در لبنان تا پیروزی انقلاب اسلامی، ارتباطی با هم داشتید؟

آن روزها مانند امروز ارتباط‌ها به راحتی انجام نمی‌شد، آن هم در عراق، مگر یک وقت‌هایی که در اثنای سفر ایشان به عراق مجدداً هم‌دیگر را می‌دیدیم.

آقای طباطبایی در لبنان جزو فعالین نهضت حضرت امام و از طرفداران مخلص حضرت امام بود. البته در لبنان خیلی همسویی با ایشان وجود نداشت. معدود افرادی بودند که علاقه‌مندانه در ارتباط با نهضت امام کار می‌کردند. بعد از رحلت آیت‌الله سید محسن حکیم هم بعضی از شخصیت‌های مطرح در لبنان، شیعیان را به مرحوم آیت‌الله خویی ارجاع دادند. طبعاً آن طیف خیلی همراهی با نهضت حضرت امام نداشتند اما سید عیسی حتی علیرغم شرایط نامساعد با جدیت پیگیر نهضت امام بود.

مستندی با عنوان «مهاجر سپید»

## مستندی درباره سید

مستند

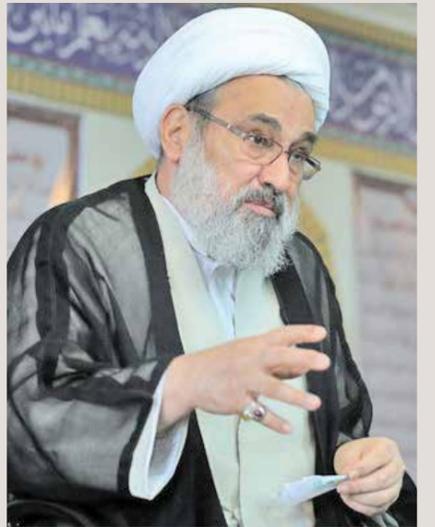
محمد رضا عباسیان  
مستند ساز

من توانستم مستندی با عنوان «مهاجر سپید» در مورد سید عیسی طباطبایی بسازم که حداقل برای ۱۰-۱۲ سال پیش است ولی به هر حال یک چیزی ساخته شد. هرچند که تا الان پخش نشده است ولی اگر حتی ده‌ها مستند خیلی خوب و حرفه‌ای دیگر هم ساخته بشود نمی‌تواند همه ابعاد زندگی آقای طباطبایی توانایی‌های ایشان و کاری را که ایشان کرده است، به نمایش بگذارد.

آقای طباطبایی با ما هم‌روستایی بودند و پدرشان فوت می‌کنند و به خاطر شرایط سخت آن روزگار به روستای بدری بنده می‌آیند و با عمویشان زندگی می‌کنند. با برخی از افراد روستا هم رابطه‌ای داشتند



مستند



در شرایط خاصی بودند. یک کار جالبی اینجا شد. آن نصفی که سید عیسی همراه با لیست اسامی برای ما ارسال می‌کرد، طبق آن اسامی، قبض‌ها را می‌نوشتیم، مهر امام هم پای آن قبض‌ها می‌خورد به نام تک‌تک پرداخت‌کننده‌ها و ایشان هم قبوض را به دست پرداخت‌کننده‌ها می‌رساند. آن نصف دومی که برای تحویل به امام بود ما هر دفعه آن وجه را به صندوق وجوهات نمی‌ریختیم، عین آن را هر بار، بنده خدمت امام می‌بردم و امام این نصف را با توجه به شرایط خاص لبنان و مخصوصاً بعد از شکل‌گیری حزب الله، اجازه می‌دادند که به لبنان برگردد. یعنی در طول این ۷-۸ سال آن نصف وجوهات هم به لبنان برگشت داده شد.

اطلاع دارید با این وجوهات چه کاری در لبنان انجام شد؟

با هماهنگی انجام شده صندوقی به نام صندوق بیت‌المال شکل گرفت که با گذشت زمان و با تجمیع ارقام مرجوع شده به علاوه مساعدت‌های خیرین لبنانی، این صندوق قرض الحسنه به صورت پشتوانه مؤثر و بزرگی برای کمک به شیعیان از طریق قرض الحسنه جا افتاد، مصداق برجسته‌ای از حسنه‌جاریه که هزاران هزار گره را از کار شیعیان لبنان و رزمندگان حزب الله گشود.

در مقطعی که آقای طباطبایی مسئولیت بنیاد شهید لبنان را داشتند، حضرتعالی مسئول بنیاد شهید بودید. از عملکرد ایشان خاطراتی دارید؟

حزب الله واگذار کردیم و با اهتمام حزب الله تا آنجا تجهیز و گسترش یافت که نقش مهمی در جنگ ۳۳ روزه ایفا کرد.

در مورد راه‌اندازی بیمارستان رسول اعظم (ص) هم خاطره‌ای دارید؟

وقتی بیمارستان رسول اعظم به بنیاد شهید واگذار شد، بسیار محدود بود اما در طول سال‌های دهه نود و اوایل دهه هشتاد تقریباً هر بار که به لبنان می‌رفتیم، بخش جدیدی را افتتاح می‌کردیم و تا جایی با همت بلند سید عیسی از جهت کمیت و کیفیت ارتقا یافت که بر اساس ارزیابی یک سازمان جهانی ذریبط، بیمارستان رسول اعظم (ص) بعد از بیمارستان امریکایی در کل لبنان حایز رتبه اول اعلام شد اما سید بزرگوار به این هم قانع نبود. می‌گفت، فاصله بین بیروت تا مرزهای لبنان و مناطق درگیری با اسرائیل زیاد است، باید کاری بکنیم که هم برای حفظ جان رزمندگان و هم برای شیعیان و مردم خوب جنوب امکانات درمانی لازم را فراهم کنیم. سید عیسی زمینی را در حومه نبطیه در جنوب لبنان تهیه کرد و با توجه به اینکه در آن زمان برنامه سرمایه‌گذاری عمرانی جدید نداشتیم، به شوخی گفتم اگر قبول کنید کار سخت به عهده بنده بقیه به عهده خودت، اشکال ندارد. من کلنگ بیمارستان را می‌زنم ساخت آن به عهده شما! به هر حال مراسم کلنگ‌زنی برگزار شد و در این اثنا صدای توپخانه ارتش اسرائیل که تا آن زمان از جنوب لبنان رانده نشده بود، باعث شد خیلی زود مراسم تمام شود و جناب سید با عزم راسخ کار احداث بیمارستان را با نام شهید شیخ راغب حرب، شروع کرد و جز لوازم بهداشتی که از محصولات ساخت داخل از ایران با چند تریلی از طریق ترکیه ارسال کردیم، با کمک خیرین ساختمان بیمارستان را تکمیل کرد و تجهیز آن توسط هلال احمر انجام گردید و طی فرایندی این گام ارزشمند سید به پایگاهی در خدمت مقاومت و مردم مقاوم جنوب تبدیل شد.

دلیل اصلی اینکه آقای طباطبایی با آن همه برکات و ثمره‌ای که در طول حیات‌شان دارند، هنوز در ایران زیاد شناخته شده نیستند، چیست؟

این سید بزرگوار برخلاف بعضی‌ها که اول اسم خودشان را مطرح می‌کنند و بعد اسم کارشان را، همه کارها را به نام امام خمینی، جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی انجام داد. هیچ جایی ردی از اسم خودش را تابلو نکرد.

جناب سید عیسی در تأمین بودجه خیلی از این پروژه‌ها هم متکی به جمهوری اسلامی نبود و در بسیاری از موارد با کمک خیرین اعم از شیعیان منطقه یا شیعیان خود لبنان به خصوص لبنانی‌های ساکن در کشورهای دیگر کارها را پیش می‌برد. طرح تکفل برای ایتم شهدا که در بنیاد شهید لبنان راه‌اندازی شد، بسیار زیبا بود. در دهه‌ها کشور دنیا افراد متدین و توانمند شیعه در طرح تکفل فرزندان شهدا مشارکت داشتند و سالانه رقمی فراتر از آنچه از بنیاد شهید مرکز پرداخت می‌کردیم، از خیرین شیعه لبنانی در کشورهای مختلف پرداخت می‌شد.

ایشان از قبل از مسئولیت بنده در بنیاد شهید پایه‌گذار و شکل‌دهنده بنیاد شهید و کمیته امداد در لبنان بود. بنده هم با توجه به شناختی که از ایشان داشتم، او را ابقا و تقویت کردم و در ضمن سازماندهی جدید بنیاد شهید، بنیاد لبنان هم در شاکله یک اداره کل که دارای شعبه‌هایی در چند شهر دیگر لبنان بود، سازماندهی شد. آقای سید عیسی علاوه بر مدیریت مجموعه بنیاد شهید لبنان و کمیته امداد نقش جهادسازندگی را هم در بعضی از روستاهای لبنان ایفا کرده و مشکلات کشاورزها را برطرف می‌کرد. در همان زمان مراکز فرهنگی امام خمینی را هم در شهرهای مختلف لبنان احداث می‌کرد. آسید عیسی در پوست خودش نمی‌گنجید، دائم در تلاش بود تا در هر عرصه‌ای که بتواند، کاری را انجام بدهد.

به هر حال بعد از سال‌های طولانی خدمت مجاهدانه و عاشقانه در بنیاد شهید با نظر خود ایشان، شخص دیگری را از خود لبنانی‌ها، مسئول بنیاد شهید لبنان گذاشتیم و آقای سید عیسی همچنان تا آخر با ما همکاری داشت. ایشان در ارتباط با خانواده شهدا بهترین شیوه تربیتی و اخلاقی و حفظ عزت نفس را اعمال کرده بود، به گونه‌ای که خانواده‌ها را در اوج ارستگي و عزت نفس شاهد بودیم. در طول ۲۵ ساله که بنده در بنیاد شهید بودم و خانواده شهدا از لبنان به ایران می‌آمدند، من دو مورد نامه از خانواده شهدای لبنانی داشتم. موضوع یک نامه این بود که آقا دعا کنید که پسر هم‌راه شهید را طی کند. نامه دوم هم این بود که ما یک مرضی داریم، برای شفای او دعا کنید.

شبکه تلویزیونی المنار را چگونه راه‌اندازی کردند؟

در اواخر حیات حضرت امام یک روز که برای چند نفر از سران حزب الله لبنان وقت دیدار با امام را گرفته بودم، بعد از دیدار در دفتر با آنها صحبت می‌کردیم. مطرح شد که در لبنان چند شبکه تلویزیونی وجود دارد؟ گفتند ده‌ها شبکه. گفتیم چند شبکه برای شیعیان است؟ گفتند هیچ. این سؤال جرقه‌ای شد تا بعد از اینکه امام از دنیا رفتند و بنده به بنیاد شهید آمدم، بعد از چندی این سؤال را مجدداً در سفر لبنان مطرح و پیگیری کردیم. سرانجام مبلغی را از اینجا و آنجا جمع و جور کردیم و به آقای سید عیسی دادیم برای ایجاد یک شبکه تلویزیونی، و با پیگیری و تلاش ایشان تلویزیون المنار تأسیس شد. مرکز آن در زیرزمین یک ساختمان چند طبقه بود به خاطر شرایط امنیتی چون هنوز جنگ‌های داخلی لبنان ادامه داشت و آنتن پخش آن بالای منار مسجد رسول اعظم (ص) - که در دل بیمارستان رسول اعظم (ص) متعلق به بنیاد شهید قرار دارد - نصب شد و به همین مناسبت، المنار نامیده شد و یک طلبه روحانی به نام شیخ حسن حمادی به عنوان مدیر این شبکه منصوب شد. در سفر دیگری که به لبنان داشتیم، طی جلسه‌ای با شهید سیدعباس موسوی (دبیرکل وقت حزب الله) توافق کردیم که با رقمی به اندازه رقمی که هزینه شده بود، حزب الله مشارکت کند. تا آن زمان پوشش آنتن المنار محدود بود اما با مشارکت حزب الله، دایره پخش برنامه‌های المنار گسترش پیدا کرد و طی سفر دیگری به لبنان، کل مدیریت المنار را به



## عیسی که پخش نشد!

از جمله پدر بنده به واسطه تجربه همان چند سال زندگی در روستا، همچنان این رابطه را حفظ کرده‌اند. مهم‌ترین کاری که آقای طباطبایی کرده پشتیبانی لجستیکی از حزب الله و خانواده‌های منتسب به گروه حزب الله بوده است.

آقای سید عیسی طباطبایی هفت مؤسسه مختلف برای حمایت از شیعیان در لبنان راه‌انداخته بود. ممکن است بخشی از آن با کمک‌های دولتی جمهوری اسلامی ایران باشد، ولی بخش عمده آن از طریق درآمدزایی‌هایی است که خود ایشان داشته است یا از طریق کمک‌هایی است که از شیعیان غیر ایرانی کسب کرده است.

نکته کلیدی این است که همه پروژه‌های ایشان پروژه‌های موفق بوده است! ایشان در شهر بیروت در جاده فرودگاه یک مسجدی را به اسم مسجد «رسول اعظم» ساخته است.

در بعد از پیروزی انقلاب همان راهی را که کنار مسجد نیز یک بیمارستان بسیار مدرن و «امام موسی صدر»

در لبنان انجام داده مجهز با مشارکت بنیاد شهید در آن زمان ساخته سید عیسی نیز شروع میکند؛ یعنی ارتقای جایگاه است که این را در اختیار حزب الله قرار داده است. اجتماع شیعیان لبنان، کمک و مساعدت به آنچه را که کار کرده، برای خودش نگه نداشته.

نکته بسیار مهم آن این است که مدیریت شیعیان همچنین نهادهای مختلف کمک‌رسانی و در اختیار حزب الله را در لبنان به وجود می‌آورند؛ اعم از کمک به حزب الله قرار داده است بیمارستان محرومان کمک به خانواده شهدا، ساخت رسول اعظم در شهر بیروت امکان این را دارد که مساجد و حسینیه‌ها و ساخت بیمارستان. به همه خانواده‌های شهدا و محرومین حزب الله برای اینکه بیمارستانی در جنوب لبنان سرویس رایگان بدهد و سالی چند میلیون دلار هم نداشت تا رزمندگان حزب الله بتوانند آنجا مداوا از محل سرویسی که به دیگران می‌دهد درآمد، بشوند شروع به ساخت بیمارستان بسیار عظیم شیخ راغب حرب کرد وقتی که جنوب لبنان آزاد شد

خیلی‌ها گفتند که پروژه آقای طباطبایی شکست خورد دیگر جنگی در جنوب لبنان نیست که یک بیمارستان با این عظمت و با این تخصص و این حرفه لازم باشد.

امروز بیمارستان شیخ راغب حرب در جنوب قطب جدی بهداشت و درمان کل جنوب لبنان هست؛ یک مرکز بسیار مهم درمانی و درآمدزا کلی پروژه آب‌رسانی که ادامه داشته و دارد هم از جمله کارهای سید عیسی است. تأسیس کلی از پروژه‌های دیگر هم برعهده سید عیسی بوده است. از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد حوزه علمیه‌ای که در «بعلبک» ساختند و فعال بود. مرقد «سیده خوله»، دختر امام حسین که در بعلبک ساختند و فعال است. مراکز فرهنگی امام خمینی که در بیروت فعال هست و... اما فرار از دست پر برکت ایشان نگاه بسیار هوشمندانه و پیشرو ایشان است.

از نظر ما مهمترین کاری که ایشان کرده است کاری است که در بحث والمناره کرده است.

لبنان به لحاظ حوزه بین‌المللی در همه سال‌های بعد از انقلاب موفق‌ترین پروژه جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور بوده است. به نظر من اگر پروژه لبنان جمهوری اسلامی ایران به موفقیت رسیده و امروز حزب الله لبنان یک چنین جایگاهی در لبنان و منطقه دارد که مسیحیان لبنان برای حزب الله لبنان می‌میرند.

خواننده مسیحی لبنان، خانم «جولیا بطروس» چنین آهنگی برای حزب الله لبنان می‌خواند و همه این‌ها، به نظر من مرهون یک آدمی به اسم سید عیسی طباطبایی است. سید عیسی آن قدر نگاه پیشرویی داشته و با تمام وجود و با جان و دل کار کرده و خانواده و جانش را کف دستش گرفته که با خنده می‌گوید: خانه من چهار بار کاملاً تخریب شد چهار خانه مختلف با هر آن چه در آن بود. من هیچ چیزی از گذشته خود ندارم چون خانه من با خاک یکسان شده است. هیچ ارشیوی از گذشته‌ام برایش باقی نمانده است. هیچ عکسی، هیچ فیلمی هیچ چیزی نمانده است.



آقای سید عیسی علاوه بر مدیریت مجموعه بنیاد شهید لبنان و کمیته امداد نقش جهادسازندگی را هم در بعضی از روستاهای لبنان ایفا کرده و مشکلات کشاورزها را برطرف می‌کرد. در همان زمان مراکز فرهنگی امام خمینی را هم در شهرهای مختلف لبنان احداث می‌کرد. آسید عیسی در پوست خودش نمی‌گنجید، دائم در تلاش بود تا در هر عرصه‌ای که بتواند، کاری را انجام بدهد



# المنار؛ یادگار سید عیسی برای جبهه مقاومت

● مستند

طی جنگ ۳۳ روزه لبنان شبکه المنار تبدیل به صدای رسای مقاومت شده بود و اینکه دفترش بارها توسط رژیم صهیونیستی بمباران شد با این حال یک بار هم برنامه‌های این شبکه قطع نشد. طی این سال‌ها پیشرفت تکنیکی این شبکه به قدری مشهود است که در لبنان کاملاً یکی از شبکه‌های اصلی حساب می‌شود. تأسیس این شبکه به عنوان صدای رسای جبهه مقاومت از جمله یادگارهای سید عیسی در لبنان بوده است.

ابراهیم فرحات، مدیرکل شبکه المنار است که درباره تأسیس آن می‌گوید: «شبکه المنار به همت و فکر سید عیسی و دیگر دوستانشان تأسیس شد. آن موقع هنوز برخی شک داشتند که چنین شبکه‌ای تأسیس شود یا نه و آن را زود هنگام می‌دانستند اما افرادی مانند سید عیسی و برخی دیگر ابتکار عمل را در حد ریسک کردن دوست داشتند و برای تأسیس شبکه، تمام امکانات مادی و انسانی را فراهم کردند. بنابراین المنار در دهه ۹۰ راه‌اندازی شد و اولین مسئولان المنار نیز دوستان سید عیسی مانند حاج «محمد برجاولی»، «شیخ «حسن الحماده» و شیخ «حسن عزالدین» بودند. در ابتدای کار ایستگاه زمینی بود و محدوده پخش آن نیز محدود به بیروت بود، سپس تمام لبنان را پوشش داد و در نهایت در سال ۲۰۰۰ هم‌زمان با روز پیروزی مقاومت و

آزادسازی جنوب لبنان به ایستگاه ماهواره‌ای پیوست. به لحاظ امکانات در حد بسیار ضعیفی بود. مکان کوچک بود حتی فرستنده شبکه روی گلدسته مسجد «رسول» گذاشته شده بود. نقاط پوشش دهی شبکه نیز محدود بود و سطح حرفه‌ای پایینی داشت اما همان حد را هم یک موفقیت به شمار می‌آوردیم و امروزه با اینکه ۲۵ سال از تأسیس شبکه المنار می‌گذرد ولی هنوز اصول و استراتژی‌هایی که سید عیسی برای شبکه طراحی کرده بود تغییر نکرده و ثابت است.»

سید عیسی برای خود وظیفه تأسیس قائل بود. درباره المنار هم این اتفاق افتاد که عبدالله قصیر از مدیران سابق این شبکه درباره‌اش این‌طور می‌گوید: «ویژگی مثبت دیگر وی این بود که پروژه‌هایی را که احداث و تأسیس می‌کرد، پس از تکمیل شدن به مراکز و

ارگان‌های ذی‌ربط محول می‌کرد. بسیاری نمی‌دانند شبکه المنار از اقدامات سید عیسی است؛ آن زمان چند نفر از برادران حزب الله مانند حاج علی حبیب‌القرقوصی و حاج محمد البرجاوی، حاج حسن الحمیدی و بقیه دوستان با سید عیسی جلسه ترتیب دادند و به نتیجه رسیدند که شبکه‌ای برای حزب الله تأسیس شود.»

اما هزینه اولیه تأسیس یک شبکه تلویزیونی در دهه ۶۰ چقدر بوده است و چه امکاناتی نیاز داشته است؟ قصیر این رقم را ۲۵۰ هزار دلار ذکر می‌کند: «سید عیسی ۲۵۰ هزار دلار فراهم کرد و فردی را برای خریداری تجهیزات صوتی تصویری به دبی فرستاد و در مکان کمیته امداد که زیر نظر وی بود پخش شبکه المنار را آغاز کرد در حالی که حزب الله از این امر آگاهی نداشت. پس از شش ماه در سالگرد رحلت امام خمینی، پخش رسمی المنار در جنوب لبنان آغاز شد. فرستنده شبکه در مناره‌های مسجد رسول اعظم گذاشته شده بود چون فرستنده‌ای وجود نداشت کار صلواتی و در راه خدا بود. شبکه حدود شش ماه سه تا چهار ساعت برنامه پخش می‌کرد که فیلم‌هایی از ایران سخنرانی‌های سیدعباس موسوی و سیدرافع حرب بود. بعد از مدتی تصمیم گرفته شد المنار وارد سیاست شود و اخبار از این شبکه پخش شود دانسکده می‌خواست این عمل زیر نظر

او انجام شود. طی جلسه‌ای که سید عیسی و سیدحسن نصرالله در سال ۱۹۹۲ داشتند سید حسن گفت که پخش اخبار باید زیر نظر حزب الله باشد زیرا شبکه در بین مردم به شبکه حزب الله معروف است اما در مدیریت آن دخالتی ندارد بلکه سید عیسی و دیگر دوستان آن را اداره می‌کنند، بلافاصله سید عیسی گفت ما این شبکه را برای شما تأسیس کردیم و اگر می‌خواهید به شما داده می‌شود که حزب الله آن را تحویل گرفت و شبکه پس از آن تغییر و تحولاتی کرد.»

عبدالله قصیر در ادامه ذکر می‌کند که طرح حزب الله برای تأسیس یک شبکه تلویزیونی سه سال زمان می‌خواست اما سید عیسی این کار را ظرف یکسال به سرانجام رسانده است: «آن موقع من مسئول رسانه و تبلیغات بودم که شورای مرکزی حزب الله از من خواست موضوع شبکه تلویزیونی را بررسی کنم. حدود سال ۱۹۸۷ یا ۱۹۸۸ طی بررسی و پژوهشی که ارائه کردم فهمیدم حدود سه سال برای پخش برنامه‌ها از شبکه زمان می‌برد چون آن زمان حزب الله با مشکل بودجه و امکانات و مکان و حتی نیروی انسانی مواجه بود. با محاسبات ما باید صد نفر را برای تحصیل رشته‌های مختلف رسانه و تلویزیون به دانشکده رسانه می‌فرستادیم تا سه سال

که بعداً پول جذب می‌کنند چه از لحاظ حقوق شرعی چه صدقات. آقای طباطبایی اگر برنامه‌ای را ضروری بدانند، پول باشد یا نباشد آن را با کوچکترین امکانات شروع می‌کند. یکی از آقایان این تعبیر را به کار می‌برد که آقای طباطبایی دست سبز دارد و هر کجا که قدم می‌گذاشت، پیر ثمر می‌شد.» این چهره برجسته فرهنگی حزب الله در ادامه افزود: «آقای طباطبایی واقعاً شخصیتی بود که قبل از انقلاب یعنی زمانی که روحانیت لبنان گرایش تبلیغی داشت و به کار بنیادی توجه نداشت شاید هم مصلحت نمی‌دیدند تا حرکت امام شروع شود، در این مسیر قدم گذاشتند. با شروع این نهضت، ما در لبنان شخصیت‌هایی نداشتیم که با جهت‌گیری آنها توجه مردم به سمت امام بیاید.»

این مقام فرهنگی حزب الله در ادامه این گفت‌وگو درباره ابعاد شخصیت سید عیسی طباطبایی گفت: «ایشان فردی اهل تقواست



در شرایطی که دولت لبنان خیلی هم‌سو با جریانات حزب الله نبود وی تصمیم به تأسیس می‌گیرد و البته از رهبر انقلاب هم اجازه آن را کسب می‌کند: «خدمت

رهبر رفتم و ماجرای پخش مراسم تشییع امام از شبکه ان‌بی‌سی را گفتم. گفتم می‌خواهم شبکه

تلویزیونی بزنم البته من نیامدم از شما پول بگیرم فقط آمدم از شما اجازه بگیرم و اینکه که ما را دعا کنید تا در این کار خطرناک و خطیر موفق بشویم»

بعد فارغ‌التحصیل و به‌کارگیری گرفته شوند یعنی پروژه از سال ۱۹۸۹ شروع و تا سال ۱۹۹۲ طول می‌کشید. در همین اثنا سید عیسی پروژه احداث شبکه را شروع کرده بود. حزب الله نیز در عمل انجام شده قرار گرفت و باید مدیریت شبکه را به عهده می‌گرفت که کار دشواری بود یعنی حزب الله برای احداث شبکه برنامه‌ریزی سه ساله کرده بود ولی بعد از یک‌سال سید عیسی پخش برنامه از شبکه المنار را آغاز کرد.»

اما ماجرای تأسیس این شبکه از زبان خود سید عیسی جذابیت‌های خودش را دارد. در شرایطی که دولت لبنان خیلی هم‌سو با جریانات حزب الله نبود وی تصمیم به تأسیس می‌گیرد و البته از رهبر انقلاب هم اجازه آن را کسب می‌کند: «خدمت رهبر رفتم و ماجرای پخش مراسم تشییع امام از شبکه ان‌بی‌سی را گفتم. گفتم می‌خواهم شبکه تلویزیونی بزنم البته من نیامدم از شما پول بگیرم فقط آمدم از شما اجازه بگیرم و اینکه که ما را دعا کنید تا در این کار خطرناک و خطیر موفق بشویم.»

مسئله نهایی اعلام تأسیس این شبکه است که نه سفارت ایران خیر داشت نه حزب الله اما بعد از تأسیس آن سیدحسن نصرالله گفت اگر المنار نبود پیروزی به دست نمی‌آمد: «برای سالگرد امام اجتماع عظیمی در بیروت تشکیل شد. بیش از صد، صد و پنجاه هزار نفر آدم از همه جای لبنان آمده بودند. خانم زهرا مرضوی، دختر امام نماینده رئیس جمهور لبنان وزرا و وکلای پارلمان هم در این مراسم حاضر بود. حاج‌عبدالحلیم مجری جلسه بود. یک ورقه کوچک به او دادم و گفتم این را الآن اعلام کن گفت سفارت خبر دارد؟ گفتم اگر

من مسئول تو هستم می‌گویم باید این کار را انجام دهی. ایشان مجبور شد و اعلام کرد امشب ساعت هشت تلویزیون المنار شروع به کار خواهد کرد و این هدیه‌ای است به امت حزب الله. زمین و زمان تکبیر گفتند همه مردم خوشحال شدند. اما چون این قضیه را مخفیانه انجام داده بودیم حزب الله و سایر احزاب سیاسی ناراحت شدند و حتی دختر امام، حاضر نشد برای افتتاح روبران را قیچی کند. سفیر ما در لبنان قبول نکرد گفت این کار سیاسی است و شما با ما هماهنگ نکردی. آقای اختری هم که سفیر ایران در سوریه بود با این قضیه مخالفت کرد. گفت تو می‌خواهی حزب الله را مجبور بکنی به اینکه برایش تلویزیون درست کنی. خلاصه هیچ کس جز خداوند پشتیبان ما نبود در نهایت خودم رفتم دو آیه قرآن خواندم و اعلام کردم این تلویزیون هدیه به امت حزب الله است و او در مقابل کار انجام شده قرار گرفت.»

تلاش کرد که یک نمونه انقلابی به تمام معنا را ارائه دهد. به عنوان نماینده امام، فقط در این سمت با عنوان یک پست حضور نداشت. او زمانی که به لبنان رفت، هنوز این شکایات نظامی در انقلاب شکل نگرفته بود و کار به صورت بسیجی بود و او در تمام این سال‌ها تلاش کرد، نمونه‌ای به مردم ارائه دهد مانند شخصیت امام، شخصیت مقام معظم رهبری که امکانات را برای خود و فرزندانشان نمی‌خواهند بلکه برای مستضعفین و فقرا هزینه می‌کنند. تقوای آقای طباطبایی، عامل اصلی مسلک آقای طباطبایی است. او فرد کم‌خواهی است و در مواقعی که با ایشان معاشرت کنید می‌بینید که پس از فراغت از صحبت‌های کاری مشغول ذکر خدا هستند. بخش قابل توجهی از قرآن و ادعیه و زیارات مهم در مفاتیح الجنان را حفظ هستند. ایشان یک شخصیت بسیار دلسوز هستند که در عین اینکه زندگی عادی دارند،

و گرنه به دست دولت می‌افتاد. درست است که آن موقع دولت حاکم مطلق نبود و سوری‌ها حاکم بودند اما نفوذ خودشان را داشتند. یک کامیون به فرودگاه رفت و به‌عنوان اینکه محموله متعلق به سفارت ایران است هر طوری بود با کمک شصت هفتاد نفر نیروی مسلح آن را خارج کردیم، دم خیلی افراد را دیدیم خلاصه این را به عنوان یک دستگاه کامپیوتر خیلی بزرگ وارد لبنان کردیم و بدون اینکه متوجه شوند این واقعاً کامپیوتر است یا نه آن را به سفارت منتقل کردیم. بعد از آن هم بزرگترین جرئت‌فروشی لبنان را تهیه کردیم و جلوی مسجد رسول اکرم بردیم. اتفاق ضد بمبی را آماده کردیم و دستگاه را درون آن گذاشتیم دکل آن را هم روی مناره مسجد رسول اعظم قرار دادیم، کار را با شصت نفر کادر شروع کردیم. الحمدلله رب العالمین موفق شدیم در اولین سالگرد فوت امام در حضور بیش از صد، صد و پنجاه هزار نفر جمعیت شروع به کار شبکه را اعلام کنیم.»

مسئله نهایی اعلام تأسیس این شبکه است که نه سفارت ایران خیر داشت نه حزب الله اما بعد از تأسیس آن سیدحسن نصرالله گفت اگر المنار نبود پیروزی به دست نمی‌آمد: «برای سالگرد امام اجتماع عظیمی در بیروت تشکیل شد. بیش از صد، صد و پنجاه هزار نفر آدم از همه جای لبنان آمده بودند. خانم زهرا مرضوی، دختر امام نماینده رئیس جمهور لبنان وزرا و وکلای پارلمان هم در این مراسم حاضر بود. حاج‌عبدالحلیم مجری جلسه بود. یک ورقه کوچک به او دادم و گفتم این را الآن اعلام کن گفت سفارت خبر دارد؟ گفتم اگر من مسئول تو هستم می‌گویم باید این کار را انجام دهی. ایشان مجبور شد و اعلام کرد امشب ساعت هشت تلویزیون المنار شروع به کار خواهد کرد و این هدیه‌ای است به امت حزب الله. زمین و زمان تکبیر گفتند همه مردم خوشحال شدند. اما چون این قضیه را مخفیانه انجام داده بودیم حزب الله و سایر احزاب سیاسی ناراحت شدند و حتی دختر امام، حاضر نشد برای افتتاح روبران را قیچی کند. سفیر ما در لبنان قبول نکرد گفت این کار سیاسی است و شما با ما هماهنگ نکردی. آقای اختری هم که سفیر ایران در سوریه بود با این قضیه مخالفت کرد. گفت تو می‌خواهی حزب الله را مجبور بکنی به اینکه برایش تلویزیون درست کنی. خلاصه هیچ کس جز خداوند پشتیبان ما نبود در نهایت خودم رفتم دو آیه قرآن خواندم و اعلام کردم این تلویزیون هدیه به امت حزب الله است و او در مقابل کار انجام شده قرار گرفت.»



## سرباز گمنام؛ تعبیر سید حسن نصرالله درباره سید عیسی طباطبایی

مدیر مراکز فرهنگی امام خمینی در بیروت با اشاره به اینکه نماینده مقام معظم رهبری در لبنان، با عزم راسخ برنامه‌ها و اهداف عمرانی را پیش می‌برد تأکید کرد که شخصیت وی از این جهت برای عموم مردم ناشناخته است که آقای طباطبایی تمامی اقدامات را در سایه تقوا، به دور از جنجال رسانه‌ای و به تعبیر دبیرکل حزب الله لبنان مانند سرباز گمنام انجام می‌داد.

زمانی که به محله‌های فقیرنشین می‌رفتند و زمانی که با شیعیانی که وضعیت معیشتی ضعیفی داشتند ملاقات می‌کردند، گریه می‌کردند و از غم آنها شب‌ها نمی‌خوابیدند، وی در اشاره کوتاهی به نقش امام موسی صدر هم گفت: «امام موسی صدر در لبنان در جلسات خصوصی درباره راه و تفکر و نهج امام صحبت می‌کردند اما در عموم، این‌طور نبود. البته شاید شرایط لبنان این‌طور اقتضا می‌کرد اما زمانی که آقای طباطبایی و احمد خمینی به لبنان آمدند، مردم با فکر امام آشنا شدند در واقع ارتباط امام موسی صدر با انقلاب و راه امام و شدت بالای بصیرت او، هر چند در زمانی که انقلاب اسلامی پیروز نشده بود، زمینه‌ساز ربابش وی شد. چرا که در آن زمان سران اعراب با شاه روابط خوبی داشتند و خادم شاه بودند. به همین دلیل آنها علیه امام موسی صدر موضع‌گیری می‌کردند.»